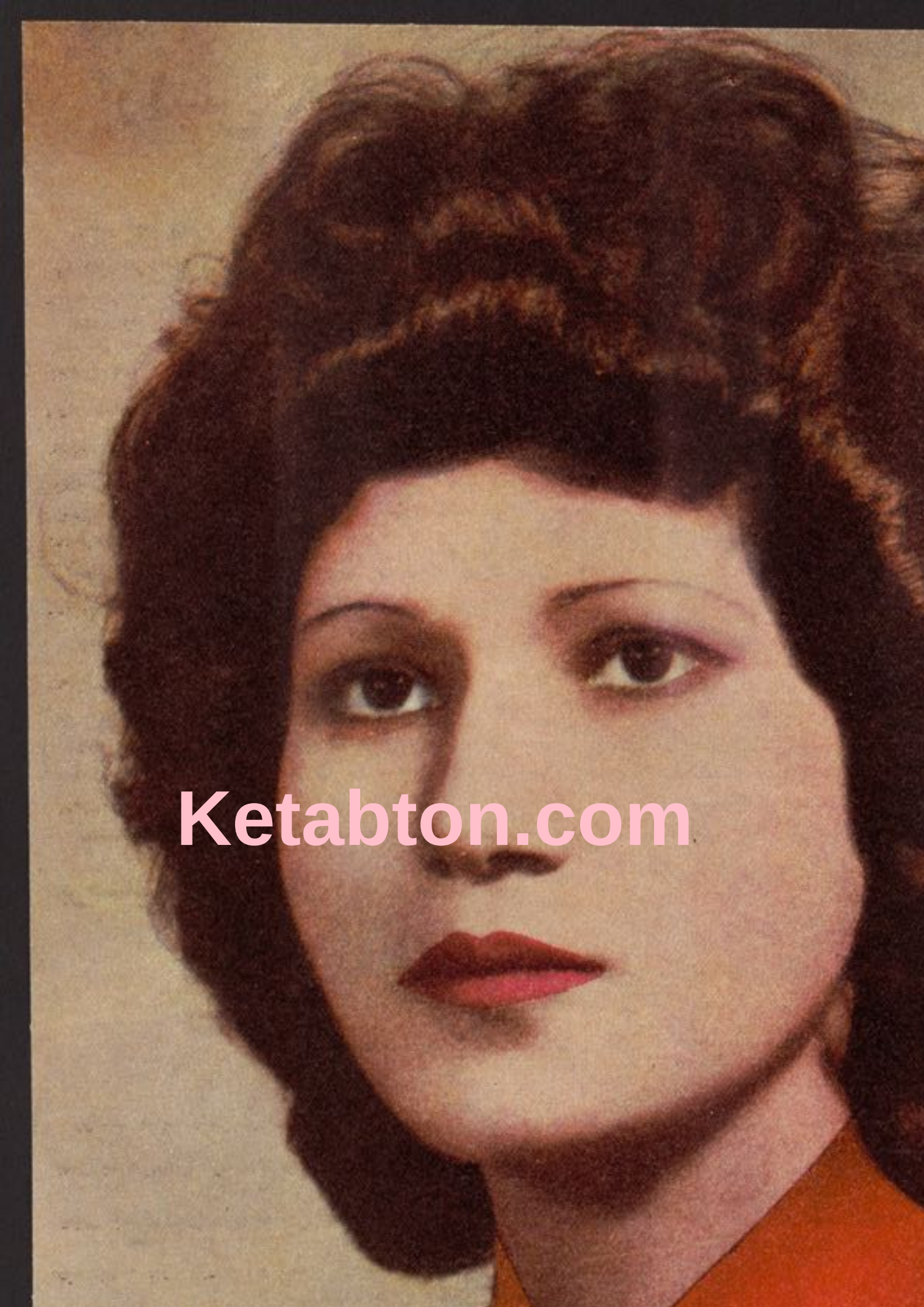




Ketabton.com

رئیس دولت و صدر اعظم وزیر امور خارجه و دفاع پاکستان را پذیرفتند



رئیس دولت و صدر اعظم موقعیکه بنیالغلی وزیر خارجه و دفاع پاکستان را پذیرفتند .

بنیالغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم ساعت پنج عصر روز ۱۳ دلو بنیالغلی عزیز احمد وزیر امور خارجه و دفاع پاکستان را در عمارت وزارت خارجه پذیرفتند .

در این موقع بنیالغلی عزیز احمد دعوتنامه بنیالغلی ذوالفقار علی بو تسو صدر اعظم پاکستان را برای اشتراک افغانستان در کنفرانس سران دول اسلامی که در لاهور دایر میگردد به بنیالغلی محمد داؤد تقدیم کرد .

قرار یک خبر دیگر قبل از ظهر روز ۱۳ دلو وزیر خارجه و دفاع پاکستان با دوکتور محمد حسن شرق مصفا و نصدارت و بنیالغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه ملاقات نموده و ظهر همان روز در دعوت نهاری اشتراک کرد که از طرف معین سیاسی وزارت امور خارجه بافتخارش ترتیب شده بود .

بنیالغلی عزیز احمد شام ۱۳ دلو در دعوتی شرکت نمود که از طرف معاون صدارت عظمی ترتیب شده بود .

بنیالغلی عزیز احمد وزیر خارجه و دفاع پاکستان برای تقدیم پیام بنیالغلی ذوالفقار علی بو تسو غرض اشتراک افغانستان در کنفرانس کنور

های اسلامی در لاهور عصر ۱۲ دلو وارد کابل شد . بنیالغلی محمد خان جلال و زیرتجارت بنیالغلی وحید عبدالله معین سیاسی و بنیالغلی عبدالغفار مد یسر شعبه اول سیاسی وزارت خارجه در طول راه از بنیالغلی عزیز احمد استقبال کردند .

بر حسب هدایت رئیس دولت و صدر اعظم

مواد امدادی سر همیاشت به آسیب رسیدگان سیلاب غوریان ارسال شد

بر حسب هدایت رئیس دولت و

حامی جمعیت افغانی سر همیاشت مواد

امدادی جمعیت شامل ادویه کافه

کمیل البسه و مواد خوراکی و لیه

به آسیب رسیدگان سیلاب غوریان

ولایت هرات روز ۹ دلو بدان صوب

فرستاده شد .

امداد جمعیت توسط هیات مختلط

جمعیت افغانی سر همیاشت و وزارت

صحبه ساعت ۸ قبل از ظهر ۹ دلو

توسط هلیکوپتر به غوریان ارسال

گردید .

ریاست املاک به وزارت مالیه ملحق گردید

بر اساس تصویب مجلس عالی
وزرا و منظور رئیس دولت ریاست
املاک به تشکیل وزارت مالیه
ملحق شد .

یک منبع وزارت مالیه گفت بمنظور
سرولت و رسیدگی بیشتر امور مربوط
ریاست املاک باتمام پرسونل
تجهیزات و دفاتر آن باسناد پیشنهاد
وزارت مالیه و تصویب مجلس عالی
وزرا از چوگات وزارت داخلمنفک
وبه تشکیل وزارت مالیه ملحق
گردید .

منبع گفت امور اسکان منحیث
ماهیست وظیفه کمالی السابق بوزارت
داخله باقی مانده است .

حدود دوصد خانواده در اثر سیلاب
پنج دلو در قریب روز نک وده مکرمان
ولسوالی غوریان بیخانمان شده و
شش نفر هلاک گردیده اند .

قرای آسیب دیده در هشتاد
کیلومتری شهر هرات موقعیت
دارد .

انولایت مستوفی وعده از صاحب
منصبان عسکری و پولیس و ژاندارم
۸ دلو از مناطق آسیب رسیده دیدن
نموده و از طرف ولایت کمک های

اولیه از قبیل غذا ، خیمه ، ادویه
والیسه رابه اهالی قریب متذکره توزیع
نمود .

طبق اطلاع نماینده باختر د ر

هیات ضمانت وظیفه دارد تا
خسارات وارده را سروری نموده راپور
مفصلی بمنظور مساعدت های بیشتر
جمعیت بمقام ذیصلاح ارائه
دارد .

همچنان بر حسب هدایت رئیس
دولت هیاتی مشتمل بر تورن جنرال
محمد حسین قوماندان قوای عسکری

فیصله دیوان حرب در باره آخرین گروپ

خائنین مالی تطبیق گردید

تقاعد سوق گردیده اند .
اول - عبدالجبار تورن جنرال
دوم - گلشهار برید جنرال
ج - اشخا صیکه مدت توقیفی
بحال شان کافی دیده شده است .
اول - عصمت الله داکتر
دوم - شاه محمود
د - آنانیکه برائت حاصل نموده
اند .

اول - جکتورن عبدالحکیم پیلوت
دوم - خیرالله منور وکیل سابق
صفحه ۲

اول - باز محمد وکیل سابق به ۱۲ سال
حبس و ضبط یک قسمت از دارایی .
دوم - سعدالله کمالی وکیل سابق به دوازده
سال حبس .
سوم - سید باطن شاه جکر به چهار سال
حبس .
چهارم - الله گل و مولامل هریک به دو
سال حبس .

پ - اشخا صیکه مدت توقیفی
بحال شان کافی دیده شده و به

طوریکه هموطنان گرامی مسبقاً اند
چندی قبل تطبیق فیصله دیوان حرب
راجع به یکتعداد خائنین مالی صادر و باطلاع
عامه رسانیده شده بود اینک به تعقیب آن
فیصله دیوان حرب عاید به آخرین گروپ
این دار و دسته توطئه گران صادر و مسود
تطبیق قرار گرفت :

الف : آنها بیکه به جزا های مختلف
حبس و ضبط یک قسمت از دارایی
محکوم گردیده اند .

مراسم عاشورا در سر اسر کشور بر گزار گردید

روز دهم محرم الحرام که مصادف با روز شهادت حضرت امام حسین (رض) بود مراسم یاد و بود از این حادثه العتاك تاريخي اسلام در سر اسر کشور بر گز ارگردید.

پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور به نمایندگی از حکومت ساعت ۱۱ و سی قبل از ظهر ۱۳ دلو در محفل دعاخوانی شهادی کربلادر تکیه خانه عمومی در کابل اشتراك نموده و بر وح زبانی از اهالی شهر کابل اشتراك در محفل مربوط به این روز و تاریخی اسلام علما ضمن خطابه های شان موفقیت مزید خدمتگاران صادق وطن را در پرتو نظام جمهوری کشور از بارگاه الهی استعا کردند.

برای تنظیم بهتر
اجراآت قضایی
فورمه های ماهوار
احصایوی مورد
تطبیق قرار داده

شد

امریت عمومی اداری قضایی وزارت عدلیه به منظور تنظیم بهتر امور مربوط به اجراآت قضایی در پرتو ارنسهای نظام نوین جمهوری فورمه های ماهوار احصائیوی را تهیه و تنظیم نموده و بصورت تجربی در مرکز ولا یست کابل مورد تطبیق قرار داده است.

پناغلی غلام علی کریمی امر عمومی اداری قضا طس سیمینا ری که در امریت اداری قضا و زو ۹ دلو دایر شده بود گفت هدف از به میان آور دن فور مه های ما عوار در محاکم آن است تا امریت اداری قضا ماهیت و خلاصه قضا یای فیصله شده و همچنان سرعت و صحت اجراآت محاکم و با علل به تعویق افتیدن قضا یا مطلع گردد.

پناغلی کریمی علاوه نمود فورمه های احصائیوی برای محاکم ابتدائیه به شمول مرکز ولایت که صلاحیت رسیدگی به دعاوی جزایی، عانی و حقوقی را دارند تهیه شده و فعلا فورمه ها طور امتحانی به محاکم ابتدائیه جزای اول و دوم شهر کابل و معاملات محاکم چهار دهی و ده سبز مورد تطبیق قرار گرفته است.

وی اضافه نمود در مرحله دوم توزیع فورمه های متذکره برای محاکم ابتدائیه اختصاصی و دیوان های اختصاصی و محاکم ولایات شروع خواهد شد.

همچنین وی افزود فور مه های لازم برای محاکمیکه طور مرافعی به دعاوی وارده رسیدگی می نمایند یعنی محکمه عالی استئناف و محاکم ولایات، دیوان های جزا نیز فرستاده میشود و بعدا در مرحله تمیز مورد تطبیق قرار میگردد.

پناغلی کریمی علاوه نمود مسؤول توجید و انسجام فورمه های ماهوار محاکم ابتدا ئیه اداره تشکیلات و خدمات قضایی ریاست تدقیق و مطالعات قضا میباشد.

در سیمیناریکه دیروز تحت ریاست پناغلی کریمی دایر شده بود قضات محاکم ابتدائیه مربوط ولایت کابل رئیس محکمه ولایت کابل، مشاور اداره قضا، رئیس و معاون اداره تدقیق و مطالعات نیز در آن اشتراك ورزیده بودند.



درعکس پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور و پناغلی غلام سخی نورزاد در محفل دعاخوانی شهادی کربلا دیده میشوند

لایحه جوایز مطبوعاتی نافذ گردید

کودکان بین سنین ده تا پانزده باشد دوهزار افغانی جایزه داده خواهد شد.

منبع علاوه نمود که یکی از اهداف این جوایز مساعد ساختن زمینه ایجاد انکشاف و تقدیر آثار علمی، تربیوی ادبی، هنری، مطبوعاتی و تعمیم نتایج علوم در میان ملت افغان به لسان های پښتو و دری میباشد.

منبع گفت که دفتری برای پذیرفتن آثار در وزارت اطلاعات و کلتور تاسیس گردیده که همه روزه از ساعت ۹ تا شش شام آثار را می پذیرد.

آخرین روز قبولی آثار اخیر ماه حمل سال آینده میباشد و قرار است جوایز به تقریب اولین سالگره تاسیس جمهوریت افغانستان توزیع گردد.

مجموع پول جوایز بیش از یک میلیون افغانی میباشد و آثاری که برنده جوایز میشود همه آن در بیستی کتاب خیرونه طبع میگردد.

هزار افغانی و جمعا مبلغ یکصد و چهل و پنج هزار افغانی موجود است که به برندگان توزیع خواهد شد.

در رشته هنر جایزه بهزاد حاوی مبلغ بیست هزار افغانی بوده و مجموعا بیست و یک جایزه و حاوی مبلغ مجموعی دوهزار افغانی برای برندگان توزیع خواهد گردید.

منبع گفت که در رشته مسایل اطلاعات کلتوی یازده جایزه بود و جایزه محدود طرزی که در راس آن قرار دارد بیست هزار افغانی میباشد جمعا مبلغ یکصد و چهل و پنج هزار افغانی برای برندگان توزیع میگردد.

درین لایحه برای تشویق جوانان در هر یک از رشته ها شش جایزه تشویقی هر کدام حاوی مبلغ دوهزار افغانی وجود دارد که جمله پول جوایز آن شصت هزار افغانی میشود.

همچنان برای بهترین اثری که بسویه

اطلاعات کلتوی ممتاز باشد داده میشود و مبلغ هر جایزه پنجاه هزار افغانیست.

در رشته علوم طبیعی جمعا ۱۲ جایزه که حاوی مبلغ یکصد و چهل و پنج هزار افغانی میباشد برای برندگان توزیع خواهد شد.

درین رشته جایزه الیورونی و جایزه این سینا که هر کدام مبلغ بیست هزار افغانیست وجود دارد.

در رشته علوم اجتماعی نیز ۱۲ جایزه که جمعا مبلغ یکصد و چهل و پنج هزار افغانی میباشد تعیین شده است.

همچنان جوایز خوشحال خان وسید جمال الدین افغانی هم هر یک شامیل بیست هزار افغانی به برندگان آثار داده میشود.

منبع علاوه کرد که در رشته ادبیات جایزه مولانا جلال الدین بلخی و جایزه رحمان بابا هر کدام حاوی مبلغ بیست

لایحه جوایز مطبوعاتی و کلتوری که اخیرا توسط کمیسیون مختلط مطبوعاتی و اهل دانش تدوین گردیده مورد تصفید قرار گرفته است.

یک منبع وزارت اطلاعات و کلتور روز ۷ دلو خبر داد که مطابق این لایحه جمعا یکصد و سه جایزه برای آثار در رشته های علوم طبیعی، علوم اجتماعی، ادبیات، هنر و مسایل اطلاعات کلتوری برای برندگان داده خواهد شد.

جایزه جمهوریت که از حضور رئیس دولت اعطا میگردد حاوی مبلغ یکصد هزار افغانی بوده و برای بهترین اثری داده میشود که در ساحه خود ممتاز باشد و بیست و یک اثر برارنده در خدمت جمهوریت و تفهیم اهداف عالی آن شناخته شود.

منبع افزود جایزه آریانا برای دو اثری که در ساحات علوم اجتماعی، طبیعی، هنری، ادبی و



شنبه ۱۳ داو ۱۳۵۲ برابر ۱۰ محرم الحرام مطابق ۲ فبروری ۱۹۷۴

توزیع زمین های دولتی

مساله زمین و مسکن در شرایط موجوده، یکی از نیاز مندیهای عمده مردم ما را تشکیل میدهد، چه اکثریت مردم در مرکز و ولایات کشور با زمین ارتباط داشته و مساله مسکن نیز یک رکن اساسی از احتیاج مردم بشمار میرود.

دهاقین ما از ناحیه کاریکه بالای زمین انجام میدهند، امرار معیشت مینمایند. و بسیاری از آنها از خود صاحب زمین نمیشناسند. ازینرو توزیع زمین های دولتی برای فامیل ها و دهاقین بی زمین يك امر بسیار ضروری و پراهمیت است.

رئیس دولت و صدراعظم در بیانیه خطاب بمردم افغانستان فرموده اند: «املاک متعلق بدولت برای اشخاص بی زمین داده میشود.»

توزیع زمین های دولتی برای دهاقین بی زمین واقعا اقدام نیکو و ارزشمندی میباشد، زیرا با عملی شدن این اقدام از یکطرف دهقانان از مشکل بی زمینی رهایی می یابند و از طرف دیگر از اراضی دولتی که بعضا بدون استفاده و دست ناخورده باقی مانده است، حاصل و استفاده زراعتی برده میشود.

در هفته پیش برای نخستین بار ۹ هزار و شش جریب زمین مزروعی در پروژه انکشاف وادی ننگرهار برای ۸۴۳ فامیل بی زمین منطقه باسول شنوار توزیع گردید. که این اقدام با استقبال گرم فامیل ها و دهاقین بی زمین مواجه گردید.

باید متذکر شد که مساله مسکن، نیز چه در مرکز و چه در ولایات کشور یکی از بزرگترین ها و مشکلات عمده برای مردم بی خانه میباشد. در گذشته زمین هایی که در نواحی مختلف شهر کابل بحیث پروژه های ساختمانی و عمرانی، برای مسکن گزین شدن مردم زیر نقشه گرفته شده بود، بطور همه جانبه و قناعت بخشی برای مردم توزیع نگردید. بلکه یکتعداد اشخاص که صاحب خانه و زمین هم بودند از آن استفاده بردند که نمونه بارز آنرا در قسمت توزیع خانه های مکروریان بچشم سردیدیم و در اثر بررسی و تفتیش که از طرف يك هیات مختلط صورت گرفت به یکتعداد اشخاص غیر مستحق در مکروریان خانه توزیع شده بود که دوباره مسترد گردید.

یکتعداد مردم هم اکنون در شرایطی در دامنه های کوه ها و مناطق دور از شهر در خانه های گرایی زندگی میکنند. که اینها بیشتر از دیگران مستحق و نیازمند به مسکن هستند. پروژه های عمرانی ای که در آینده تحت نقشه ساختمانی گرفته میشود باید به همچو اشخاص مستحق توزیع گردد.

ما یقین داریم که در پرتو نظام نوین جمهوریت زمین هایی که برای توزیع در نظر گرفته شده به مستحقان آن توزیع و تقسیم خواهد شد.

صفحه (۴)

صرف تحولات انقلابی
واقعی کشور را قادر
خواهد ساخت استقلال
ملی خویش را تحکیم
نماید و با اطمینان بیاری
خداوند بزرگ (ج) در
شاهراه ترقی اقتصادی
و اجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت و صدراعظم افغانستان

در دفتر مدیر

يك پسر جوان كه بیش از ۱۹ سال ندارد، دو ورق كاغذ را بمن میدهد و میگوید:

— این داستانی است كه خودم نوشته ام. داستانی كه حقیقت دارد. امیدوارم كه نشرش كنید.

— بسیار خوب ولی این داستان، بسیار کوتاه است، يك ستون مجله هم نمی شود.

— بلی، این يك پییس است كه باید هم کوتاه باشد.

پییس كلمه است كه برای بخش ادبیات تیار بكار میرود ولی این آقا میگوید داستان بسیار بسیار کوتاه را پییس میگویند. شاید هم نوشته اش قسمتی از نمایشنامه ای باشد كه بعدا تكمیلش خواهد كرد.

— داستان تكمیل است؟

— بلی!

لبخندی بر لبهایش می دود. بسوی رفیقش نگاه میکند و میگوید مگر امکان دارد آدم نوشته ای نامکمل را برای نشر بیاورد.

رفیقش میگوید: چرا، ایشان فكر میکنند برای پا ورق در مجله جای زبرف میكنی.

معلوم میشود آن دو جوان های خونگرم و احساساتی هستند. از آنها میخواهم فردا بیایند و با تلفونی در مورد نوشته شان به تماس شوند.

نوشته را میخوانم. چیزی از آن دستگیرم نمی شود، د فسه دوم و سوم و بالاخره بی میبرم كه او را پوری از معاینه خانه يك دكتور تهیه نموده و از رویه دكتور با مریشان چیزهای نوشته و با تمام حدت و شدت دكتور را مورد ملامت قرار داده است.

او در قسمتی از نوشته، گپ های كه بین یکی از مریشان و دكتور رد بدل شده اینطور مینویسد.

بقیه در صفحه ۵۶

ژوندون

اسلام و زندگی

ع، هبا .

حق؟ یا قوه؟

افراد اجتماع را متزلزل میسازد، مطرود گفته از بزرگترین عوا مل بدبختی و نا بسا مانی اجتماعات انسانی و انمود کرد، بمردم امر شد تا حقوق همدیگر را محترم شمرده اما نتها و حقوق را طور کا مل بصا حیا نشن بسپا رند .

اسلام يك موقف حمایه از حق را با تمام مظاهر آن اتخاذ کرد، زیرا این آیین آسمانی و خدایی جز حق را نمی پسندد و دستورات او سراسر شامل احترام با افراد و اجتماعات انسا نیت بوده و حق را بحیث يك اصل و اساس مهمی میداند که فضا یل اسلام و پایه های دعوت اسلامی روی آن اتکاء مینماید .

اسلام با نسان ها تاکید میکند که در مسایل فکری و عقیدوی، جز بدنبال حق نروند و از شرک و بت پرستی و گرا یشهای دور از عقل و استدلال صحیح، جدا اجتناب نموده عقل را پیرامون آفریدگار و کلیه مظاهر خیره کننده آفرینش و قدرت او پکار اندازند تا در سایه این تلا شها و عمیق نگری ها بحریم حق راه یافته حق را بخوانند و به حق بگرا یند و با اعمال و افکار ضد آن پدرو گویند و مجال تبارز ندهند

اسلام ح ق را در متن عبادات، معاملات و سائر امور زندگی حتی شمرده بدین منظور خرید و فروش را حلال و جایز معرفی مینماید و سود و ربا را تحریم میکند، تقلب و مردم فریبی، دروغ گویی در وزن و مقیاس ها، خوردن اموال و دارایی مردم بنا حق و بدون داشتن مجوز قانونی، تجاوز بر حقوق و ملکیت قانونی دیگران را بصورت قطععی

بقیه در صفحه ۶۳

نفسی و عدم یاری در امور ناجایزو منافی کرامت و شرافت انسا نی خوانده شدند و خونریزی های ظالمانه و بنا حق و گرا یندن به فحشا و تجاوزات ضد نوا میس خلقت را که یگانه عامل بر هم زدن صمیمیت ها و طمینان ذات الیینی انسان ها به حساب رفته و پایه های پیوند های

بیجا و عملی نا پسند از میان مردم برداشت و زور گویی ها جای خود را به «حق» و عدالت سپرد و شعار (حق) و نیروی حق با تمام معانی و مشخصاتش طنین انداز گردید . شالوده و عده و التزام به عهد، راستی و صداقت، ریخته شد، مردم بسوی تعاون، نیکویی، پاک

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

عبدالرحیم عینی

خالد بن ولید (رض)

جنگ های رده

ترجمه اش اینست میخواند: ای عزی کفران تراست نه پاکی و من به یقین دیدم که خداوند ترا توهین و خوار گرداند . کتاب پیغمبر علیه السلام اورا به طائفه نجران به یمن فرستادند و او آنها را به اسلام دعوت کرد، اوشان دعوت اورا پذیرفته بدین اسلام گرویدند و با چندن از نمایندگان شان نزد پیغمبر علیه السلام باز گشتند.

جنگ های رده

زمانیکه پیغمبر اسلام وفات کردند بسیاری از اشخاص از اسلام بازگشته مرتد شدند، برخی ادعای پیغمبری نموده طائفه ای هم از دادن زکات سر باز زدند . وقتیکه زمام امور خلافت مسلمانان بدست حضرت ابوبکر (رض) رسید تصمیم گرفت تا با آنها پیکار نماید و بار دیگر به مقرات اسلامی اوشانرا پا بند سازد .

حضرت خالد (رض) یکی از فرماندهان هابی بود که حضرت ابوبکر (رض) جهت سرکوبی شان تعیین نموده و آنها را مغلوب ساخت و تا حدودی آنها را تعقیب کرد که در جزیره عرب پراکنده شده بکفر اعمال خویش رسیدند لذا حضرت خالد (رض) شخصی است که باعث خاموش ساختن فتنه بزرگی گردید که بعد از وفات رسول خدا (ص) ارکان اسلام را به تزلزل درآورده بود .

زمانیکه رسول خدا (ص) جهت فتح مکه سپاه منظم را تدارك دیده اراده نمودند، حضرت خالد «رض» را علمبردار و سر لشکر سپاه مقرر کردند و هدایت دادند که در مکه از قسمت عقبی آن داخل شده به احدی شمشیر نکشد و اگر کسی اراده مقاتله را داشته باشد با آن جنگ نماید .

اماطافه ای از مشرکین ازین پیش آمد آنها سوء تعبیر نموده سلاح کشیدند و تیراندازی را آغاز کردند، حضرت خالد (رض) مجبور شد تا به آنها حمله کند و آنها را دستگیر نماید چون پیغمبر علیه السلام ازین کسره خالد واقف شدند فرمودند: آیامن از قتال منع نکرده بودم، و برای شان گفته شد که خالد (رض) کشته شد سپس مسلمانان جنگ کردند پیغمبر علیه السلام فرمودند: قضا و اراده خدا بهتر است .

بعد از فتح مکه خالد (رض) بار رسول خدا در غزوة حنین اشتراك نموده جراحات سنگینی ازین جنگ برداشت و حضرت رسول علیه السلام بمیادت وی رفته در حق اودعا نمودند .

همچنان حضرت رسول اکرم «ص» خالد (رض) را جهت انبدام «عزی» که عبارت از بت بزرگی که طائفه عظیمی از قبیل عرب آنرا می پرستیدند پاسی تن از سوارکاران فرستادند، در اثنائیکه عزی را منهدم می ساخت این شعر عربی را که

در امپرا طوری های کهن و قبل از اسلام، زور و قوت را می ستودند و به «حق» اعترافی نمی نمودند و تمام قد سیت و مظاهر مخصوص به (حق) را علی الرغم و ا قعیت امر از آن قوت و زور گویی دا نستند قوت را در نظر مردم با شمشیر تمثیل میکردند و بنام قدرت و زور از بکار بردن تمام وسایل و روشهای ظالمانه و مستبدانه در معاملات با افراد اجتماع و قبایل، اندیشه ای بخود راه نداده همه راه های آزادی را مسدود ساخته بودند و اعمال ایشان بارو حیه و مفهوم کرامت بشری هیچ نوع سازشی نداشت .

منطق زور گویی و اعمال قوه، حتی در روزگار ما نیز در میان ملل جهان زنده و بر جسته بنظر میخورد چنانچه فلسفه بزرگانی از قبیل نیچه هیکل، هتلر و موسو لینسی در مورد تطبیق قوه بر سیاست هنوز در ذهنیت ها باقی و پا بر جاست .

اعراب دوران جاهلیت نیز از روش زور و قوه پیروی میکردند، ولی با این تفاوت که شخص رئیس قبیل را مرکز و محور آن دانسته و زور گویی را در شخصیت آن خلاصه میکردند و زور در نظر ایشان، بر (حق) و شعار حق می چربید و در پهلوی این طرز تفکر و عمل، به نوا میس عامه دیگر نیز بنگاه قدر میدیدند چنانچه عفت و راستی را محترم شمرده حمایه و همدردی از همسایه را وجیبه خود میدا نستند. و این گرو دار، اسلام چون قاصد نجاتی بسر وقت انسا نیت رسید و با فرا مین سعادت بخش خود این نظریات و طرز فکر را بعنوان تصویری



شاعر واحد خسته ها نیست

محمود فارانی میگوید:

شعر به عقیده من در کدرد، است در کد دردهای انسانی



محمود فارانی: قسمت زیاد شعر مراحو مانیزم تشکیل میدهد.



اقبال دو نیم رخ بهم چسپیده دارد که رخ کامل او
را می سازد، نیم رخ حکیمانه و نیم رخ شاعرانه
رسالت شاعر و افعا مسئله مهمی است شاید
هم مهمترین سوال در مبحث شعر و شاعری
قسمت زیاد شعر مراحو مانیزم تشکیل میدهد
از آن به گفته اند وقتی که بازار ادب گساده
باشد ادب میمیرد

زبان شاعر از زبان دیگران جداست، او
شعر میگوید، عشق می آفریند و در دلهای
افسوده و خاموش هیجان و التهاب برمی انگیزد...
چشم شاعر طور دیگری می بیند، اوزیایی
عاریابانه تلالتکاری هایش می تگرد و آنرا
بازبان مخصوصش بیان میکند.
و محمود فارانی هم شاعر است، شاعری
بادید وسیع، تسلطی کامل و نازک خیالی
مخصوص به خودش.
و حالان در پای صحبت این شاعر - این
شاعر شوریده حال نشسته ام، شاعری که
گاهی از مرزهای عشق نالیده، زمانی جوانه
های عوس را بیان کرده و روز گساری از
ناسازگاری های طبیعت شکوه سر داده
است...
بلی! زندگی او پراز قصه است و این هم
قصه یی ازین قصه ها:

ساده تر بر کن ده
در هیچ سینه مان غزان
بار از آن دلمه بایز
بیش از نازک بایز
برگرفته از شمس
و آنکه در چشمه مان
سر نایم بر سر سینه مان
مهر و ام سینه بیکرین
نرم از پیش و که در شمس
نیم سیر و سیر و سیر

و تمامی قصه اش از مرزها میگذرد، از محیط خاص دور میشود و الفسانه های از جهان توحید بشری میگوید:

اما لحظات در زندگی او همیشه یک رنگ نیست زمانی میرسد که در دل دودی راپورده است و این دردناکترین بیان میکند...

شب باران «عشق هندی»
درسم بکند که چه تاریک
«درسم که نه از چو رخ شمر
«زوغ خیره فانی سر
باران بر سر نهاده کوثر

استخوانی پنجه را در
برگ گل خنک یک شیشه پیمبر
در کنار سینه ارفا
عکس زنی بر فراغ آفتاب

در رسم باران سنگین
درسم آن کوچه تاریک مباد
نا هوای مکرر غوغا
تند باران گریه فریاد میراد

لکنه ۱۳۴۵

این مثال «افلاطون» است. خود افلاطون کلمه بزرگ افلاطون خلاصه اندیشه افلاطون. افلاطون شاعر است؟ یا فیلسوف؟ پاسخ دادن به این سوال دشوار است. اندکی حاشیه می رویم: در شرح زندگی افلاطون مورخین فلسفی می نویسند:

که او در آغاز کار شاعری بود سخن پرداز اما وقتی که با فلسفه آشنا شد دیوان خود را آتش زد و به یکبارگی دل درگرو حکمت نهاد و این سوال این پرسش هنوز سر جایش است که آیا او واقعاً با شاعری وداع کرد؟ و شعر را بدوین گفت؟ او واقعاً از قالب شاعرانه خود بیرون آمد؟ و در قالب حکیمانه آغوش حلول کرد؟

یک نکته، بی جنجال مسلم است که او یکی از بزرگترین فلاسفه جهان است این حکیمی که امرسن نام او را مصادف فلسفه میداند و او را حکمت مجسم میخواند تا پایان زندگی یک شاعر بزرگ باقی ماند اگر چه دیوانش را در بهاران عمر آتش زده بود!! جمهوری افلاطون آن اثر معروف فلسفی عالم آن بزرگترین متن در تاریخ فلسفه سیاسی باستان در واقع اثر شاعرانه و درخشانی نیز هست.

کند نیست اما از لحاظ عملی ناگزیر از قبول آن هستیم. وقتی که به اینجا میرسیم از او میپرسیم که پس رسالت و ارشاد دوزخ شاعر چه مفهومی را میسرساند و شاعر امروز خود را مکلف به رعایت این دواصل میدانند یا خیر؟ اندکی جدی میشود و میگوید:

والله رسالت شاعر واقعاً مسئله مهمی است و شاید هم مهمترین سوال در مبحث شعر و شاعری.

و این از آن جهت که شعر سلاح معنوی بزرگی است و برش این حربه در روح آدمی بسیار سریع و قوی است چون شعر زبان سایکالوژیک قضیه ازین قرار است که شعریا با شنونده را جذب میکند.

موضوعی که در قالب شعر ریخته شده باشد تندتر در حوریم عاطفه راه می یابد و تا عقل مشکل پسند خانه خراب آگاه شود در آنسوی هفت پرده جان سر میکشد و تحلیل سایکالوژیک قضیه ازین قرار است که شعریا ساختمان مخصوص با مشخصاتی که از قبیل وزن و موزیک لفظی و هارمونی و ترکیب دارد اثری بر قلب آسا بر مغز وارد میکند.

بعبارت مختصر شعریک نوع افاده است که در ناخود آگاه نفوذ میکند و ازینرو تاثيران بر روان آدمی بیشتر است بطور مثال نسلی از حرف های حکیمانه خیام فقط به آن قسمت بیشتر دل می بندند که منظوم افاده شده است. رباعیات خیام بمصراعات بیشتر از سایر آثار ازیندیگر این مرد حکیم درخو بیج قرون از دست بدستی و از سینه بسینه دیگری انتقال یافته است و حتی خیام بغافل همین یکصد و چند رباعی جان بنام شاعر شهرت یافته که این صفت، همه صفات دیگر او را زیر شعاع گرفته است مردم کمتر به نجوم و فلسفه و ریاضی توجه می کنند اما رباعی او شرق و غرب را فتح کرده است

یامعلاً اندیشه های سعدی وقتی در قالب شعر تجلی میکند تاثير آن چندین بار قویتر از اندرز های اخلاقی و خشک معمولی میشود و اثر آن همچنان در طول اعصار میماند. پس باین لحاظ که شعردر ناخود آگاه جای میگیرد سلاح خطرناکی است و نباید بازیچه قرار بگیرد بلکه در عوض رسالت شاعر اینست که آثار در خدمت اصلاح بکار بیورد و از آن در رهنمایی طبیعت آدمی استفاده کند و اهمیت و آدابگری را در وجود انسان که سرشت او مرکب از عناصر حیوانی و انسانی است تقویت کند. اقبال گفته:

شعرا مقصودگر آدم گری است
شاعری هم وارث پیغمبری است

بقیه در صفحه ۶۰



محمود فارانی

مروری بر آثار سینمایی شوروی

در سال ۱۹۷۳

جها نیان و دو ستداران هنر سینما به وجود آورد که سالهای دراز بکسار است تا هنر سینما درین کشور آن قدرت های عظیمی را که مخصوصا در سالهای شصت نشان داده بود باردیگر باروی پرده آوردن آثار بزرگی احیا کند.

سینما - لک لک ها پرواز میکنند و نامه فرستاده نشده، مرگ پوتو - شکو محبوبترین کارگردان فلمهای جوانان و کود کان که سا خته شگرف او از روی افسانه دل انگیز پوشکین روسلان ولود میلادر کابل نیز مدتی روی پرده بود، این فکر را نـزـد

سا زنده آثاری چون نه روز یک سال و فاشیزم عادی، مرگ ایون پیریف آفریننده برادران کارا مازوف بر پرده سینما - مرگ نا بهنگام کوزنسف ایجاد گر ها ملت و شاه لیر مرگ کلانوزوف خالق شهکار بی نظیر تاریخ

در یکی دو سال اخیر سینما ی شوروی تقریبا بزرگترین کار - گردانان خود را از دست داد و به این ترتیب لطمه بزرگی بر پیکر سینما ی این کشور وارد آمد. مرگ میخائیل روم استاد مسلم سینما،



سلیاریس ساخته یی ازا لکساندرتر کو فیکسی به اساس قصه ای از
سمتانیسلاو یسم بر نده جایزه اول فستیوال جهانی کان

- ژوندون

صفحه ۸



اما سال ۷۳ نشان داد که سینما با سرعت بیشتری درین کشور رشد میکند و ازدست دادن کارگردانهای بزرگی که نامهایشان را بر شمر-دیم تأثیری در انکشاف برق اسای سینما ندارد.

نسل تازه نفسی ونیرو مند تری از کار گردان جوان، هنر هفتم را- باز هم جلو و جلو تر بردند یو ری او زلف-ستا نیسلا در استوفسکی الکساندر تر کوفسکی-خربر و-فسکی وژارا کی یی چوس هر کدام نامهای جهانی کسب کردند و دو سال اخیر آنها را شناخت جهانی داد پنج فیلم بزرگ او زروفس-به نام مجموعه آزادی) رخنه، قوس آتش، جهت ضربت بزرگ، آخرین یورش، و پیکار برلن از توکیو تا سانفر انسکو هشت مدال طلا گرفت فلم ترکوفسکی بنام سلیازس جایزه بزرگ منقدین را در فستوال جهانی کان بدست آورد. فلم ستا- نیلادر ستو فسکی (سپیدها اینجا آرام است) در فستوال بین المللی ونیز جایزه اول را حایز شد-فلم خربرو فسکی، آرایش آتش درمهرگان وژانا اول شد و آخرین شهکار ژاراک کی یی چوس بنام (این کلمه شیرین آزادی) در فستوال هشتم بین المللی ماسکو «گراند پری» را بدست آورد. اگر در حما سه آزادی این مساله که همیشه درجنگ-آنانی می برند که بخاطر عقیده و ایمان و عشق به سر زمین خود می جنگند مطرح میشود در سپیده های آرام کار گردان میگو ید که برد با هیچ کسی نیست و قهر مان هم نمیتواند کس باشد.

جنگ يك فاجعه است و پایان هر جنگی بیانگر انیست که: «فرز ندان هر ملت... ما به امید صلح زنده ایم. در آرایش آتش قصه پرما جری

برد. این موجود پلنگ شد. می فهمید پلنگ چه کرد؟ هر سه نفر را درید و خورد در سلیازس بهترین ساخته الکساندر ترکوفسکی معضله های دانش معاصر و کیپان نوردی آینده خارج از مرز های کره خاکی با تا اعماق کاینات مطرح می شود و در آنجا باز هم اصل های عمده سینمای مترقی بشر دو ستی عشق به زمین و زیستن در صلح بعنوان عمده ترین وحاد ترین سوال

تلخ و دشوار دست یافتن به انرژی اتوم و آینده تابناک آن- باز گفته می شود شاید هم تمام فلم در يك گفتگوی چند نفری خلاصه میشود.. و کار گردان همه خلا قیت خود را درین صحنه کوتاه متمرکز میسازد. بمب اتومی منفجر شد و از مایشس موفقانه بود همه خوشحال هستند یکی از دانشمندان میگوید... چند نفر باهم خوا ستند موجودی بسازند یکی دمرا ساخت دیگری پا هاوتنه- اش را و سومی هم سرا اورا درست



شعر خوانی یک هنر است و خبر خوانی یک فن ...

مصاحبه از راصح - عکسها از نقش

شعر انعکاس هنرمندانه واقعیت‌های عینی زندگی اجتماعی است. که جامعه با تفکر انسانی اش و طبیعت پسا زشتی و زیبایی اش در آن جلوه میکند و رنگ می‌پذیرد.

من نه شاعرم و نه نقاد، فقط بر خوردار از ذوق و استعدادی هستم که خوشبختانه با آن هنر میگویند.

برای شناخت و بررسی یک شعر یا هر اثر هنری دیگر باید خصوصیت‌های فلسفی، ادبی و اجتماعی آن اثر را در چوکات مکتب و روش که هنرمند پیرو آن بوده است ارزیابی نمود.

معرفی شویم

از هفت سالگی با جلوه های هنر آشنا گردیده، استعدادش را آزموده و تبارز داده و با پیروزی هایی که داشته است جوایزی نیز از جانب مقامات هنری داخلی و خارجی برایش اعطاء شده است.

در دوره مکتب کمتر اتفاق افتاده است که اول نمرگی اش را از دست داده باشد اکنون نیز محصلی ساعی است و در صنف اول پوهنخی طب کابل مصروف گذراندن امتحانات میباشد.

صدای گرم و گیرایی دارد و لحن محزون و غمزه بی، لبخند همیشگی ای که روی لبانش خوابیده است، نشاط و البساط را روی چهره جوان سبزه و شش میباش و نگاه مضطرب و سرگردانی که روی مردمک سیاه رنگش هر لحظه حالت عوض میکند، تأثیرات عاطفی اش را در پرده بی از ابهامی پیچانده و تشخیص و شناخت آن را مشکل میسازد.

خونگرم و صمیمی است و خوب صحبت میکند

با آنکه منظورش را کوتاه و فشرده بیان میدارد بکار بردن کلمات در سخنش طوری است که طرف زود مفهوم صحبت را می‌گیرد و درک مینماید.

برخورد ها و تماسهای اجتماعی اش برخورد دار از صداقت و متانتی است که احترام انگیز است و موجب شده است که دوستان زیاده داشته باشد.

وقتی شعری را زمزمه میکند، آوازش ملننی خیال پرور و رویا انگیز دارد و پیرویم ها و اوچ و فرو های حساب شده بی که آگاهانه ذهنیت شاعر را القاء میکند.

شوند گمان را در دو صدایش را و دکلمه اش را دوست دارند و می خواهند درباره بی او زندگی اش بیشتر بدانند و همین انگیزه است که از او بخواهیم از سلسله مصاحبه های هنری این مجله گفتگوی بساوی داشته باشیم که معرف تفکر و تلقی و اندیشه اش باشد با آنکه مصروف گذراندن امتحانات طب است و کمتر مجال و فرصتی اضافی برایش میسر میگردد خواهش ما را رد نمیکند و برای مصاحبه حاضر میگردد.

از او میپرسم:

شما برای شعر چه خصوصیت‌های را قایلید و از این بدیده هنری چه شناخت و بر داشتی دارید؟

قبل از اینکه جوابی بپرسم بدهد اندکی روی کوچ جابجا میشود، حالت جدی تری بخود می‌گیرد، انگشتان کشیده اش قسمتی از بالا پوش ماکسی خوش دوختی را که بتن دارد بیازی میگیرد و بعد قسمتی از موی نرمش را که از زیر کلاه آخرین مدی که بسودارد بیرون مانده است مرتب میکند و باز هم ساکت نگاه سرگردانش را بگوشه های اتاق میدواند.

سوالم را تکرار میکنم، لبخندش عریض

تر میگردد و بانگاش «عجول!» خطابم میکند تازه متوجه میشوم که خسته است، بیالیه جای کمرنگ شیرین نشده ای را که همان لحظه آورده اند تعارفش میکنم که اشتیاقش را تحریک میکند ولی وقتی بانو شیدن اولین جرعه متوجه طعم تلخ و نا مطبوع آن میگردد تشکر میکند و باز هم بانگاه سختگو پیش میگوید:

چه جای بد مزه بی! و برای اینکه بیشتر خجا لثم نداده باشد، پرسشم را پاسخ میگوید: پاسخ میگوید:

شما از من درباره شعر پرسیدید، من



شعریک هنر است، یایک فن ؟
- مطلق یک هنر،
* و خبر خوانی؟

یک خبر خوان هیچ وقت نمیتواند بهرگز
هنر نزدیک گردد خبر خوانی که از نظر من
یک فن است، فنی که فصاحت و بلاغت
تسلط داشتن بزیان، دانستن یک زبان
خارجی تلفظ درست کلمات و عبارات و
اسامی امکان و شخصیت ها را از آن
است *

چه تفاوتی وجود دارد میان کار یک
نطاق شعر خوان و یک نطاق خبر خوان که از
نظر شما اولی مطلق هنرمند است و دو می
صرفا دارای فن ؟

بر خوردار بودن از استعداد و ظرفیت
هنری، با خصوصیت هایی که من برای یک
نطاق خبر خوان بر مردم هر کس که واجد
و دارای آن خصوصیت میباشد میتواند لظافی
خوب و موافق دیزینه خبر خوانی گردد،
درحالیکه تمام اینها برای خوب شعر خواندن
و خوب دکلمه نمودن کافی نیست، برای دکلمه
بقیه در صفحه ۵۶

و یا شعرائی که میشناسید چه کسانسی
اند ؟

مشکل است پاسخ گفتن باین پرسش
اطلاق کلمه (ترین) بهشاعر و یا هر هنرمند
دیگر خواه پیش آوندش کلمه «خوب» باشد یا
(بد) لازمه اش شناخت کامل تمام پهلوی های
للسفی، ادبی و فرهنگی است که هنر در
جوگات آن شکل گرفته است ارتباط سوابق
تاریخی و مکتب و روشی که هنرمند پیر و آن
بوده است * و در همین جاست که حتی در
بکار بردن کلمه الزام نیز باید محتاط بود
و دایره الزام را تعیین نمود، صحبت ر وی
شعراست و نظرم اینک خصوصیت های
گونه گون کار هر شاعر را بایست جداگانه
بررسی نمود و این کار نقد است، بنظر
من باریق شفیع حساسه سرای بزرگ است،
مادر بود تصویر گر بزرگی و سر و غ
و صیانتگری بزرگ در مقابل سنت هایی که
آزادی زن شرقی دارد حصار ستن قرار میدهد
و از رشد ذهنی و فکری او مانع میگردد *

* از موضوع شعر خارج میشویم و میپردازیم
به شعر خوانی و نطافی، از نظر شما دکلمه



اقلیما میگوید

عشق یک احساس است

یک احساس مقدس، اما ...

چیست ؟

میدانیم که زشی و زیبایی امری است
نسبی، انسانها آنچه را که باحالت فز یکسی
وروانی و اندیشه وی خود هم آنگاه یافته اند
زیبا گفته اند و هر آنچه را که با منافع
و یا تفکر و عادت شان ضدیت داشته است
زشت نامیده اند، پس این زشی ها و زیبایی
ها مولود ساخته ذهن انسانهایی که شاعر
و هنرمند با آنان سر نوشت مشترک دارد و
علاقه مشابه سیل، زلزله، طوفان و ... همه
پدیده های طبیعی هستند و لی زیباییستند
پس اگر قبول کنیم که هنر تجسم عینی
بریده و لحظه ای از زندگی است * و انسان
جزیی از طبیعت موضوع حل میگردد فروغ
فرخزاد گفته خوب بی دارد بچواب منتقدی که
میرسد چرا فروغ در شعر خود باز گوینده
زشتی هاست، او میگوید :

« من وقتی از کوچه ای میگذرم که فضای
مشروع از تعفن است، نمیی توانم لبست
خوبتری عطر هارا پهلویم بگذارم و رایحه
یکی از آنها را انتخاب نمایم و به خواننده
شعرم القاء کنم که در کوچه چنین رایحه ای
موج میزند، من آنچه را که می بینم و احساس
میکم نشان میدهم * »

و این چیزی است که من به آن اعتقاد دارم
خواه در طبیعت باشد و یا زندگی اجتماعی
انسان معاصر شاعر *

باینچنین طرز تفکری خوبترین شاعر

نه شاعرم و نه نقاد و منتقد شعر، فقط ذوق
و استعداد ی دارم که دیگران خوشبینانه اسم
هنر رویش گذاشته اند، بخاطر دکلمه و شعر
خوانی که سالهاست و ظیفه ام شده است و
به آن عادت کرده ام، ناگزیر به مطالعه شعر
کشیده شده ام و این مطالعه در شناخت من
از این پدیده هنری موثر بوده است و لی
این شناخت نقد گونه نیست و آنچه را پس
که من میگویم نظری است شخصی که میتواند
عمومی نباشد و یا از تعابیر قالبی و کلیشه ای
بندور بماند، این را گفتیم بخاطر اینکه شعری
خوانی و دریافت مفاهیم شعری و باز دهی آن
گرچه مستلزم شناخت جوگات و ما هیت
شعراست اما با شعر شناسی فرق میکند و من
هر چند در باره شعر سخن میگویم این سخن
غیر از آن است که یک شعر شناس حرفی
و یا نقاد سخن و کلام باید بگوید، حال برویم
روی اصل مطلب، شعر از نظر من انعکاس
هنرمندانه واقعیت های عینی زندگی اجتماعی
است که جامعه با تفکر انسانی اش و طبیعت
با تمام زشتی و زیبایی اش، در آن جلوس
میکند و رنگ می پذیرد و اگر شعری فاقد
این خصوصیت باشد شعر نیست، نظم
است که در آن فقط کلمات آرایش یافته اند،
تألیف و می را که ناشی از برداشتن غیر واقعی
است ارائه نمایند *

ممکن است خواهش نمایم توضیح دهید
که منظور تان از زشتی و زیبایی طبیعت

اقلیما میگوید : عشق یک احساس است، یک احساس مقدس

غرب در جنگال جنایت

وقایع جنایی در آلمان غربی و به افزایش است

ووی را بالاخره بران واداشت تا زکلوپ بیرون شده به پیاده گردی پردازد. در جریان راه پانزده عضو باقیمانده این داروستانه بر آن دوشیزه حمله کردند و باخونسردی تمام یکی دربی دیگران دوشیزه عمل جنسی انجام دادند.

پس از تحقیق معلوم شد که این داروستانه متصرف شانزده دختر جوان را بدین شکل قبیح و فجیع مورد عمل جنسی قرار داده بودند. هیچک از این دختران جرات اطلاع دادن به پلیس را بخود ندادند. در برخی از این وقایع والدین دوشیزگان مانع مراجعت ایشان به مقامات پلیسی شدند تا از افشاح ننگین مجدد خودشانرا پنهان بدارند.

در مورد جرایم و خطاکاریهای جنسی مانند سایر جرایم و جنایات در آلمان یک واقعیت موجود است: از هر پنج واقعه جنایی تنها یک واقعه شان به پلیس افشا میشود. همارف رئیس عمومی پلیس جنایی شهر کوبلن درین مورد میگوید: «احصایه جنایی افشا شده می گوید: احصایه جنایی افشا شده بهیچوجه نمایانگر واقعیت قابل اعتماد جنایتهاشمرده شده نمیتواند این احصایه عاتبا تعداد آن و قایمی را نشان می دهد که از طرف پلیس کشف شده اند و این احصایه کافی و بسنده نیستند».

پس آنچه تاکنون در باره وقایع جنایی آلمان غرب روشن شده فقط قله کوه یخ است در بین بحر بیکران جنایات، با آنهم همین روشنی نیز بطور واضح نهایت تکان دهنده و کافی وحشتناک است. تعداد ۱۰۰۰ نفوس آلمان غرب در مدت سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۰ در حدود ۲۰۰۰۰ فیصد افزایش یافته است. بطور عادی فیصدی وقایع جنایی نیز باید در حدود همین بیست فیصد می بایست افزایش می یافت اما برخلاف این توقع در سال ۱۹۷۰ به تعداد دومیون واقعه جنایی رخ داد در حالیکه در سال ۱۹۵۳ تعداد این گونه وقایع فقط یکمیلیون واقعه در سال بود، این مقایسه درست افزایش صد فی صد وقایع جنایی را نشان می دهد.

بهر اندازه که جنایت در آلمان غرب بیشتر نمایان می شود، بهمان پا به این اعتقاد بی جا و بی مورد تعکیم می یابد که مسئول آن کارگران خارجی اند! بیبینیم واقعیت چیست؟ در سال ۱۹۷۰ به تعداد دو میلیون کارگر خارجی در جمهوری فدرال آلمان می زیستند و هر سال صدها هزار کارگر دیگر بان علاوه می شوند. کارشناسان خبره پلیس جنایی در صد و تجسس آن شدند که آیا واقعا مسئول افزایش وقایع جنایی در جامعه آلمان غرب تعداد کارگران خا رجی بنا تناسب نفوس تا آنکه در فرجام کار بدین نتایج رسیدند: مجرمی جمهوری فدرال آلمان پنج فیصد

هنوز خیلی ندارند و اما اگر جلوه وقایع جنایی با استعمال قوه گرفته شده تواند و به جریان انکشافش همچون پنجمال اخیر بیشتر ادامه دهد در آنصورت در سال ۱۹۸۰ در طرف هرده دقیقه یک انسان بدینمؤال قربانی یک جنایت خواهد بود و مورد تهدید و فشار رهزان و جنایتکاران قرار خواهد گرفت.

ارقام نوع دیگری از عملیات جنایی در آمار جنایی نیز نهایت تکاندهنده و دردناک جلوه میکند در جریان اینگونه جنایات نیز هر فرد انسانی غافل، بدون آگاهی قبلی به طور ناگهانی بشکل بسیار فجیع از صحنه زندگی آرام و معمولی روزانه اش جبراً بیرون کرده شده و قربانی یکی از قبیح ترین جنایات قرار میگیرد.

روزانه در جمهوری فدرالی آلمان به تعداد ۹ نفر زن مورد حمله دیوانگان جنسی قرار گرفته و با استعمال قوه با ایشان اطلاق جنسی صورت میگیرد.

کارشناسان و متخصصین پلیس جنایی به اتفاق آراء درینمورد ابراز میکنند: موجّه جنسی و یارهایی و آزادی اعمال جنسی از شکل نابوی آن، بطور عمومی بجهت برخورد ها و مقاربت های خیلی پرشتاب و ساده جنسی بین سردو جنس سیر میکند. در بسیاری موارد زنان و دوشیزگان درموقف اجباری اسیر میشوند که طرف مقابلشان خود را مستحق اجرای هرگونه عمل جنسی برایشان میدانند، و عکس العمل های آنان را نادرا به

حیث نشانه دفاعی ایشان قبول میکنند، زیرا مرز بین رضای اجباری و نیمه توافق اصغری با ابراز و تظاهر ترس و بی چندان واضح و روشن درک شده نمیتواند. زیاده برین بسیاری از قربانیان اینگونه قباحات های جنایی ترجیح میدهند تمام واقعه را پنهان و مخفی کنند تا از افشاح و رسوایی و از زحمت فشار دهنده استعطاق پلیس، قاضی و والدین خویش، خود را بدین وسیله نجات دهند.

وضع و حالت عمومی در جریان یک واقعه ای که جنای پیش در (این لند) بوقوع پیوست، درست بهمین مئوال بود: تمام تقریب کنندگان پیاده گرد در روز آفتابی با چشمان باز بروشنی دیدند که چگونه یک دسته از جوانان بزرگ دوشیزه قشتک حمله کردند و او را مورد عمل جنسی اجباری قرار دادند.

مرد تماشا بین موضوع رابه پلیس اطلاع دادند و پلیس پس از تجسس فراوان و کشتیات رانته دارمشکل و پر زحمت جریان این واقعه قبیح و فجیع را چنین تثبیت کرد: درین واقعه دسته شانزده نفری جوانان هرزه سیم داشتند. پیش از وقوع حادثه یکی از اعضای این دسته متصرف بادوشیزه قشتکی زکلوپ رقص باصرار در صحنه را میشود

در یک جنگل کوچک پلیسای جنایی که او را تعقیب میکردند، موفق شدند مورتوی را توقف دهند، پلیسای جنایی توانستند سارق بانک را در خارج عراده پس از جنگ شدید با آتش از پا در آورند، با آنهم همینکه هاموران پلیس به عراده سرقت شده نزدیک شدند تا اسیر زانجات دهند، باناثر آمیخته با شگفتی وی را مقتول یافتند. جنایتکار تهدیدش را عملی کرده بود: «هرگاه تعقیب شوم اسیر و بقتل میرسانم».

تا تاریخ چهارم اگست ۱۹۷۱ در جمهوری فدرال آلمان فقط ۹ واقعه سرقت بانک صمراه با اسیرگر فن رخید، ولی کلمه فقط را تنها حالا میتوان درینمورد استعمال کرد زیرا پس ازین این وقایع افزایش خواهد یافت. بروز ۴ اگست ۱۹۷۱ دو نفر گانگستر بنامهای (تودوروف) و (رمل مایر) یکی از شعبات محلی بانک آلمان را در میونخ واقع جاده پرنیس ریگتن مورد حمله قرار داده و پنج نفر را اسیر گرفتند. در محل واقعه تعداد زیاد نمایندگان تلویزیونها، نامه نگاران عکس برداران و هزاران باشند میونخ ناظر عملیات گانگستران و پلیسای جنایی بودند. صحنه عملیاتی نهایت مهیج، تکاندهنده و تاترانگیز بود. این فاجعه دردناک در حدود یک ساعت کامل را دربر گرفت و بر اعصاب تمامی تماشاچیان فشار شدید وارد آورد. گانگستر قصی القلب رمل مایر همراه با اسیر قشتکش انگیز ریل عمارت بانک را ترک داد، هاموران پلیس جنایی بروی آتش نمودند، رمل مایر نیز سلاحش را بیکار انداخت، ولی بوسیله گلوله پلیسای جنایی از پا درآمد و پیش از آنکه جان دهد اسیر قشتکش انگیز ریل رانیز با ضربت دو گلوله شدیداً مجروح ساخت. تودوروف همکار گانگستر پس از قتل رمل مایر خودش رابه پلیس تسلیم کرد و بدینصورت چهار اسیر دیگر بدون جراحت ازورطه جنایت رهایی یافتند. پس از وقوع این فاجعه دردناک هر یک از باشندگان آلمان غرب معتقد بدان شدند که سرشت فوق العاده شوم در استقبال شان خواهد بود هرگاه بوسیله جنایتکاران به منابه اسیر شوند. از تاریخ ۴ اگست ۱۹۷۱ به بعد کمتر هفته ای سراغ میشود که دو آن یکی از بانکها در یکی از مناطق جمهوری فدرالی آلمان مترافق با ۱ سیر گر فتن بسرقت نرفته باشد.

در برکهای دفاتر احصایه جنایی آلمان غرب چنین جملاقی خوانده میشود: «در کشور ماهر و زده سیف پول در بانکها و موسسات پولی با استعمال قوه باز کرده میشود، در هر ۳۹ دقیقه یک انسان با استعمال قوه تحت فشار و تهدید قرار میگیرد و یا مورد حمله قطاع الظریقان و راهزان واقع میشود. فاجعه های دردناک و ترانژیدیهای تکاندهنده از قبیل فاجعه جاده پرنیس ریگتن میونخ خوشبختانه

اختطاف یا سرقت انسان بمنظور تهدید برای حصول پول نجات یکی از میتود های گانگسترانی است که در ایالت متحده امریکا بکثرت و همچنان بشکل ممارست و رزشی بکار برد میشود که امکان استفاده از آن در اروپا بمشکل قابل تصور است».

بتاریخ ۱۵ سابریل ۱۹۵۸ آهنگ نا هنجار استیزه و شگفتی با اندیشناکی تمام کارشناسان جنایی آلمان رانیز تکان داد. درین روز در شهر شتو تگارت یک کودک هفت ساله بنام یواخیم گو یبهر ناگهان ناپدید شد. این نخستین واقعه اختطاف جنایی در جمهوری فدرال آلمان بود و از آن روز به بعد تعداد وقایع اختطاف در بیرون کودکان زنان و بالاخره ملیونر هاجون اختطاف تیر البرشت ملیونر باشند شهر آلمین سال به سال روبه افزایش نهاد. تقاضای رسول از طرف اختطاف کنندگان برای خلاصی اختطاف شدگان نیز از پانزده هزار مارک (معادل سه صد و هفتاد و پنج هزار افغانی) در مورد رهایی گو یبهر تا مبلغ هفت ملیون مارک (معادل ۱۵۴ ملیون افغانی) در مورد رهایی البرشت بلند رفت.

در حسین وقایع اختطاف در آلمان نیز بمشابه «میتود گانگستری کثیرالوقوع و در عین حال مهارست و رزشی» شیوع یافت در کنار آن یکنوع دیگر و جدید این «بازی» جنایی نیز انکشاف و توسعه یافت: سرقت با اسیر گرفتن اولین واقعه سرقت با اسیر گرفتن بروز ۳۰ دسامبر ۱۹۶۸ ساعت پانزده دقیقه کیم شش عمر در (پاد نسوایی) بسوق پیوست. در یکی از مراکز فرعی بانک منطقوی مرد مسلحی داخل شد که سروصورتش را بایک دستمال پشمی پیچانیده و پوشیده بود، در داخل بانک سه هاموریک نفر مراجعه کننده وجود داشتند. مرد مسلح تفنگچه کالیبر ۷٫۶۵ خودش را به علامه تهدید بقتل بجانب افراد داخل بانک متوجه ساخته از کارکنان بانک بانگوت تقاضا کرد، کار مند کسه نود و پنج هزار مارک (معادل دو ملیون و نود و هزار افغانی) بوی تسلیم کرد.

سپس مرد مسلح رو پوشیده آمریکان منطقوی را مجبور ساخت بحیث اسیر باوی از بانک بیرون شود. سارق نقاب پوش به سایر کارکنان بانک هشدار باش داد: «هرگاه تا ساعت هشت شب به پلیس اطلاع داده نشود و هیچکدام واقعه دیگر رخ نخواهد داد، در غیر آن آمرتا را بقتل خواهیم رساند». دزد نقاب پوش پس از اعلام این تهدید خطرناک با اسیرش از بانک خارج شد و در ازدحام ترافیک شهر ناپدید گردید. آنگاه دزد خطرناک یک عراده تیز رفتار را نیز ربوده اسیرش را مجبور ساخت آنرا براه اندازد و خون میله تفنگچه را در عقب سر اسیر تثبیت کرد. بدینوسیله آن مرد جنایتکار به فرارش ادامه داده تا نزدیکی واشتات رسید.

و پرورش یافته اند، در نزد گارشنا سان متخصصی جنایی، آنست که روز بر و ز هرچه بیشتر سهم جوانان در ارتکاب جرایم و جنایات بشدت افزایش یافته و زنگ خطر بیمناکی را بگوش هریک بصدا می آورد. این افزایش خطرناک در بین سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۳ در موارد ذیل بیشتر از همه تبارز نموده است:

- ۱- تعداد سرقت های بزرگ تا ۱۶۱۸۸ فیصد افزایش یافته است *
- ۲- تعداد وقایعی که روی مجبوری و ضرورت مادی و جنسی صورت میگیرد تا حدود ۱۳۶۸۸ بیشتر شده است *
- ۳- تعداد وقایع راهزنی غار تگری تا حدود ۶۱۶۴۴ فیصد بلندتر شده است *

تنها يك رقم مقایسوی درین مورد کافس است که موقف نهایت وحشتناک بیمناک کنونی را در آلمان نشان دهد: در بین سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۳ تعداد مجموعی وقایع جنایی راهزنی در حدود ۲۶۹۱۰ فیصد افزایش یافته است.

جوانان نارسیده بیش از دو چندان به دزدان و راهزنان قصی القلب تبدیل شده و آنهم آنگونه نوبالغانی اند که بیست سال پیش فرض میشد که ایشان حداظم کدام مرتبه يك بسته چاکیت و یا در حالات بسیار وخیم و زشت یکبار يك بایسکل را دزدی خواهند کرد.

انحراف و فساد شدن جوانان نو پا لای جرمی توسط مواد مخدره و مسکرات تنه بایک عدد نمایان شده میتواند: تنها در سال (۱۹۷۰) بمقدار چهل هزار گیلو گرام چرس و اتاجران سود جوی بیشتر از همه بچوانان نوبالغ فروخته اند. دست بردن بمواد مخدره برای گارشنا سان پلیس جنایی فقط و تباله سایر انحرافات و یا مبداء فسق و فساد است. بقیه در صفحه ۶۰

کارگران خارجی باغی و سرکش شده طفیان خواهند کرد و این تضاد بین خارجییان و آلمانیان شدیدتر شده، بیشتر رشد و تکامل خواهد یافت و باعث افزایش اعمال قهر آمیز و تصادفات در بین شان خواهد شد.

بر پایه عقاید کارشناسان متخصص مجادله علیه جنایت جلو اینگونه رشد و تشدید تضاد وقتی گرفته شده میتواند که کتله های وسیع ملت آلمان خودشانرا آماده آن سازند که بیشتر از این کارگران خارجی را مسوول و عامل تشدید شرارت و بار دوش خود شان ندانند بلکه در پی آن شوند تا با کارگران خارجی و فرزندان شان زمینه و امکانیت های تعلیمی و زندگی شایسته انسانی مهیا ساخته شود و این بدان معنی نیز هست که گرا یه نشینان آلمانی نباید منازل و ابار تمانهای را که در آنها زندگی بمجرد مسکن گزینن شدن يك یادو فامیل کارگران خارجی فورا ترک و از ایشان فراری گردند و از اینجا ست که برد باری و تحمل و همچنان عادت مرفقین آشنایی و معرفت باشیوه زندگی خار جیان افزایش خواهد یافت و بایشان کمک و معاونت خواهد شد که با آلمانیان صمیمی گردند و علاقه گیرند.

مشکل کارگران خارجی نمایانگر آنست که جلو رشد و تشدید تضاد نوشته شده زمانی گرفته شده میتواند که خود آلمانیان در راه جلوگیری از آن مساعی بگیر انجام دهند. آلمانیان تنها در صدد آن شوند که با خار جیان بیشتر از پیش رفتار صمیمانه و پشامد دوستانه و زندگی مشترک انتسانی را در پیش گیرند و بید برند بلکه این شیوه نیک زیستن و دوستا نه زیستن را بیکدیگر نیز بیاموزند، تدریس کنند و بسط دهند.

تجوت تکانهنده و نا آرام کننده این موضوع که آلمانیان تاچه اندازه درین مورد بداموزش

باید افزود که تعداد زیاد جرایم و جنایات خارجیان متوجه هموطنان خودشان است، باینصورت این موضوع برای قربانیان خارجی و آلمانی که مورد حمله قرار میگیرند چندان خاطر جمعی باز آورده نمیتواند و بهر ترتیب به علایق امنیتی ملت آلمان کمتر از تباط میاید.

ازین بررسی چنین برمی آید که هرگاه عدم مصئونیت زندگی برای آلمانی ها در جمهوریت فدرال جرمنی پیوسته افزایش مییابد و هرگاه جنا یتکاران همیشه با جسارت و قضاوت بیشتر عمل میکنند و بالاخره هرگاه هیچکس نمیتواند بیشتر از این در درون چهار دیوار منزل خودشان بامصئونیت بسر برند مستو ولایت اصلی آن تاکسون بدوش و بعهده کارگران خارجی نیست.

اما این وضع و حالت تا سال (۱۹۸۰) تغییر خواهد توانست و آنگاه منازعات و تعرضات دوجانبه بین ملت آلمان و کارگران خارجی نیز بوقوع خواهد پیوست.

درست همین اکنون مجامع متراکم کارگران خارجی درحال تشکیل است یعنی حالا نواحی معین شهر هاتوسط یوگوسلاویان ترکی ها، ایتالوی ها و هسپانویان اشغال و مسکون شده است و باینصورت در ینگو نه نواحی متراکم خارجی نشین تا سال (۱۹۸۰) در حدود شش لك از کودکان کار گران خارجی تولد یافته، رشد و پرورش خواهند یافت.

در حالیکه والدین این کودکان تاکسون عدم مصئونیت، امنیت و رفاه شان را بیشتر بدوش هموطنان خودشان میا ندازند و ازینکه شرایط زندگی برایشان نسبت به باشندگان اصلی جرمنی خرابتر و مشکلاتر است عدم رضائیت نشان نمیدهند و بدان قانع اند اما کودکانشان یعنی نسل دوم ایشان در برابر این عدم تساوی سویه زندگی آلمانی ها و

است ولی سهم شان در جرایم کشف شده در حدود ۵۰ فی صد می باشد. مخصوصا در جرایمی از قبیل قتل تهدید و قتل و وارد نمودن جراحت مرگبار در قتل گون گان نو زاده مورد جرایمی نشانی از رسم و رواج های شان سهم شان بازر تر است. علل اصلی ارتکاب جرم در نزد شان زیاد تر از همه خلصت و روحیه محلی کشور های جنوبی، فقر تعلیمی، طرز تفکر، عنعنات و رسوم و رواجهایشان است که نسبت به ما خیلی فرق دارد و ایشان را از ما تجربیست میکند.

علل دیگری نیز در ارتکاب جرم نزد کارگران خارجی نقش عمده بازی میتوانند مثل دوری چندین ساله دسته های متعدد از وطن اصلی شان، برخورد با مشکلات دریافت منزل مطلوب در نزد فامیل های جرمنی، که اکثرا رانده میشوند و همچنان عدم تماس نزدیک و کافی شان باجنس مونت و زنان.

مأمی این عوامل در نزد مردمی که از جنوب بکشور ما سرازیر میشوند به آسانی سبب انفجار و تبیح احساسات شان میشود که نتیجه آن قتل جنگ و وارد نمودن جراحت جسمی خطرناک و سایر جرایم و زیانها ست. البته اینگونه جرایمی که کارگران خارجی در جمهوریت فدرال آلمان زیاده تر مرتکب میشوند فیصدی بلندی را در مجموع جرایم تشکیل میدهد و همچنان تبارز جرایم شدید و کثرت مجرمان خارجی در احصایه جنایی خیلی زیاد است. مجرمان خارجی اکثرا چون جنایتکاران آلمان از پنجه قانون و از شبکه امنیتی بزودی فرار نمیتوانند، زیرا بسیاری از ایشان مانند جنایتکاران آلمانی حرفه یی و ورزیده نیستند.

تفایل مجرمان خارجی در اقدام بجنایت بسویه آلمان هازید و قابل شکایت نیست ولی



در آلمان غرب مصئونیت و امنیت در درون چهار دیوار منازل شخصی از بین رفته و انواع جنایات به اشکال گوناگون بوقوع میرسد.

گوخان، نهرو و بخصو صص مہا نما گاندی پس از جنگ جهانی دوم به استقلال شان نایل آمدند.

مردم و حکومت هند از همان روز های اول استقلال شان با سعی و تلاشی عظیم به احیای عظمت سرزمین شان اندیشیدند و در راه پیشرفت و تعالی کشورشان مجدانه گام نهادند. در آن روزها مشکلات عظیم و وسایل و امکانات رفع مشکلات محدود بوده ساحه ای بانسازده (۸۱۷ ۱۲۶۱) میل مربع خاک و بیش از چهار صد و پنجاه میلیون نفر جمعیت عدم موجودیت ایالات و استانها، نیاز مندی شدید به وضع قوانین در ساجات مختلف فیصدی هراس آلود بیسوادی، تکرر روز افزون نفوس بیشتر از ۹۰ فیصد روستا نشین، عدم وجود دیت صنایع ثقیله و نیاز مندی شدید به کشور های صنعتی، عدم موجودیت دیت شاهراه ها و سیستم آبیاری مدرن عدم تاسیسات استخراج معادن و صدها مشکل دیگر. اما همان طوری که گفتیم مردم و حکومت جمہوری هند دست بدست هم دادند و تا حد امکان با تلاش و تکاپو ببرد باری و ایثار راه هارا هموار کردند و وگره مشکلات شان را کشودند و کشور شانرا در جاده تعالی و ترقی قرار دادند.

قانون اساسی هند در سال (۱۹۵۰) نافذ گردید، با اساس این قانون اساسی تقسیمات ساحوی صورت هند به هفده ایالت وده استان صورت گرفت. پارلمان هند بوجود آمد، این پارلمان مرکب از دو مجلس است. «لاک سبھا» که عبارتست از جرگه «مردم» و «راجا» یا «سبھا» یا «مجلسی مشورتی دولت» «لاک سبھا» دارای پنجاه عضو است که برای مدت پنج سال انتخاب می گردند.

«راجا یا سبھا» جمله دوازده عضو توسط رئیس جمہورو بقیه اعضاء توسط مجالس قانون گذاری ایالات هند تعیین می شوند.

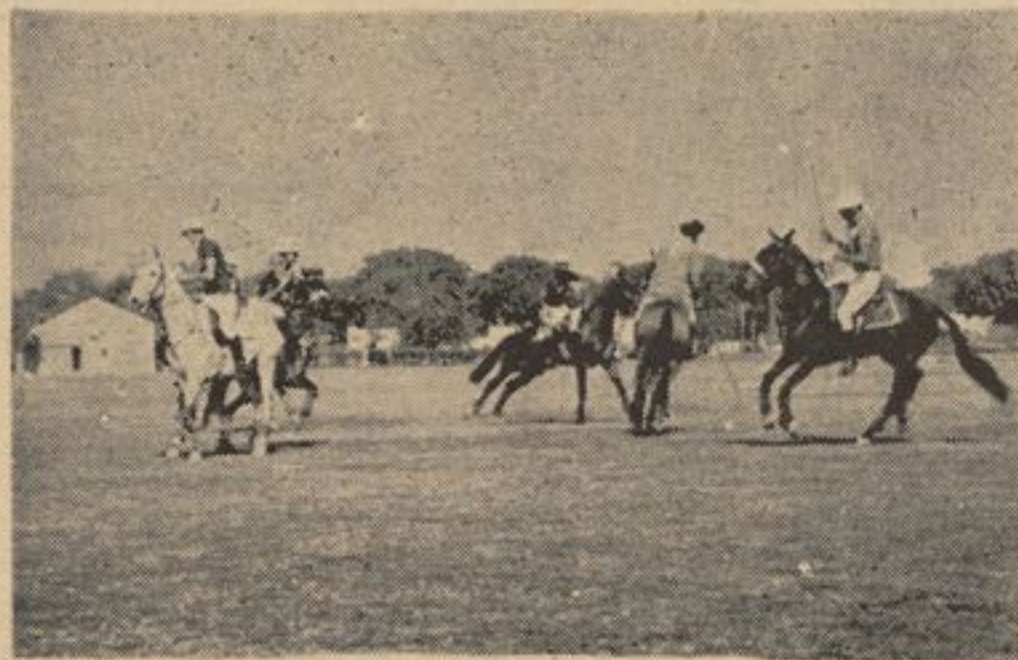
پارلمان هند به قانون گذاری در ساجات مختلف پرداخت و رفع مشکلات مردم را مدار و محور کارش قرار داد.

همچنین در قانون اساسی هند توجه جدی ای به حقوق اساسی مردم هند به معارف، زراعت، صنعت و سیاست عدم انسلک به پیمانهای نظامی و

نسل های امروز ادلمه یافته اند. جنگلهای وسیع و بیکرانه، رود خانه های کوچک و بزرگ معادن عظیم و زمین های زرخیزی که درین ساحه قرار گرفته دال بر غنای طبیعی هند است. غنای که چشم آزمندان بیگانه را در طول تاریخ خیره نموده و ساقه هجوم و تجاوز شان به این سرزمین گردیده است.

شرح عظمت و جلال افسانوی تمدن های کهن و باستانی و داستان مذاهب و معابد شکوهمند هندرا به عہده مورخ و تاریخ میگذاریم و سخن را بر سر هند امروز میاوریم.

اواخر سده پانزدهم و اوایل سده شانزدهم زمان هجوم چپا و لکران و غارتگران پر تکالی، هلندی و به خصوص فرانسه و انگلیس بر هند بود. از میان این چپا و لکران و مستعمره جویان بعدها انگلیس قادر میشود که نفوذ عام و تمامش را تقریباً بر تمام ساحه هند مستولی سازد و سرزمین هند را به حیث غنی ترین مستعمره اش در کره ارض محور سیاست استعماری جهانی قرار دهد. ولی تلاش انگلیسها برای مستعمره نگه داشتن هندوستان که میخواهند روح آزادی مردمش را با زور سر نیزه و دود و باروت با سارت کشند و موج طغیان ها و عصیان های آزادی خواهی را سرکوب کنند بی نتیجه ماند. زیرا مردم آزاد میخواهند و هندها نظوری که در طول تاریخ کهن شان و در دوره های مشخصی علیه اسارت و بردگی مبارزه نموده اند، در ظرف دو قرن تسلط انگلیسها این سنت پر افتخار را از یاد نبرده و در جهت آزادی شان پیکرانه و مصرانه نبرد کردند قربانی دادند تا آنکه در قرن حاضر به رهبری مردان بزرگ چون تیلک



یکی از سپورت های معمول در هند



مسجد جامع دهلی

به مناسبت روز ملی هند

جمہوری ہند در مسیر پیشرفت و تعالی

عظمت فکر و اندیشه انسانی که در نخستین روزهای زندگی انسان اجتماعی درین خاک ایجاد شده اند و با تحول و تکامل تاریخی شان تا

هند یاسر زمین آنسوی رود خانه و اندس که جنوبی ترین کرانه آن تادل او قیاس می نمود سرزمین افسانه ها و حماسه های جاودان است.

رود خانه های «سند» و «گنگه» با جریان بیدرنگشان، گواهان عظیم ترین و پر شکوه ترین تمدن هایی اند که درین خطه از شش هزار سال پیش یکی پشت دیگری بوجود آمده و از بین رفته اند. و باین حساب تمدن های باستانی هند را هشان را در صف تمدن های «کنو سوس» (مصر) (بین النهرین) و چین باز کرده و خاک هند مقام یکی از مهد های پنجگانه تاریخ بشر را احراز نموده است.

«را مایانا» (وداها) و «او پا» نیشادها) شاهان دیگری اند بر

بیش از (۵۴۹) روز نامه و جریده در هند منتشر میشود یعنی برای هر هزار نفر بیش از (۱۳) کاپی روز نامه و یا جریده توزیع شده میتواند در سراسر هند «۷۳» دستگاه رادیو و بیش از (۹) میلیون عدد رادیو وجود دارد و همچنین در هند یک دستگاه تلویزیون و ۸۰۰۰ پایگاه ماشین تلو یزیون وجود دارد.

در ساحه حمل و نقل نیز هند پیشرفت های بیشماری را نصیب شده است (۴۰۰ ۴۵۵) عراده موتور مسافر و «۴۰۰ ۸۶۴» عراده موتور های غیر مسافر بر در هند فعالیت میکنند. در سراسر هند بیش از (۳۶۰۰۰) هزار میل خط آهن تمديد یافته است این خطوط شهر ها و بنادر مهم را بهم پیوند میزند خطوط هوایی هند بدو شعبه

بزرگ تقسیم شده است. یکی کار پوریش هوایی هند که خطوط هوایی داخلی را تشکیل میدهد و دیگری (آی، آی) یا ایداندا که خطوط هوایی بین المللی هند می باشد. این خطوط روزانه هزارها نفر

را در پرواز های داخلی و بین المللی معاونت میکند سرک سازی و اسفالت یکی از مظاهر دیگر پیشرفت و ترقی هند بشمار میرود. هند بکمک انجیران جوان خود تا حال قادر شده است. که بیش از ۲۰۰۰۰۰ میل سرک اسفالت شده را در استفاده مردم قرار دهد. در پهلوی سرک

حیات در هند جای شگفتی ندارد و حکومت کوشیده اند تا حدا مکان از نیاز مندی صنعتی خود به کشور های خارجی بکاهند. امروز هند قسمت اعظم ما احتیاج صنعتی خود را در داخل تولید میکند.

چیزیکه صنعت هند را کمک میکند اینست که هند از نگاه مواد خام سرشار و غنی است و وقتی مواد خام یک کشور در داخل آن به کالای صنعتی تبدیل شود دلیل عمده رونق اقتصادی میگردد. گذشته از زراعت و محصولات زراعتی هند که فابریکه های هند به مصرف میرسد، معادن نقش خیلی عمده را در صنعت هند بازی میکنند سر زمین هند از نگاه معادن یکی از غنی ترین کشور های جهان است معادن منگا نیز، المونیم، سنگ تالك و بخصوص آهن و ذغال به مقدار خیلی زیاد در هند وجود دارد مخصوصا معادن آهن هند یک چهارم مجموع معادن آهن دنیا را تشکیل میدهد جمهوری هند در ساحه استخراج معادن آهن توجه خاصی معطوف کرده و اکنون هفت فابریکه ذوب آهن در بیهار - اوریسا - مادیا پردیش - مارا شترا - اندرا پردیش، گرنا تاگا و گوا با صد ها هزار کارگر مصروف فعالیت اند.

چهار: در ساحه سیاست خارجی هند همیشه کوشیده است تا پیرو راستین سیاست عدم انسلاک به پکت های نظامی بوده و با مردم سرا سردنیا در صلح و همزیستی مسا - امت آمیز بسر برد با وجود یکه هند از زمان استقلال باینسو با چین و پاکستان تقریبا با سه جنگ مواجه شده است ولی از کوچکترین فرصت ها برای صلح استفاده نموده است. نهر و قنیه، نخستین صدر اعظم، خود یکی از بانیان و هوا خواهان شماره یک سیاست بیطرفی و عدم انسلاک بشمار میاید، نهر و قنیه این سیاست را صمیمانه پیروی نمود و در تعقیب و ادامه بیطرفی و عدم انسلاک لحظه ای هم درنگ نکرد.

شش - اطلاعات و کلتور و حمل و نقل در ساحه اطلاعات و کلتور نیز مانند سایر شعب اجتماعی و اقتصادی و سیاسی توجه خاصی مبذول شده است. امروز در هند تعداد روزنامه ها و جراید دستگاه های رادیو و تلویزیون خیلی زیاد ترا از اوایل استقلال هند میباشد.

قرار احصایه های دقیق

مردم جهان مبذول گردیده است. از زمان انفاذ قانون اساسی تا امروز پیشرفت های چشمگیری را در ساحت مختلف مشا هده کرده میتوان نیم نخست در ساحه معارف نظر میاندازیم:



زن هندی در ساپی

امروز در هند بیش از (۴۱ ۶۸۲۳) مکتب ابتدایی و ثانوی وجود دارد که تعداد بیشتر از (۵۹۶۴۷۴۶) شاگرد در این مکاتب مصروف درس خوانی اند. و همچنین بیشتر از (۳۰۰ - ۱۷۱) نفر به تحصیلات عالی در کالج ها و یونیورسیتی های هند مصروف تحصیل میباشند. رقم بیسودی در هند از اوایل استقلال تا کنون خیلی پایین آمده است.

دوم - در ساحه زراعت و آبیاری کوششی عظیم بخرچ داده شد. بند های بزرگ احداث گردید و نهر های وسیع و طولیلی حفر گردید و قسمت اعظم اراضی بایر تحت آبیاری قرار گرفت. استعمال کود کیمیاوی و تخم اصلاح شده به کمک سیستم آبیاری و تکنیک های مدرن محصولات غذایی را که از مشکلات عمده هند بشمار میرفت، بطور بیسابقه ای انکشاف بخشید تحول بی نظیر و شگرفی که در ساحه زراعت هند پدید آمد باعث رشد صنایع کوچک نیز گردید که خود قدم بزرگی در جهت پیشرفت است امروز اقلام بزرگ تجارت خارجی هند را محصولات زراعتی مانند چای - بوزه - کافی جوت و پنبه تشکیل میدهد.

سوم - در ساحه صنعت هند به پیشرفت های قابل ملاحظه ای نایل شد. فابریکه های صنایع ثقیل و



لال باغ، در بنگالور

سازی، خانه سازی و شهر سازی نیز بکمک مهندسین و انجیران جوان و پرتلاش هند به پیشرفت های چشمگیری نایل شده است.

در اخیر باید گفت: ماکه دوستی و عنعنوی و روابط تاریخی با هند داریم این پیشرفت و تعالی هند را در ساحت مختلف به دیده قدر و تحسین نگریسته بیست و پنجمین سالگرد تاسیس جمهوری هند را به همه مردم آن از صمیم قلب تبریک و تهنیت میگویم.



نمایی از جبهیل ناگن

د زهر لرونکو حیواناتو په باره

د مارو زهر لرونکی دو لونه تقریبا ۲۵۰۰ ته رسیری او هر کال څه ناڅه

۲۵۰۰۰ تنه د مار د زهر و په اثر مری

او نیمایی برخه یی په هند پوری اړه

لری په مکسیکو کښی هر کال د لږم

چیچلو ۲۰۰۰۰ پیشی لیدلی کیږی

چه په سلو کښی پنځه یی د مړینی

سبب گرزی

د نیمې ورځې لمر تر زیاتو ژورو پوری سیند روښانه کړی اود هغه تړلې انکو لاندی راز راز واړه و غټ حیوانات په ناڅاپه بڼه لیدل کیده. هغه سړی چه د لومړی ځل دپاره په دغه عظمت او ښکلا باندی ډوب شوی ؤ، لاس اوږدو یو وړوکی او ښکلې پوست حیوان چه ځان یی پخپل پند پوستکی ننه ایستلی دی، پخپلو گوتو کښی را اخلی. مگر ناڅاپه پخپل لاس کښی د سونک احساس کوی او په هماغه شیبه متو چه کیږی چه حیوان خپل نیش په چټکۍ سره خپل پند پوستکی ته داخلوی.

دده دپاره چه هیڅکله یی فکر نه کاؤدغسی یو وړوکی خانور وکولای شی نیش ووهی، دغه کار په رښتیا د تعجب وړدی، مگر غه حیرت ژر تر ژره خپل ځان نا آرامۍ ته پریږدی او نو موږی احساس کوی چه وضع یی او ښتو نک دی. ده دخپلو ښوښو په شاوخوا کښی د زیات سونک احساس کوی او نیم ساعت وروسته ددریدو توان نلری ځکه چه دواړه پښی یی شنیدل شویدی او مخکښی له هغه چه وکولای شی روغتو ته یی ورسوی. له ژوند څخه سترگی پټوی. (د نیش و هلوفا صله تر مړینی پوری پنځه ساعته اوږد پیری).

کیدای او په کلی توگه ویلای شو چه دالو تونکو څخه پرته چه تراوسه پوری دهغو د زهر لرونکو ډولونو څخه پوره معلومات نشته، نور ځناوران زهری ډولو نه لری چه د انسان یا نورو ځناورانو دپاره خطرناک دی.

د حیواناتو زهر څرنگه پیدا کیږی؟
له هر څه نه پخوا دیوه ټکی باید یادونه وشي او هغه د مسموم کوونکو اوزهر وړ کوونکو ځناورانو ترمنځ توپیر دی. وروستی ډول ځناور که وخوړل شی د مسمومیت د پیدا کیدو سبب کیږی، حال داچه لومړی ډول یوازی د خپل نیش په وسیله زهریت تولیدوی او که وخوړل شی مسمومیت نه تولیدوی مثلا په ځینو افریقایي قبایلو کښی زهر لرونکی غڼی خوری او یا غوښه خوړو نکسی الوتونکی لکه عقاب، کونک او کجیر د زهر لرونکی مارد غوښی سره زیاته علاقه لری اودا مساله د زهر پیژندلو له پلوه مهمه ده. د مثال په ډول هغه زهر لرونکی کبان چه نیش نه لری، له غذایی نظره خطرناک دی او خوړل یی د مسمومیت اومړینی سبب کیږی. ځینی نور ځناوران هم شته چه خپل زهر په محیط کښی خپروی اود خپلی مړی د مسمومیت سبب گرزی.

ځینی ځناوران دویږی او قهر په وخت کښی له ځان څخه داسی یوه ماده بهرته څڅوی لکه چنگښه چه د خپل پوستکی له غدی څخه دغه ماده څڅوی او که دغه ماده هم ښه وپیژندله شی، د زهر لرونکو حیوانا تو نږی. بهر په زړه پوری وی او یا د «جکو» په نامه یو ډول لمر گل چه ډیره بدبویه او غلیظه ماده له ځانه څڅوی.

لاړی تو یوونکی مار

زیات نرم پوستکی ځناور او ځینی ماران خپل زهر په محیط کښی اچوی او خپله مړی شنوی. له ټولو څخه بهر په پوری یو راز کبرا ډوله ماردی چه «لاړی تو یوونکی مار» نومیری چه زهر لرونکی ماده په ډیری چټکۍ او په ۹۰ درجی زاویی

سره دخپل دښمن په سترگو کښی غورځوی اوزهری قدرت یی دو مړه زیات دی چه دسترگو له لاری جذبیږی او مړی شنوی او مار ته وخت ورکوی چه په آرام خاطر سره خپل مړی تیره کړی. په اندو نیزیا کښی یو راز خسکی شته چه یو ډول ماده له ځانه څڅوی چه بوی یی میزبان ځان ته راکشوی، بیا ځان دمیزبانو د تگ راتگ په لار کښی اچوی او میزبان دهغه د بدن په خټلو سره شنیدل شوی میزبان خوری.

خونخوار هغو ماشی له ځانه څخه یو ډول ماده څڅوی چه هم دو ښو جوړښت کموی او هم په یوه ځای کښی دو ښو ډټو لیدو سبب گرخی او په دی ډول کولای شی چه ځان په وینو مایه کړی. میزبان پخپلو ژامو سره دخپلی مړی په بدن کښی شوری پیدا کوی، بیا خپل گیده رانښکته کوی چه زهری ماده پکښی تویه کړی. بله موضوع زهری دستگا یا نیش دی چه دهغه په وسیله زهر د دښمن بدن ته ننوزی.

په غڼی کښی نیش په زیاتی شکل دخولی په څښه کښی دی او په لږ مانو کښی په لکیو کښی پراته دی او دد ځانوری تکامل له پلوه مهم دی ځکه چه لږم کولای شی په آسانی سره له هغه څخه هم د دفاع او هم د تیری دپاره استفاده وکړی. په مارانو کښی له نا مشخصو غاښونو څخه ترجگو نیشونو پوری چه تقریبا د معمولی غاښونو دوه چنده دی او په پاسنی اوږی پوری ښلی دی، توپیر کوی په معمولی حالت کښی دغه دوه نیشونه د شا خواته راکاږه شویدی مگر د قهر یا حملی په وخت کښی، غاښونه وړاندی راغورځی اود نیزی په شان د دښمن په بدن ننوزی اود چنگک په څیر د وړاندی خواته دهغه د حرکت مانع گرزی. کله کله د دښمن د دفاع په اثر د مار غاښ ما تیری خو سم سټی له هغی رښی څخه چه په ځنګ یسیده، بل غاښس راوژی.

کښی په زړه پورې معلومات



دمارو زهر لرونکی ډولو نه تقریبا
۲۵۰۰ اټکل شویډی او هر کال
۲۵۰۰۰ تنه دمار دزهر په اثر
مري.

جغرافیایي کیفیت

بله مساله جغرافیا یی کیفیت دی. ځکه هره سیمه ځان ته مخصوص زهر لرونکی ځانوران لری. مثلا په یوه سیمه کښی دمارانو په نسبت زیاتی لږم وهو نکی پیښی لیدلی کیږی او هره سیمه د خپلو سیمه ایزو زهر لرونکو ځانورانو په درلودلو سره دمار یا لږم دزهر و له مخصوص صیروم څخه استفاد کوی نن ورځ په ټوله نړۍ کښی څه د پاسه ۳۰ از مویشی شته چه په دغه برخه کښی څپړنی کوی. په زهر لرونکو ځانورانو کښی مار تر ټولو زیات نامتو دی. دمارو زهر لرونکی ډولونه تقریبا ۲۵۰۰ اټکل شویډی او هر کال ۲۵۰۰۰ تنه دمار چیچلو په اثر مری چه څه نا څه نیمایی برخه یی په هند پوری اړه لری. زیاتره هغه کسان دمار چیچلو په اثر مری چه بزگري کسری او غیر میکا نیزی کرنه لری اودغه په راز مار نیوونکو او ماشو مانو کښی

تلفات زیات دی ځکه چه دنه پاملرنی له امله ځانونه په خطر کښی اچوی. دیو ډول چنگښی دزهر و نه پرته چه الکا لوئیدی، نور هغه زهر و نه چه تراوسه پوری پیژندل شویډی، د پروتین له ډوله څخه دی، خو تر اوسه پوری پر زیات شمیر ښه نه دی پیژندل شوی اود انسان پاملرنه زیاتره دهغو ځانورانو زهر و ته ده چه زیات خطر لری پیژندل شوی زهر و نه زیاتره د ترکیب په شکل دی او بیلې بیلې اغیزی لری اودغه موضوع دمارو دزهر په برخه کښی ښه صدق کوی، ځکه چه دمتقاو تو زهر و او اغیزونه علا و ه، مختلف انزایمونه هم پکښی شته، ددغو انزایمونو اغیزه په بدن کښی دزهر و دڅپړیدو دچټکی زیاتوالی ده او انزایم دزهر و په زیاتو جذب بو ل کښی مرسته کوی.



ځینی سیندی حیوانات دنورو ځانورانو دپاره خطر ناک دی مگر د انسان دپاره بیا زیات زهر لرونکی نه دی.

پاره زهر) نومیږی. دمار په زهر و کښی ددغی مادی موجودیت دی سبب گرزی چه ښکار شنه شوی او مارو کولای شی چه په آرام خاطر یی پټر ستونی تیر کړی.

دزهر و اغیزه

زهر یوه نسبتا غلیظه مایع ده چه زیاتره یی ژپړ او کله سپین رنگه وی او یا بیخی رنگ نلری او اندازه یی له یوه څخه تر پنځه سانتي متر مکعبه پوری ده. مارد نیش و هلو دغه راز دمړۍ دهضمولوسره هم

مرسته کوی او ددی سبب گرزی چه مړۍ ژر تیره شی او په ښه تو گه هضمه شی. له بلی خوا دمار په زهر و کښی دقر مزی گلو ډلو نو نسج خرابوونکی او حل کوو نکی مواد دزهر و دځای په ځای پاتی کیدو سبب گرزی او تر ټولو خطر ناک هغه زهر دی چه دعضلاتو د فلج کیدو سبب کیږی او علت یی یوه ماده ده چه «نورو توکسین» یا (داعضا بود په وخت کښی زیاتره خپل ټول موجود زهر ددښمن په بدن کښی تزریقوی خو کله کله یی اندازه کمه وی او بیا هم کله ددی امکان شته چه مار په چا باندی نیش و لکوی یی له دی چه زهر و یوه ځانکه بدن ته ننوزی که دغه زهر و چه شی، په سلو کښی له ۱۵ څخه تر ۴۵ پوری یی دټولسی اندازی دوزن سره برابر پری او په دغسی حال او دتودو څی په متنا سبه درجه کښی، کیدای شی چه خپل زهریت ترڅو کلونو پوری وساتی. دزهریت درجه دمار دتو عیت، سن، سړی، فصل او نورو عواملو سره توپیر لری.

دښمنو له نظره، مار چیچل دمار د نوعیت له مخی توپیر کوی، ځینی ښی داسی دی: په چیچل شوی ځای کښی سخت درد، پرسو بچه پرله پسې زیات او خورپزی او تر پوستکی لاندی دوینو تو ئیدل.



اغزی ارونکی کبان د سیندو نو له ډیرو خطر ناکو زهر لرونکو حیواناتو څخه دی چه دخپلو اغز یوه وسیله دخپل ښکار بدن ته زهر انتقالوی.

عمومی ښی دخوابدی، د زیاتسې تری داحساسولو، خولی راپیدلو او تپې سره پیدا کیږی. دغه ښی دخپل سختوالی سره سره، زیاتی خطرناکی نه دی او په دغه حال کښی دتداوی، احتمال شته مگر که دغه لاندینی ښی ولیدلی شی، دمار چیچلی سړی وضع خرابه ده: دشو نای او مخ سو تک اوو چوایی، دوینو د فشار ټپتو الی، تشنج او یا سخت عضلاتی انقباضونه دبدن له سوړیو څخه دوینو تو ئیدل، سالتدی او د بدن درنگ شته کیدل.

تلفات او مخنیوی

دمړینی علت ښایی دما غزه دوینو توئیدل وی چه کله کله له مار چیچلو څخه دوولس ورځی ورو سته پیږی. که زهر له هغه ډول څخه وی چه اعصابو ته زیان ورسوی دسترگو د کوروالی، دسترگو دښو دتو ئیدو، په خبرو کښی داختلال، په سختی سره دډوډی، دتیر یدو، دخو لسی داوبو دتوئیدو، دخوا بد یو، دساد اختلال دغاړی دعضلا تو دشنبیدو او بالاخره دساد ختم یدو اود زړه ددریدو او مړینی سبب ښیږی. هغه ماران چه په اوبو کښی او سیر ی، لږ زهر لری اوله همدغه امله دمار چیچلی سړی دژوندی پاتی کیدو احتمال زیات دی.

دمار چیچلو په صورت کښی د تداوی دپاره باید له دغو دریو لارو څخه کارواخیستل شی: د جذب میزان کم شی، دزهر و اغیز له منځه یوړل شی او ښو ته تسکین ورکړی شی.

تجربې ښودلی ده چه دمار چیچلی ځای پری کول یا رودل گټور دی. د چیچل شوی ځای یا سنی برخه کلکه وتری او د صلیب په شکل یی پری کړی اود تیو درودلو په دستگا او یادخولی په وسیله دامکان تر حد و پوری زهر راو باسی. د «نور و توکسین» دزهر و په نوعیت کښی جذب یی دومره چټک دی چه دثانیی مساله مطرح ده.

تول شوی ځای په هره ۱۵ دقیقه کښی سستوی ترڅو دوینو له



قهرمانی به نام تارزن

«تارزن» در واقع، بیانگر گونه‌ای احساس گریز در مغرب زمین است - گریز از جامعه صنعتی و خصوصیت‌های آن .
این قهرمان از طرف گروه‌های تجلیلگران ادبی به تبعیض گرایی و برتر پنداری نژاد سپید متهم شده است .
از یورو به قصه‌های کارنامه‌های این قهرمان ، یا به پاره‌ی از قصه‌هایش در برخی از کشورها روی خوش نشان داده نمیشود .
شاید این اتهام به جا باشد، ولی «تارزن» پهلوی‌های مثبت بسیار دارد . او دروغ نمیگوید ، به کمک درماندگان می‌شتابد ، فریب و نیرنگ را نمی‌شناسد و دلیر و با شهامت است . به یک سخن میتوان گفت که این قهرمان درون متضاد آفریننده خودش را منعکس می‌سازد درونی که به نوبت خود ، انعکاس‌ساز می‌تواند بود که «ادگار - رایس بره» آفریننده این قهرمان در آن زندگی میکرد .

چه کسی وجود دارد که نام «تارزن» را نشنیده باشد؟ زیرا نام هیچ قهرمان داستانی، برابر به نام (تارزن) در سراسر جهان و در میان ملل گوناگون برای مردم آشنا نیست . با اینهمه ، کمتر کسی وجود دارد که نام آفریننده این قهرمان جالب را بداند .

مردی که داستانی «تارزن» را نوشت ، «ادگار رایس بره» نام دارد پیش از فریده شدن «تارزن» قهرمانانی چون «دون کیخوت» ، «گالی ور» ، (روبسون کروژو) و دیگران وجود داشتند ، ولی همینکه «تارزن» در جهان قصه‌ها پدیدار شد ، در زمینه آوازه و شهرت گوی سبقت را از همه ربود - کودکان ، بزرگسالان ، زنان و مردان به این

قهرمان جنگلها سخت دل‌بستگی نشان دادند .
«ادگار رایس بره» پیش از

نوشتن قصه‌های «تارزن» هرگز چیزی ننوشته بود . اصلاً در خانواده او کدام چهره ادبی وجود نداشت . پدر «ادگار» در شرکتی در شیکاگو کار میکرد . «ادگار» در سال ۱۸۷۵ به جهان آمد و به علت تنبلی و بازیگوشی چندین بار از مکتب اخراج شد .
هنگامی که مکتب را به پایان رسانید ، در یک اکادمی نظامی شامل شد ، در اینجا به سختی زیر تأثیر گفته‌های اوجا یوتپای قوماندان اکادمی قرار گرفت . این قوماندان در جنگ با قبایل سرخپوست «سیو کس» و «اپاچی» زخمی‌ای بر داشته بود .

«ادگار» در بیست‌سالگی شامل سواره نظام اضلاع متحده امریکا شد . ولی از کارش بسیار ناراضی بود و هنوز یک سال را پوره نکرده بود که از وظیفه استعفی داد .
روز سی و یکم جنوری سال ۱۹۰۰ «ادگار» با دختری به نام «ایما» ازدواج کرد و تصمیم گرفت زندگی تازه‌ی را آغاز کند ولی واقعیت با آرزوهای او سرسازگاری نداشت و او ناگزیر به حیث پولیس خط آهن به کار بپردازد .
این کار «ادگار» همانند کارهای



دیگر او کم دوام وزود گذر بود . - وی به زودی ازین کار خسته شد و به کارهای دیگر روی آورد . مدتی نمایندگی فروش چراغهای برقی را به عهده گرفت . سپس شیرینی فروش شد . سرانجام دوا فروشی را پیشه خودش ساخت . به اینهم بس نکرده به نمایندگی توزیع قلمتراش روی آورد .

اما این کارها سودی نداشت و «ادگار» ناگزیر شد جواهرات زنش را فروخته و برای خودشان و کودکان شان خوراک تهیه نماید . سرانجام ، در سن سی سالگی به ناچار میسر اعتراف کرد و خانواده اش را نزد پدر و مادر خودش برد تا به خرج آنان زندگی کنند .

در همین هنگام به فکر نوشتن افتاد . خودش درین باره مینویسد : «من فکر میکردم که برای مردی با لغت ، تندرست و نیرومند اختیار کردن نوشتن به حیث شغل شرم‌آور است از یورو ، از نوشتن خودم به کسی چیزی نگفتم . هیچ کسی کمک نکرد اصلاً هیچ کسی ، حتی نزدیکترین دوستانم ، نمی‌فهمیدند من چه میکنم»



در سال ۱۹۱۲ مجله «آل استوری»
 قصه «در زیر مهتابهای مریخ» را
 به چاپ رسانید. «ادگار» این داستان
 را با تمام امتیازاتش به چار صد
 دالر فروخت.

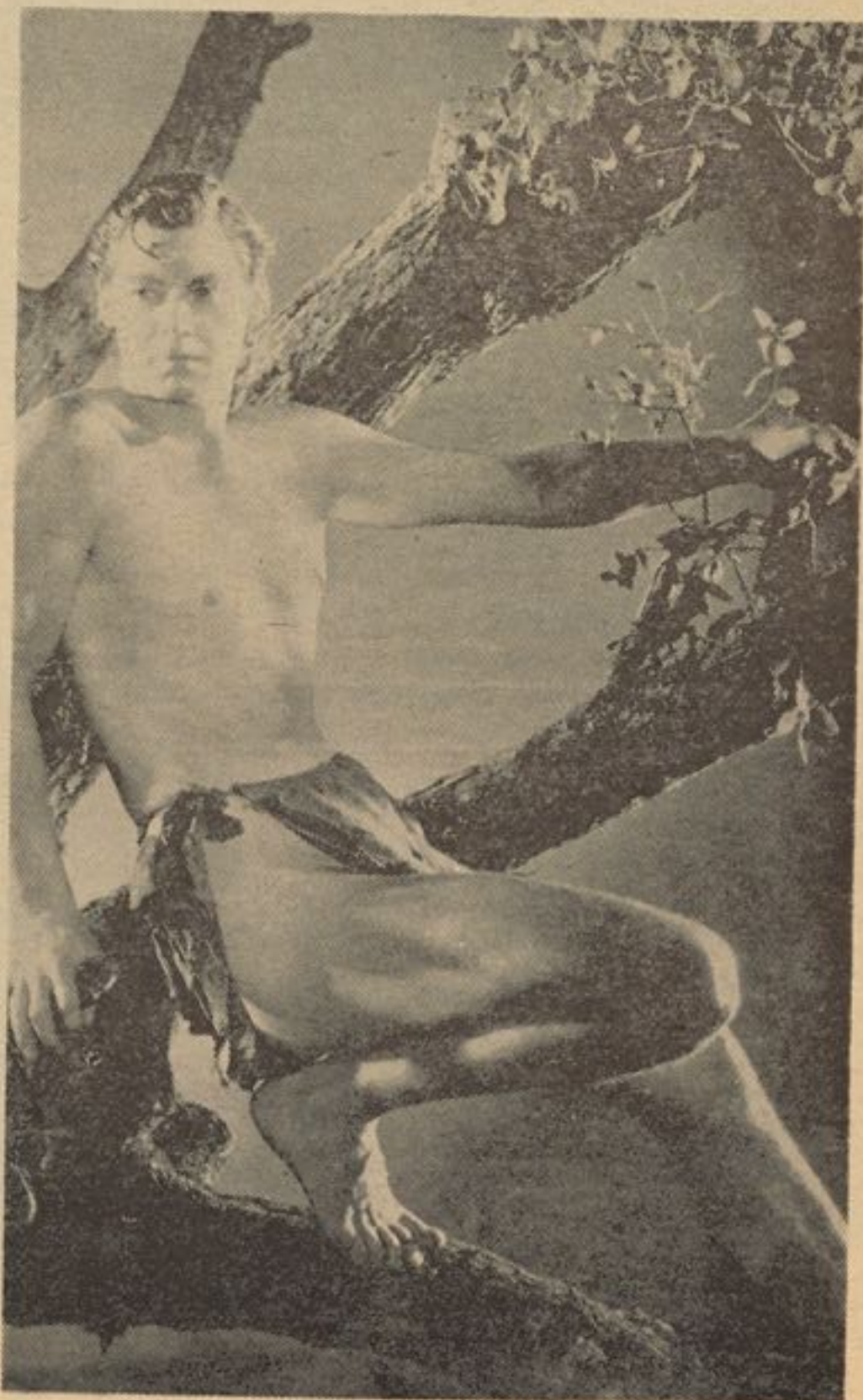
«ادگار» در پر تواین پول خودش
 را در کتا بخانه عامه شیکا گودر
 لابلای کتابها غرق کرد تا برای
 داستان «یاغی شهر تار زن» مواد
 گرد آورد. این داستان سر گذشت
 یک شهزاده گمشده در قرون
 وسطا ست. داستان «یاغی شهر
 تارن» پنج بار از طرف ناشران
 رد شد.

«ادگار» به سو مین تلاش
 خودش دست زد و داستان (افریقای
 سیاه) را نوشت. درین داستا ن
 یک زن و مرد انگلیس برای یک
 ماموریت مخفی با کشتی مسافرت

برای اینکه از نام خودش حفاظت
 کرده باشد، نام مستعار «لو بیای
 عادی» را برگزید و منظورش ازین
 ترکیب «یک مرد معمولی» بود.

نخست در باره مرد خوش
 سیمایی که «جان کار تر» نام داشت
 قصه هایی نوشت. این مرد به ستاره
 مریخ میروود و دل شا هدخت زیبای
 مریخ را می رباید. نوشتن این
 قصه ها یک تمرین خوب تجار تی
 بود. خودش میگوید «من برای این
 نمینو شتم که به نوشتن نیاز مند
 بودم. همچنان نوشتن من به خاطر
 دلبستگی به نوشتن هم نبود.»

او از نوشتن قصه ها حتی به
 زنش نیز چیزی نگفت تنها هنگامی
 که مجله «آل استوری» به نوشته
 های او علاقه نشان داد، راز خودش
 را برای زنش آشکار ساخت.



برانگیخت. وی در شاخه بلند
 درخت کودک را به سینه فشرد به
 زودی عزیزه مادری بر کودک اثر
 گذاشته و در اغوش جانور وحشی
 خاموش شد.

بعد تر، گر سنگی خلی بین آندو
 را از میان برداشت و فرزند یک
 لارد انگلیسی از پستان یک میمون
 شیر خورد.

میمو تنها کودک را «تار زن»
 نامیدند این دو کلمه در زبان آنان
 «سپید پوست» معنی میداد. کودک
 در جنگل بزرگ شد. در آغاز برای
 او دشوار بود که مانند مادر خوانده
 اش از شاخه یی به شاخه یی بپرد.
 ولی به زودی توانست به مقام
 پادشاهی میمونها برسد.

بقیه در صفحه ۵۸

میکنند. ولی در راه کارکنان کشتی
 دست به شورش میزنند و زن و مرد
 را در محلی در «ساحل طلا» یا (انگولا)
 از کشتی پیاده میکنند. در اینجا مرد
 انگلیسی مورد حمله گوریلای بزرگی
 قرار میگیرد. در نتیجه برای
 همسرش یک تکان عصبی پیدا می
 شود و او کودک بیجهان میا ورد
 این زن یکسال بعد می مرد
 شوهرش نیز توسط یک
 دسته از میمونها به قتل میرسد و
 کودک بیچاره بیگس و بی پناه در
 جنگل میماند.

میمون ماده یی به نام «کالا» که
 چوچه خودش را گم کرده است،
 پسرک را میبرد دارد. «وقتی میمون
 ماده پسرک را برداشت، گریه های
 کودک احساس عام مادری را در او

شهر ما بسوی عمران وانکشاف

از گل احمد ذهاب نوری



- ازین پس پلان بیست و پنج ساله عمرانی کابل قدم بقدم تعقیب میشود
- مشکل بی نامی اکثر مناطق شهر کابل رفع گردیده است.
- قیمت منازل، آپارتمانها، سرائها و سایر عمارات از طرف هیاتهای مجدداً تعیین میگردد
- برای جلوگیری از اتلاف حقوق دولت اقدامات اساسی صورت گرفته است.

نمونه‌هایی از عمارات که مطابق نقشه‌های ساختمانی اعمار گردیده

طوریکه در همه ساحات، انکشافاتی رونما گردیده، شهر نیز بسوی اصلاح، عمران و انکشاف پیش میرود.

درین راهور معلوماتی پیرامون نامگذاری مناطق شهر و قیمت‌گذاری عمارات، گرد آورده‌ایم، که از نظر شما میگذرد.

بنیاد علی عبدالواحد مدیر نوسازی بناروالی در پاسخ سوالی راجع به بنایقه نامگذاری شهر گفت:

«هیاتی مختلط و خبره، نام‌های تاریخی از مفاخر، دانشمندان و رجال

شهر محل زندگی ما، گوشه‌ای از کشور ما و بالاخره جایی است که شب و روز ما، در آنجا میگذرد. ... و این شهر، کابل است، مرکز کشور ما، کابلی که همه امور اداری و اجتماعی کشور، از همینجا اداره و تنظیم میگردد، پلان‌های اساسی تنظیم و مورد اجرا گزارده میشود قبل ازین حصص مختلف شهر ما مناطق و جاده‌های آن بنام‌های کهنه عامیانه و عجیب و غریبی یاد میشود. مثل:

کوچه موجی پرها، شور بازار، بارانه، کاه فروشی، کلالی و امثال این نام‌ها، که کمتر ارزش تاریخی دارد و کمتر میتواند رهنمایی خوبی برای سیاحین و حتی خود هموطنان و کارکنان امور اجتماعی باشد. درپهلوی آن، شهر طی سالیان متمادی قدم بقدم وسیع شد، عمارات خامه، پخته کاری و نو کهنه



و این هم منزلی قدیمی و بدون نقشه در شهر ما ...

درپهلوی نصب لوحه‌ها، بالای دروازه هر منزل شماره نیز تعلیق می‌شود. تا علاقمندان، خود شهریان پولیس، اطفائی و سایر کارکنان امور اجتماعی، بدون سرگردانی منزل مورد نظر را یافته بتوانند.

بقیه در صفحه ۶۱

زوندون

دختری با تصمیم شکست ناپذیر

وی با وجود مشکلات اقتصادی و موانع والدینش در جستجوی فرا گرفتن دانش است

تا از حجم مشکلات اقتصادی شان کاسته شود تا بعد از آن دختر دو می شان مکتب را بخوانند اما انگلیکا عشق و علاقه عجیب به فرا گرفتن علم و دانش دارد مشکلات اقتصادی موانع پدر و مادر نمیتوانند سد راه تصمیم وی قرار بگیرد. او دوره ابتدائی را بدون مشکلات پیاپی آن رسانید ولی پدر مادرش مانع گردیدند که بعد از این درس نخواند کار کند

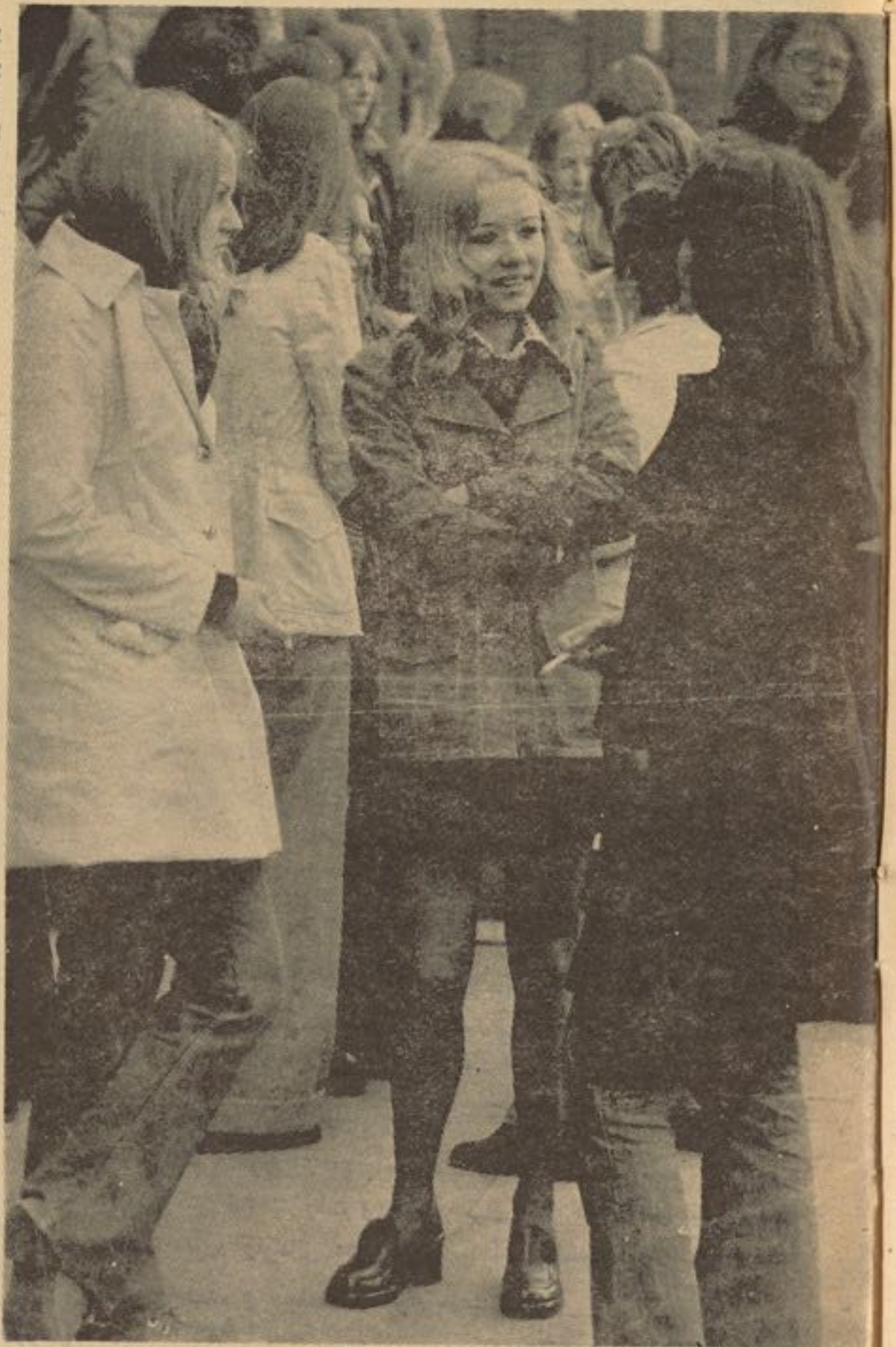


انگلیکا در یکی از تفریحات فامیلی که با پدر و مادر و خواهر کوچک اش سهم گرفته است.

دریا در منزل والدینش زندگی میکرد در همانجا اولین فرزند شان متولد گردید و اسم آنرا انگلیکا گذاشتند فعلا که در شهر هامبورگ زندگی میکنند، حیات روزمره شان بو سیله معاش خانم ماری از ناحیه کار در فابریکه سگرت سازی و شوهر بسته کارش تا مین میگردد. بزرگترین دختر شان انگلیکا میباشد پدر و مادر انگلیکا آرزو دارند که دختر بزرگشان انگلیکا بعد از دوره ابتدایی مکتب کار کند

بقیه در صفحه ۸۵

در آشپزخانه کوچک که کلکین های آن با پرده های سفید زینت داده شده است بر علاوه لوازم کار آمد می باشد. خانم ماری در شهر از قبیل پیاله بشقاب و غیره اتفاق نشین خانم ماری با شهر و فرزندان نیز



انگلیکا در وسط با همصنفان خود دیده میشود

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

نمانده است . سالون انکار نبرد
گاهی بوده است که نبرد دیگرذآن
پایان پذیرفته است .

عمه باحوصله بشقابهای آلوده
به غذا را در یک گوشه روی هم انبار
کرده است و بدون اینکه نگاهی بمن
بیندازد و یا از من بخواهد کومکش
کنم سرگرم مرتب کردن مبل ها
و چوکی ها است .

وقتی میخواهد سالون را جاروب
کند نیم نگاهی بمن می اندازد
و می پرسد :

- این وضع ادامه پیدا میکند؟

بابیجالی می پرسم :

- کدام وضع ؟

- اینکه توهیسه مهمان دعوت
کنی و همیشه این وضع بوجود
بیاید ؟

میگویم :

- بلی ادامه پیدا میکند .

گوشه چادرش را دور گلو نش
می پیچد و نوك آنرا می آورد روی
سرش ، در حالیکه کمر خشکیده اش را
خم کرده است و فرش اتاق را
جاروب میکند بزمزمه میگوید :

- اگر اینطور است ، یک خدمتگار
باید در این خانه باشد ، کسیکه
بتواند چاره این کثافت هارا بکند .
- کدام کثافت هارا ؟!

بقیه در صفحه ۵۶

و تاکناره های لبم پائین می آید . تند
اما بیصدا از اتاق بیرون می آیم .
میتروسم سیما ناگهانی بیدار شود
و مرا در کنار خود باچشمان آلوده
به اشک ببیند . بطرف سالون میروم
و گریه بیصدای من هنوز ادامه دارد
و دانه های اشک پشت هم روی
صورت من می لختند و آرام آرام وجودم
را آرامش می بخشد .

عمه در سالون است و آنجا را
مرتب میکند . کارش را تازه شروع
کرده است . وضع سالون بقدری
درهم است که از دیدن آن وحشت
میکم . یکی از چوکی ها شکسته
و مقدازی برنج و یک قطعه گوشت
روی یکی از مبل های یکنفره پخش
شده است . قالینی که روی سالون
فرش است ، بدرستی دیده نمیشود
خاکستر سگرت ، سگرت های نیم
سوخته دانه های برنج ، تکه هایی از
گیلاسها و بشقابهای شکسته فرش
دیگری روی فرش اتاق گسترده
است . چراغ پایه داری که در گوشه
سالون بود ، پایه اش خمیده است
و تقریباً چیزی از حباب چراغ باقی

عمه حرکتی میکند . وقتی چشمم
را باز میکنم میبینم از جایش بلند
شده است . باینکه میدانم سوالم
احتمانه است ، اما باینهم می پرسم :
- مهمانان رفته اند ؟

سرش را تکان میدهد و میگوید :
- ها !

بعد می پرسد :

- حالت بهتر است ؟

میگویم :

- بهتر است .

آنوقت از جایم نیم خیز میشوم
و میخواهم از رخت خواب بیرون
بیایم .

عمه اول نگاه می کند و بعد
میگوید :

- بهتر است استراحت کنی .

و آنوقت از اتاق بیرون میرود .
من بی اعتنا به توصیه او ، بلند
میشوم و روی دو پایم می ایستم ،
زانوهایم سست و بی حال است
و بدنم میلرزد ، باین هم خودم را
بطرف در می کشم میخواهم خبری از
سیماخواهرم بگیرم ، خواهر بیچاره
که نمیداند چه حوادثی دور و برش
اتفاق می افتد . از راهرو میگذرم
و بیصدا وارد اتاق سیما میشوم .
نگاهم بصورت معصومش که از زیر
لحاف بیرون مانده است می افتد .
مژه هایش بسته است و آرام و مرتب
نفس میکشد . لحظات متعادی ،
نمیدانم چه مدتی ، همانجا می ایستم
و فقط نگاهش میکنم . نگاهش میکنم
و می اندیشم که سالها پیش من هم
مثل او بوده ام . حتماً مثل او ، پاک
و معصوم و بیگناه ، که نه راه بسوی
آلودگی داشته ام و نه آلودگی راه
بسویم باز کرده بود . ولی حالا چه ؟
حالا چه هستم ؟ در واقع هیچ . فقط
موجودی هستم بنام یک دختر ، دختری
که شرافت و زندگی و سعادت خود را
باخته است و در بدنامی و سیه بختی
غوطه ور شده است . اشکی که دور
چشم حلقه بسته است ، اول بصورت
پرده ای در می آید و بعد گرد میشود
و از گوشه چشم روی گونه ام می لغزد

وقتی چشم باز میکنم ، میبینم در
اتاق روی بستر دراز افتاده ام .
اتاق نیم تاریک و نیم روشن است .
عمه کمی دورتر از من روی دوزانو
نشسته است و چشم بمن دوخته
است . لبانم حرکت میکند و میخواهم
بپرسم مراچه شده است ؟ اما صدای
از گلویم خارج نمیشود . عمه ساکت
است و حرفی نمیزند ، من لحظه ای
نگاهش میکنم و بعد دوباره چشمانم
را می بندم و در ذهنم به جست و جو
میبپردازم و بیاد وقایع گذشته
می افتم ، گذشته بسیار نزدیک ،
گذشته که شاید بیش از چند ساعت
از آن نگذشته است ، چند ساعتی که
من از آن بیخبر بوده ام و در بیخبری
گذرانده ام . مژه هایم را دوباره
از هم باز میکنم و نیم نگاهی به بیرون
بسوی شیشه های ارسی می اندازم .
هوا روشن شده است ، اما آفتاب
زردی نزده است ، معلوم است که
من تا پایان شب ، تا کبودی سحرگاه
از خود بیخود دیده ام . یادم می آید
از شب ، از اوایل شب که مهمانان
آمده بودند ، از زنان و مردانی که
می خندیدند و قهقهه میزدند و از زنی
که تعادل خودش را از دست داده و یک
گیلاس و دو بشقاب روی میز را
شکست . بعد یادم می آید از محسن
خان و از خودم که از اتاق به حویلی
رفتم و حتی آن زمزمه های گنگی که
دنبال ما شد ، از خاطرم میگذرد .
و آنوقت ... آه ... آنوقت حرفهای
محسن خان در گوشم صدا میکند ،
درست مثل اینکه خودش آنرا تکرار
کند : « ... ولی این زن عمه تو
نیست ... معشوقه پدرت است ،
یعنی معشوقه پدرت بود ... »

باز هم میخواهم جیغ بزنم و بگویم
این حرفها دروغ است ، اما جلو
خودم را میکشیم . نمیخواهم عمه
بفهمد که من چیز هایی درباره او
و پدرم میدانم . حتی سعی میکنم
لرزشی که وجودم را فرا گرفته
است ، احساس نکند و بی به اندیشه
هایم نبرد . اندیشه تلخ و کشنده ای که
مرا تا سرحد جنون کشیده است .

آقای دیدبان !

«روزنه ای بسوی تاریکیها» نمایشگر درد های جامعه ما است .
من از خوانندگان یاد داشتهای لیلا هستم که با کوشش شما تنظیم
میشود .

سرگذشت لیلا ، سرگذشت غم انگیزی است ، سرگذشت دختری
است که فریب مرد هوسبازی را خورد و زندگی خود را تباه ساخت .
من از لیلا برادرانه میخواهم که زندگی خود را از نو آغاز کند
و بازندگی بادی دیگر بنگرد . زیرا او باید بداند که در زندگی گذشته
کشور ما ، مردانی مثل جواد ، چون لکه های سیاهی بودند که در هر گوشه
و کنار بچشم می خوردند و حالا با تغییر زندگی جامعه ما ، بدون شك این
لکه ها از بین خواهند رفت و دیگر دختران ساده ذلی مثل لیلا ، فریب
نخواهند خورد و مردانی مثل جواد نخواهند توانست این چنین با سر
نوشت و آینده و سعادت دیگران بازی کنند .

سراج الدین - ج

متعلم صنف یازده لیسه خان آباد



عسل توهم با خرافات در کشور
پیشرفته و مدنی چنین امریکا
عجیب می نماید ولی باز هم نمیتوان
از آن انکار کرد.

این اعمال اولین بار تحت
عنوان « علم » رواج یافت ، حتی
تصمیم گرفتند در بعضی از فاکولته ها
تحت عنوان « استر و لوزی »
این موضوعات را تدریس نمایند .
درین بحث از تاثیر سیارات و
ستاره ها مطالبی تدریس میکردید .
طرفداران علم مخفی یا اکولتوز
نمیتوانند در روشنی روز عملیات
خود را بدیگران بفولانند . حتی
تبلیغات آنها برای ابتدائی ترین
قبایل نیز قابل قبول نیست . زیرا
حتی جوامع خیلی ابتدائی و خرافاتی
هم بیشتر از عمل ها و عکس العمل
های طبیعی متأثر شده و معتقدت
شان ریشه عینی داشته است .

در ممالک اروپای شرقی هم برای
تحقیق موضوعات مربوط به علم
مخفی کتابخانه هایی بمیان آمده
است تا بوسیله مطالعات اسرار این
مباحث را کشف کنند .

در سانفرانسیسکو هم یک
مؤسسه علمی بنام (مرکز مینافزیک)
بوجود آمده که در آنجا کتاب
های زیادی بچاپ میرسد و جمع
آوری میشود ، این جمع آوری ها
ماهانه بیست و پنج هزار دلار خرج
دارد این کتابها در باره استرولوزی
هیرو مانتا (طلسمات) معطر مات
در باره اشعه کیهانی و رادیواکتیوی
و سیستم ایزو تیریک که بنام کابالا
یاد میشود ، مباحثی دارد . بعضی
از مؤسسات نشر و طبع کتب بخاطر
تجارت مطالب پر از توهم و رعب و
هراس را در کتابها گنجاییده ازین
طریق پول هنگفت بدست آورده اند
حال خواننده در لابلای این کتابها را
راه خود را گم میکند و نمیداند کدام
کتاب با ارزش است و کدام بدون
ارزش و تخیلی ، حتی در بعضی از
پوهنتون ها تدریس این مطالب شکل
تبلیغاتی را بخود گرفته است ،
چنانچه در نیو یورک در یکی از
پوهنتون ها شعبه ای بنام اسرار
جادوی سیاه افتتاح شده . درینجا
بوجود آوردن اشعه برنگ های
عجیب ، بوجود آوردن بعضی از
کریستال ها و تاثیر نباتات چیزهایی
ژ و نون

ترجمه : زلمی نورانی

جادو و جادوگری (در دنیای متمدن امروز)

مختلف پیرو مسالك مختلف جمع
میشوند. يك زن و يك مرد جادوگر
نمایشات عجیب و شگفت انگیزی
را بنام « هنر جادوی سیاه » اجرا
میکند . گرچه بسیار اجرای این قبیل



راوی در انشای برگزار کردن تشریفات مخصوص جادوگری

در لوز ویل در منزل يك افسر
جوان امریکا بی شب های یکشنبه
مهما نانی گرد هم جمع میشوند.
نصف شب به زیر زمینی
منزل که دیوار های آن باتکه های
سیاه پوشانیده شده و در وسط زیر
زمینی آتش افروخته شده است
پائین میشوند ، در مقابل یکی ازین
دیوار ها که رنگ غلیظ ارغوانی
دارد مجسمه های عجیب و غریبی که
بشکل هرولا است گذاشته میشود
مهمانان مخصوص این شخص با
پاشیدن مواد محترقه بشکل پرور
بالای آتش شعله های آتش را
تسکین میسرسانند . و وراد
مخصوص را می خوانند .

در اوکلند کالیفرنیا هم گروه هایی
است که در شب های مهتابی آنهم شب
چهارم دهم آتش ها افروخته و گرد
آن میرقصند .

در نیو جرسی نیز ازین قبیل
رقص ها صورت میگیرد و کسانی که
بجنین اعمال دست میزنند در چنان
وضع روحی قرار میگیرند که خیلی
تماشایی است . بعضی صبح وقتیکه
اشخاص دیگر به این محل می آیند
بشك هایی را می بینند که پوست
میکند که حلق آویز گردیده اند .
شده و خروش های را مشاهده
در معبدی بنام « زبا ندار ها »
در شیکاگو هر هفته یکبار مردمان



تدریس میشود. در بعضی از خانه‌ها دیگران هایی بشکل مغاره‌ها درست کرده اند و ادعا میکنند که روح شیطان را میتوانند احضار نمایند در آنجا صدها نفر را با اعمال عجیب خود معتقد میسازند.

از مراکز مشهور جادوگری کلیسای ((ساتانا)) در سانفرانسیسکو میباشد که از طرف يك مرد ۴۲ ساله بنام (انتن زاندر لوی) در آنجا

نمایشاتی دایر میشود. این شخص برای اعمال خود جواز نامه دارد. این شخص جادوگر سانفرانسیسکو لقب یافته است و در حدود ده هزار نفر مرید دارد. اتاق های مخصوص معبد این شخص دیوار های سیاه دارد و پر از اسلکت های مختلف و رسم های عجیب و وحشتناکی است این شخص مریدان جدید را میپذیرد



یکی از مریدان لوی عملیات جادوگری را اجرا میکند
شماره ۴۶

جادو گر زنی بنام تارلا که بنام

«فیس جادوگر» معروف شده است موضوعات معتقد شوند، آنها تأثیر این موضوعات را بالای روحيات مردم ناگوار اعلام کرده اند. عمده دیگری این نمایشات را فقط تنوعی برای زندگی و نمایشات (سکس) دانسته اند که نسل سرگردان و متمدن جدید برای رفع خستگی دنیای ماشینی خود بسوی آن کشانیده

شده اند حتی این موضوعات را آنها بالای ده سال اخیر جهان و پروپلم عمده دنیای متمدن خوانده اند. این پروپلم (نوکوتیک) يك پرابلم حل ناشدنی امریکاست. این مسایل خطرناکتر از مشکل سکس است زیرا ساحه آن خیلی وسیع است. زیرا از فال قطعه شروع شده تا فجیع ترین قتل ها ادامه می یابد.

انگلستان عنقریب مرکز چنین معابدی در اروپا خواهد شد. يك مجله امریکائی بنام (اوکولت ترایت ژورنال) اعلان های بازديد

بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتر شهسوار

از اینجا با ما همراه شوید

گریج عفو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از گذشته شدن معشوقش «تسا» در یکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام او را می گیرد و سپس از شدت غم به یکی از جزایر یونان اندر آبی رفته نزد پدر خوانده اش سوافینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا با خطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکسوس میلیونر یو نانی و هشرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریقین آنان لطمانی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

معذرت می خواهم آقای من . اینجا برتاب مثل اینکه مشت سختی خور ده باشد میکند دست مدعوین را کنترل کنیم . کسی نباید از اینجا بیرون برود . ناکسوس فریاد زد : طبعاً از اینجا جایی نخواهند رفت . پیش از صبح هیچ قایقی اینجا نخواهد بود . بعد در حالیکه با سر بطرف گاریسون اشاره میکرد ، پرسید : و این یکی چه خبر است ؟ شد ؟

سوارا بر مرکب خواهیم برد . پولیس این را گفته دستبندی از جیب خود بیرون آورده یکسر آنسرا بدست گاریسون و سر دیگر را بکمر بند خون قفل کرد و آنگاه سالون دانس را در حالیکه جمعیت بزرگی از مدعوین کنجاو دنبال شان میکرد ، عبور نمودند . پولیس پیشا پیش ، دنبال او گاریسون بعد ناکسوس و در آخر هم پو لیس که جسد را کشف کرده بود ، حرکت میکردند .

همینکه از در منزل بیرون آمدند ، گاریسون قایق پولیس را دید که بسا حل بسته است گاریسون یک لحظه تامل کرد ولی برای نجات کمترین امیدی نداشت . علامت انگشتش در هر حال روی دسته خنجر کشف می شد زیرا به آن دست زده بود چه قاتلین اصلی مسلماً دستکش پوشیده بودند و این برگه گریبان او را بدست مستطقی می داد . خیلی احمقانه بدام افتاده بود . دوان لحظه یگانه چیزی که مایه امیدش می شد ، چابکی و سرعت عمل بشمار میرفت . در زینه های ساحلی اندکی خود را بیکسو متمایل کرد و بدینوسیله پولیس را که به او بسته بود ، نیز بی موازنه ساخت و بعد او را به یک جال جودو گرفتار و خود خیز بر داشت و در اندک مدتی خود را بیکی از دیر کهای ساحلی تاب داد و همین موجب شد که دستبند قدرت فشار باز شود و انگهی دیوانه وار از زینه ها پالین رفت و از آنجا پسوی آب پرتاب شده نزدیک یک قایق موتوری موضع گرفت و احساس کرد روی سینه اش در اثر شدت

از روی بام مرتب بالونهای رنگی به فضا رها می شدو بدین ترتیب گاریسون فرصت بالا رفتن از زینه هارانیافت و لی بز حمت توانست خود را از چنگ دختران نجات داده باتاق پهلوی سالون که گریج گفته بود میتواند ازان آزادانه استفاده کند ، داخل شود . بهتر بود خبری از «ینگی» بگیرد . اتاق در خموشی سنگینی غرق بود و ینگی قدرت یک کلمه حرف زدن را نداشت زیرا خنجر بزرگ تا دسته در قلب او فرو رفته بود . این خنجر همان سلاحی بود که در کمر خود ینگی آویخته و از تولیدات خاص ونیس بود .

گاریسون پسوی ینگی پیش رفت ولی در همان لحظه احساس کرد دوی گسه پشت سرش بود باز شد و باز همان دو دختر زیبا بودند که داخل شدند و بمجرد دیدن جسد ، فریاد گشان ، برجای خون میخکوب شدند .

گاریسون باید کارهایی انجام میداد ولی درین شرایط حیران بود چه کند ؟ یگانه درپ این اتاق پسوی سالون باز می شد که مدخل آنهم اینک از گر و هی از مهمانان مست و غریبونده بسته شده بود . قدری منتظر ماند و فکر کرد . اما لحظه بی نگذشته بود که اتاق کوچک از پو لیسها ، مهمانها و عملة کشتی پر شده بود و در یک لحظه او را از اتاق سالون کشیدند .

بعد ناکسوس نیز آنجا پیدا شد . بسا یگنظر ینگی را شناخت و آنگاه در حالیکه پسوی گاریسون اشاره میکرد ، پرسید : اینمرد کیست ؟

گاریسون خودش جواب داد : نام من گاریسون است . گریج شاید راجع به آمدن من بشما صحبت کرده باشد .

گریج ؟ آری ، گریج . همان کسی که محافظت شمارا تضمین کرده است .

ناکسوس پسوی پو لیسها بر سر گشته گفت :

سردوخ میگوید . من کسی را بنام گریج نمی شناسم اما من خودم برای خودم البته محافظت دارم .

اما گوش کنید . . . من این کار را نکردم . من فقط آمده بودم ازین شخص خبری بگیرم . می توانید پرسید .

ساز کی ؟

در یک لحظه گاریسون تصمیم گرفت از بردن نام آندریوس صرف نظر کند شاید گریج به آندریوس احتیاج پیدا میکرد ، لاجرم گفت :

ساز هیچکس . . . ولی باور کنید که من این شخص را نگذاشته ام .

این دفعه پولیس داخل بحث شد :

خوب ، اینطور ؟ در آنصورت خنجر تو روی قلب این آدم چه می کند ؟

بعد روبه ناکسوس کرده افزود :

این را گفته قایق را بمق تار یکی هاراند زیرا بانگاهی عقب دریافته بود که روشنی انداز های پولیس به جستجوی او برآمده است گاریسون گاز را بیشتر کرد و از همسفر بیخودش پرسید :

بیگجا میروم ؟

سدرزدیکی های مورانو جزیره کو چکی دارم . قریب یکمیل بسوی غرب .

گاریسون بشنیدن سخنان او ، سگان رابه استقامت جدید عیار کرد و مالک قایق دو باره بطرف درآمد .

سدرانجا یک معشوقه دارم . من هنوز شامل مکتب بودم که سرم دنبال این این ماجرا ها درد میکرد و از همین جهت مرا از مکتب بیرون انداختند . مادرم بسیار ناراحت شد چند دفعه مکتب خود را تبدیل کردم و لی فایده یسی نداشت . امشب هم مجلس رقص را بخاطر رفتن نزد اوترا کردم .

گاریسون ، در حالیکه نگاهی به پشت سر خود افکند گفت : من چیز درستی از گفته های شما نفهمیدم .

و دید که موتور بوت پلیس هنوز دنبال او میگردد . نوتو گفت :

تو این مارک سوی زن را بین از او نفرت میکنم او در مکتب از رفقای من بود ولی در مقابل زنان هیچ حساسیتی نداشت .

پس چه میخواست ؟

انحراف جنسی داشت . بیشتر به مجلس تمایل نشان میداد .

فقط همچنان ؟

آری . و او ازان تپ هایی است که پی هر نوع ماجراجویی میگردد .

مثلاً چطور ؟

مثلاً عدم توافق با امپراطوری انگلیس ، خالصا ، بمب هایدرو جن و حتی در برابر من . واقعا وحشت آور است .

آه ، اینطور اولی در هر حال تو میتوانستی او را راهنمایی کنی .

طبعاً ، ولی پای دیگری در میان نبود .

خواهرزاده اش .

نوتو ، بایاد آوری این مطلب اندکی چهره درهم کشید و بعد ادامه داد :

شخصی بنام داتیون پیلز-یکی از انسانهای غول پیکر ، بعد نوتو لبخندی بر لب او و دو باردیگر لب به سخن کشود : اونیز از دختر ها خوشش نمی آید و از همجنس ها هم . مثل اینست که او فقط بخودش و عضلاتش عشق می ورزد . او عقیده داشت که سالی یکبار باید به شرق میانه سفر کند تا کثافات شهر های اروپایی و ابا نسیم صحرا ازن شستو دهد . آخرین بار بمن گفته بود میخواهد به جزیره نمای غرب رفته خود را در مهر فی وزش آن باد گرم قرار دهد و نیز افزوده بود که من تحمل پنج دقیقه آنرا نخواهم داشت . شوخی میکرد .

خیر ، خیلی هم جدی میگفت .

درینموقع سر نوتو روی سینه اش افتاد و خرخرش بگوش گاریسون آمد .

گاریسون به مورانو رسید و در جستجوی

مشتکرم . من واقعا خیلی مست استم . گاریسون مختصراً جواب داد : آری . و مرگ پرسید : توانگلیسی هستی ؟ همینکه دیدم حس زدم . ولی من ایتالیایی استم . نام من ترا ووز کونت ماریو دی تراووز است . ولی مرا نوتو صدا میزنند و این خیلی خوشم می آید .

نام من فلیپ گاریسون .

من به انگلیسی میتوانم بغو بی صحبت کنم . یگو قهقهه در یکی از مکاتب شما درس خوانده بودم .

منهم همینطور .

آنزلیا سخن را گرفته تذکر داد: یک لحظه بعد از آنکه بخود بیاید، او را نزد تو میفرستم.

گفت: خیلی خوب. پس میتوا نیم با هم نزد او باشیم.

گفت: از جابلند شد و گفت: خوب فلیپ، زود باش ماوتو حرکت کنیم.

گاریسون قبلا بلند شده بود و بسوی در میرفت. پس از تماشا ی ما چ و بوسه آن دوزن، ازدیخارج شد. بنزین موتوری تو نونو را تخلیه کرد. میدانست این کار درستی نیست ولی ازین هم خوشش نمی آمد که کسی او را تعقیب کند. آنوقت سوار موتوری بوت گتس شد و بعد از آنکه موتوری را بگزار انداخت منتظر اوماند.

گتس خنده کتان سوار شد و گفت: میتوانی مرا تا «لیدو جیسولو» برسانی؟ در حال برای این ماموریت آماده ام.

موتور را گاز داده ازینا ماه بیرون رفت و گتس خریقه را کشیده به او نشان داد. گاریسون نیز سکان را بسوی شمال غرب استقامت داد. گتس گفت:

این هردو قایق را نونو برای من و آنزلیا خریده است. بعد روی بازوی خود تکیه داده باهاریا دراز کرد و بالحن لرزان از اشتیاق به گاریسون گفت:

سازتو خیلی خوشم آمده است. آیا اینرا میدانی؟

فصل چهاردهم

گریج، همیشه بهوش آمد، اولین احساسش درد شدیدی بود که گردن و شانه اش را به شدت آزار میداد. دردی واقعاً کهنه و غیر قابل تحمل بود. ذهنش هم مثل اینکه شب عاشقانه گیسج گنده ایرا پشت سر گذاشته باشد، خالی از هر اندیشه یی معلوم می شد. روبه زمین خفته بود و در اثر شنیدن صدا هایی دیده از هم کشود، صداهایی که اندکی بعد به او معلوم شد، صدای ناله های دردناک خودش بوده است. آنگاه با صرف نیروی زیادی از ناله کردن باز ایستاده بود بجای خود راست شد و نگاهی به اطراف خود افکند.

نخست با انگشتانش شروع به تفحص کرد. چون هنوز صورتش روی زمین قرار داشت، نمیتوانست چیزی را به بیند. دستهایش را بچپ و راست حرکت داده چیز تر می دازید. آن احساس کرد. انگشتانش در آن بسپولت فرو میرفت. وقتی بزحمت روی دو آرنج بلند می شد، باردیگر نتوانست از ناله خود داری کند ولی بهر حال این سعی را تانشستن روی جای خود، بهر رنجی بود، ادامه داد و خیلی زود پی برد که روی یک بستر خواب قرار دارد. کمی دقت این راهم به او ثابت کرد که این بستر زیان ناآشنا نیست. کم کم با دست در اتاقی قرار دارد که دو کشتی ناکسو س به او تخصیص داده شده بود. گردش هنوز درد میکرد بزحمت آنرا حرکت داده پیناسونی را دید که پهلوی میز آرایش نشسته بود. لباس شب گلشته را هنوز در برداشت و در سیمایش آثار خوف و تگرانی مشهود بود.

گریج بزحمت گفت:

ساکر چیزی بنوشم، بهتر خوا هم شد. آیا مشروب هست؟ اگر ویسکی باشد که خیلی بهتر است. بیا، تو آنرا برایم درست کن، من نمیتوانم از جا حرکت کنم.

بعد دستهایش که نقطه اتکای او بسو د قدرت خود را باخته دوباره روی بستر فرو افتاد. زن جوان از جا حرکت کرده با دقت یک گیلان مشروب برای او آماده ساخت و آنرا میان انگشتان او قرار داد.

بقیه در صفحه ۵۹

در اتاق خواب نونو سگرت و ویسکی هم بود. بعد از آنکه لبی از مشروب تر کرد و سگرتی را فروخت، باردیگر روی نونو خم شد. پرسید: گوش کن آیا آنچه راجع به سوی دل و دانیون بلیز گفتی حقیقت دارد؟

طبعاً حقیقت دارد. ولی چه میشود لطفاً کمی آهسته تر صحبت کنی؟

گاریسون به سر گوش گفت:

سولی این هارا کسی نمیداند؟ و همینکه نونو سر خود را به علامت تأیید حرکت داده، گاریسون پرسید: پس چرا برای تو الشا کردند؟

می خواستند با آنها همکاری کنم. مایل بودند مرا داخل گادر دیپلوماتیک کنند و لی من نتوانستم ازین و مشروب دست بردارم. پیش از آنکه فراموش کنم خوب است این را برسم که در با لباسکه باکی همراه بودی؟

سپایک دختر سوئسی بنام هلگا. وقتی شوهرش آمد با او رفت.

بعد دست دراز کرده جرعه یی از ویسکی گاریسون نوشید و افزود:

قد او برابر قد من بود. موهایش سپید می نمود. زرد مایل بسپیدی.

معلوم می شود از موطلاهی های سپید پوست و بلند قد، خوشش می آید.

چه کسی بدش می آید؟

بعد دو باره بخودی سراغ او آمد و گاریسون ویسکی دیگری برای خود ریخته نزد خانمها برگشت. آنزلیا پس بد ناو گفت:

من صدای نونو را شنیدم.

برای یک لحظه کوتاه مثل اینکه بخود آمد و بمن اجازه داد ازین لباسها بطور امانت استفاده کنم.

ساری لباسهای شوهرم است. الحق بابرگردانیدن او نزد من خیلی خوشحال شدم. لباسها بسیار شباهت دارند.

گتس گفت: از اینکه او را بامر گردا نیدی، خوشحالم.

من؟

ساری تونش استی و این را میدانی. بعد بسوی گاریسون که حیوت زده به آن دوزن نگاه میکرد بر گشته گویی تأیید خواست. بلی؟

در واقع با امتنان حاضرم او را بخواب گذاشتم برسانم.

گتس ازین سخن بخنده افتاد و لی زود قطع کرد زیرا این مطلب جدی بسو د نشه شوخی.

و گفت: درین صورت شروع کنید.

من به خشمی چگونه بر خوا هم گشت؟

طبعاً با موتوری. با موتوری بوت من که نونو آنرا از من ربوده بود.

این دیگر خیلی خوب میشود.

آنزلیا مداخله کرد:

سولی چه کسی آنرا خریده بود.

گاریسون منتظر ادامه مباحثه نشده دوبار نونو را از زمین بلند کرد و به اتاق خوابش برد. نونو همینکه گاریسون او را روی بسترش جابجا کرد چشم از هم کشود و پرسید: زنم اینجا است؟ گاریسون با اشاره سر جواب مثبت داد.

مرد نیمه مدهوش نالید: آه... خدای من!

گاریسون بیخ گوشش گفت:

گفتنی های لازم را به آنان گفته ام. تا موقعی که زنت را از اینجا دور میکنم تو هم آنچه را میگویم انجام بده.

خدا از تو راضی باشد. بگو به بینم چه کاری میتوانم برای انجام بدهم؟

من میخواهم لباسهایم را تبدیل کنم، نونو.

لباسها آنجا است. این را گفته و با دست الماری لباس خود را به گاریسون نشان داد.

اتفاقاً لباسها اندازه گاریسون بود. معذرا گاریسون یک کرتی فراخ که بر جستگی تفرجچه اش را پنهان داشته بتواند، روی آن پوشید.

منزل نونو برآمد. نزدیک ساحل آنجا خانه کوچک و زیبایی بود. یک موتوری بوت دیگر و سینه های ابریشمین حویلی که تا نزدیک آب هموار شده بود، نیز تو چه او را بخود کشید. گاریسون مو تر بوت را بسوی پناگاه ساحلی رانده موتوری را خاموش کرد. آنگاه برای بیدار کردن نونو بگوشش پرداخت اما بیث.

درب منزل باز بود. گاریسون داخل شد. قصد داشت نونو را به معشوقه اش تحویل داده لباس عوضی کند و به قایق بر مسرود همه آرزویش در آن موقع بهمین خلاصه می شد. چراغ حال روشن بود و گاریسون در اینجا درب دیگری را کشود دوزن در انتظار نونو بودند. دوزن جوان، خوش لباس و بلند قامت، سپید روی، هردو روی هم خاموش نشسته بودند و چنان می نمود که بعد از یک غوغای شدید، قدری استراحت میکنند ولی در حال این آدمی که بر آنها وارد شد و تنه نو نو را زیر بغل داشت، آنکسی نبود که انتظارش را داشتند. بعضی دیدن او هردو از جاجستند و فریاد زدند. گاریسون بدون اعتنا بفریاد آنها با دقت کامل نونو را روی یک کوچ جابجا کرد. بعد نفس عمیق و راحتی کشیده سر برداشت و گفت:

خاموش باشید.

حیث آوازش یک لحظه فریاد متواتر زنها را خاموش کرد ولی لحظه یی بعد صدا ها دوباره بلند شد و لی همینکه گاریسون باردیگر نفس تازه کرد بی چون و چرا آرام شدند و مثل دو گر بهی که سگ دیده باشند، هردو منتظر عکس العمل اوماندند. گاریسون غرید:

گوش کنید. وضع نونو چندان تعریف ندارد.

یکی از زنها گفت:

باز هم زیاده نوشیده است.

و دیگری افزود:

مثل همیشه.

از من خواهش کرد او را به اینجا برسانم و منبسم.

هردو زن در یک آن پرسیدند:

تو کی هستی؟

نام من فلیپ گاریسون است. با نونو از قدیم دوست هستیم. و شما ها کی استید؟

یکی از زنها جواب داد:

من آنزلیا و سگوتی.

دیگری گفت:

منهم گتس دوتراورز. اینک که با هم آشنا شدیم خوبست ماسک خود را نورا بردارید.

گاریسون: «طبعاً» گفته فرمایش او را اجرا کرد.

آنزلیا گفت: لطفاً شمشیر تا آنرا هم از خود دور کنید.

گاریسون در حالیکه این فرمان را نیز اجرا میکرد تو ضیح داد: چنانکه می بینید این لباس با لباسکه است. از خانمها معذرت می خواهم.

آنزلیا گفت بمن قول داده بود مرا هم با خودش ببرد.

گتس گفت: مرا هم.

گاریسون: ولی تنها رفته بود. و در دل برای نونو که هیچیک از آن هارا همراه نبرده بود، دعا کرد.

آنزلیا گفت: میتوانیم او را به اتاق خوابش ببریم. من حتی صورت او را نمیخواهم به بینم.

ولی گتس اعتراض کرد: نه، باید با او صحبت کنیم.

آنزلیا اصرار کرد: ولی او روز ها به حال نخواهد آمد. کاش به او اینقدر مشروب نمی دادید.



کوتاه و دلچسپ خواندنی

حکایتی اره‌نری چهارم

می‌گویند، روزی هانری چهارم هنگام شکار از یک دانه جدا افتاد دروازه
بیر مرد دهقانی پرخورد و از او پرسید:
- ای پیر مرد! چرا اینجا ایستاده ای؟
آن مرد جواب داد:
شنیده‌ام که هانری چهارم امروز بقصد شکار ازین طرف‌ها می‌گذرد، و من منتظرم تا
او را از نزدیک ببینم زیرا تا حال او را ندیده‌ام.



هانری گفت:
- بیا بر اسب من سوار شو، ناترا بجایی
برم که بهتر بتوانی هانری را ببینی.
آن مرد قبول کرده بر اسب هانری سوار شد
و از او پرسید:
- پیشید آقا! با کدام علایم میتوان هانری را
شناخت؟

هانری پاسخ داد:
وقتی هانری از میان جمعیتی بگذرد، آنانی
از مقابلش می‌گذرند کلاهشانرا از سر برداشته

و اگر براسبی سوار باشند، از اسب شان پیاده شده احترام بجای می‌آورند. درحالی‌که
هانری نه کلاهش را بر میدارد و نه از اسب پیاده میشود.
وقتی به شهر رسیدند، آنانی که از مقابل‌آندو می‌گذشتند کلاهشانرا از سر برداشته
تعظیم می‌کردند، هانری از مردی که با او در یک سوار بود پرسید:
- حالا فهمیدی که هانری کیست؟
آن مرد جواب داد:

فکر می‌کنم شاه‌دومین ما باشد، یا توهستی و یامن، زیرا جزم و تو همگی از اسب‌های
شان پیاده شده با بر داشتن کلاه‌هایشان‌را تعظیم می‌کنند.

طب در چین



چینی‌ها برای جلوگیری از آبله در دو
تا سه‌هزار سال قبل از میلاد چرک خشک
شده دانه آبله را داخل بینی شخص سالم
میکردند. آنها از تأثیر رژیم غذایی، ماساژ
ورزش و تابش آفتاب در سلامتی مطلع بودند.
کافور، زنجبیل، شاخه دانه، صمغ، مشک
حگر، مغز اسخوان، خون ببر، جیوه، آهن
و گوگرد را در معالجات بکار می‌بردند. سفلیس
را با جیوه و جرب را با گسرگود، معالجه
میکردند، بیماران جذامی و آبله‌ی را از دیگران
مجزا نگاه میداشتند، از تأثیر مهر گیاه
چرس و تریاک در بی‌هوش کردن آگاهی
داشتند.

فرو کردن نوك سوزن، در نقاط معین
پوست و یا سوزاندن آن نقاط بمنظور معالجه بیماری، از قدیم در چین معمول بوده و هنوز
هم متداول است.
عمل جراحی در چین ممنوع بود، لذا دکتوران چینی از تشریح اطلاعی نداشتند
و درین رشته پیشرفتگی نکردند.

نوار مقناطیسی

کمینی گراهام واقع در ایالت نکزاس
آزمایش قرار گرفته می‌تواند در حرارت‌های
مختلف از آن کار گرفت.
یعنی در مقابل مثبت ۸۰۰۰ درجه و منفی
۶۵ درجه فارنهایت مقاومت دارد و بیشتر
در مناطق قطبی و جاهای که هوای خیلی گرم
شده، کار ندهد. این فیته‌ها که مورد
آزمایش قرار گرفته می‌تواند در حرارت‌های
مختلف از آن کار گرفت.
یعنی در مقابل مثبت ۸۰۰۰ درجه و منفی
۶۵ درجه فارنهایت مقاومت دارد و بیشتر
در مناطق قطبی و جاهای که هوای خیلی گرم
شده، کار ندهد. این فیته‌ها که مورد

عکس جالب



میکروسکوپ جدید

چندی پیش در لندن میکروسکوپ
اختراع شده که می‌تواند جسم مورد تحقیق
را نیم میلیون بار بزرگتر از آنچه هست نشان
دهد.

میکروسکوپ جدید که ساده و کم‌مصرف
است و هیچ پیچیدگی در آن مشاهده نمی‌رسد،
بزودی مورد استفاده همگان قرار خواهد
گرفت.



اولین موزه لیتوانی

در نزدیکی شهر کوچک «اسکانو دویله» موزه عجیبی وجود دارد که آنرا «دیانیزاس
پوشیک» نویسنده معروف لیتوانی ۱۵۰ سال قبل بوجود آورده است.
در آن زمان بعمارت واقع در ملک اوتله درخت بلوط هزار ساله ای را آورده بودند.
نویسنده مذکور، میان تنه پوشیده و خالی‌شده آن درخت، دو خانه کوچک درست کرده
و اتاق کار خود و بعضی از لوازم شکار و وسایل قدیمی زراعتی را در آنجا قرار داد
این موزه اولین موزه در کشور لیتوانی بوده است.

آفرینش چاک



پیرزنده

نویسنده: جان لوتس

مترجم: نیرومند

جنایت

«چه فرمودید؟ چگونه نشنیدید؟»

مرد رنجور و ضعیف الجثه با نهایت آرامی پاسخ داد: «آهه ام تا شما راحت فشار و سدید قرار دهم». روی بازوی کوچک بود. اما جنبه احتیاط را سخت مرعی میداشت و بسا موشیاری کامل مراقب اوضاع بود.

دان آگدن من خواست پارچه های گانڈ را که بروی آبپای حوض آبپازی شما می کسرد جمع کند. و در سمت در همین لحظه آن مرد نحیف کوچک اندام بایک جست از کنار باغ گذشت. خودش را به آگدن رساند. آگدن ابتدا تصور نمود او نماینده بیمه حیات ناحیه باشد زیرا خودش اورا نزد خود خوانسته بود اما این مرد به نماینده بیمه شهادت نداشت و نماینده های بیمه لباس چهار خانه سرنگ نمی پوشند و قیقه های رهدار به یخن نمی آویزند آگدن دیباچالیکه خشمگین هر لحظه فزونی می گرفت، چشمه باران تنگتر ساخته چند بار چشمک زد و سعی نمود گذشته اش را بسپارد آورد که چه اشتباهی رامیکن است مرتکب شده باشد.

اما تمام اعمال او در نظر مشهوری هایسبان نبود. سر انجام پس از یک مقدار اندیشه اظهار کرد: «من هیچ نمیدانم شما چه میخواستید؟»

آن مرد لبخندی زده جواب داد: «طبعاً شما منظور مرا نمی فهمید من از شما تنها ضای برداشت ده هزار دالر نقد دارم».

آگدن پاسخ داد: «بهر اهمیت این تصمیم خود را در محلی دیگر عملی سازید». چه من گذشته بی غل و غشی دارم و لهذا هیچ جایی برای ترسیدن من باقی نمی ماند. بر ما بید روی شما خوش».

آن مرد کوچک اندام باوضع محذومی مت: «اما راجع به آینده خود چه فکر میکنید؟»

آگدن بالحن فاتحانه فریاد زد: «حالا میدانم شما نماینده بیمه هستید. همینطور نیست؟» چنان معلوم میشد که شخص ضعیف الجثه از شنیدن این مطلب خوشحال شده باشد و در جواب گفت: «در شناخت من تا حدودی راه غلط ترفقه آید. و غلط نگفته آید».

آگدن پرسید: «نمایندۀ کدام شرکت بیمه هستید؟»

مرد کوچک اندام پس از اندیشه مختصر جواب داد: «بیمه علیه مردن به آلر بروز کدام حادثه».

آگدن دستپاچرا زیر زنج قرار داد. دفعتاً در لباس رنگه مودل بر منودا مرد سخت عجیب به نظر آمد و از پشت پیراهن ابریشمی سردی جرم مو بل را احساس نمود. «من بقدر کافی زیر اسناد بیمه گورشم».

او وقتی این حرفها را زد، امید وار بود که این نماینده بیمه از شنیدن آن خدا حافظی کرده خواهد رفت.

مرد رنجور در جوابش گفت: «اما این ادعا بیبوجه حقیقت ندارد. آقای آگدن من تقریباً تمام معلو مات و اطلاعات لازم را در بساطه

شمار دارم تا حال سرسری حرف زدم. شما ۴۰ سال دارید. جدا از همسر و فرزندان خود زندگی میکنید و طی سالهای اخیر سی و پنج هزار دالر از فعالیت نماینده گی مونر آگدن مفاد کرده آید».

«توضیحات شما بسیار دقیق و اساسی بود آقای...»

«من تا حال خودم را بشما معرفی نکرده ام».

«بن تفاوت است من بسیار کار دارم... و اگر شما ایرادی نداشته باشید...»

آگدن ایستاده شده به طرف دروازه خروجی باغ اشاره کرد.

«آقای آگدن، اگر من حال از اینجا بیرون بروم، در اولین فرصت شما زنده نخواهید بود».

آگدن دو باره روی چوکی خودش را انداخت، از آن مرد سوال کرد:

«مگر نگفتید که برای کدام شرکت شما کار میکنید؟»

«مستقلاً برای خودم».

«یک نماینده بیمه مستقل؟»

«یک شخص زور گوی مستقل».

خون به رخساره های آگدن جمع شد و با له کنان گفت: «خوب آقای ایکس... از من چه میخواهید؟»

«همین چند لحظه بیشتر بشما گفتم که جامی خواهم. ده هزار دالر پول نقد».

«می توانید بمن توضیح کنید که چرا مبلغ ده هزار دالر بشما بدهم؟»

«برای اینکه اگر پول مطالبه شده را نپردازید، شما را می کشم».

آگدن برای یک لحظه مثل آنکه گنج شده باشد، ساکت ماند و آنگاه دوباره سوال کرد:

«اما چرا می خواهید حتماً مرا بکشید؟»

«اوه، فهم این موضوع برای شما تا این حد مشکل است؟ من نمی خواهم حتماً شما را به قتل برسانم. من ممکن است اینجا را این کار را کنم و آن در صورتی خواهد بود که شما مبلغی را که تقاضا کرده ام از من دریغ نکنید».

این شغل منست. حال منظور مراد را نمیدانم؟»

آگدن زیر لب غمغم کرد: «بیبوجه، چگونه برای این معامله مرا انتخاب کردید؟»

«بسیار به سادگی، شما بیون کافسی دارید آقای آگدن. من به ترتیب تکرار های خود را به چنگ می آورم و سلسله مرا بسرا رعایت می کنم. من اشخاص مثل شما را در موقع انتخاب کرده، مبلغ معینی تقاضا میکنم».

البته وقتی مبلغ مندرجه بل را شخص مورد نظر بپردازد، از کشتن او منصرف می شوم اگر احیاناً شما امروز حین مراجعه من در منزل نمی بودید، احتمال داشت عوض شما به سراغ یک نفر دیگر می رفتم. من مردی هستم که مسئولیت فراوان دارم».

«شما دیوانه هستید؟»

«صحیح، اما من بزودی مالک آنقدر هستی و ثروت خواهم شد که مردم مرا مورد هیجان زده و باحرارثی خواهند پنداشت».

آگدن بالای آن مرد داد زد: «و دتر خود را کم کنید، و اگر نه پولیس را خبر میکنم».

«آقای آگدن، اگر شما بخواهید این تهدید خود را عملی سازید، از منزل شما بیرون می روم و پولیس که در اکثر موارد بیچاره میماند، غالباً دامنه را که شما برایش حکایت کنید، باور نخواهد کرد. و من منتظر فرارسیدن فرصت مساعد خواهم شد و آنگاه».

«می توانید بمن توضیح کنید که چرا... شما را خواهم کشت. البته نه بخاطر کدام خصومت شخصی که با شما دارم آقای آگدن».

«متأسفانه من برای هیچکس امتیازی قایل نمی شوم. اگر در باره شخصی اعماض کنم، در آن صورت بدون شک به کسب و کارم صدمه خواهم زد».

آقای آگدن گذشته ازین همه من متأسفانه آدمی هستم که بصورت جنون آمیز طرفدار بازگشت از یک تصمیم نمی یاشم. یعنی وقتی به انجام یک کار حکم میکنم، انصراف از آن رانمی پسندم».

آگدن بالحن خشم آلودی اظهار داشت: «تصور می کنم که من شما را بدست خودم از دروازه بیرون می اندازم...».

«درینصورت من فوراً اقدام به کشتن شما می کنم».

مرد کوچک اندام این جمله اش را به نر می اظهار کرد:

آگدن پرسید: «به چه وسیله؟»

مرد رنجور لبخندی زده، قلم خود رنگ سرخی را از جیب پیشروی سینه اش بیرون آورد و در پاسخ او گفت: «به کمک این آقای آگدن».

«بایک قلم خود رنگ میخواهید مرا بکشید؟»

مرد لاغر اندام خنده تمسخر آمیزی کرده جواب داد: «اصلاً این قلم نیست که شما می پوشید در همین لحظه صدای یک شوت بلند شد و در یک چشم برهمزدن چراغ روی میز در کنار آگدن به ذرات کوچک تبدیل گردید».

مرد کوچک اندام در حالیکه اسلحه را میان انگشتانش درو میداد اظهار داشت: «این قلم خود رنگ دوزانه مر می همیشه میداشته باشد».

سلاح بسیار مطمئن است و پولیس نمیتواند آن را از سائر قلم ها تفریق کند. قاعدتاً میتوان توسط این سلاح حتی در زیر آب هم فیر کرد».

برای نخستین بار ترس از مرگ گسوی آگدن را فشرود. او با نا باوری سرش را تکان داد و پس از وقفه کوتاهی گفت: «ولی تقاضای ده هزار دالر یک کمی زیاد است».

مرد رنجور بالحن دوستانه گفت:

«پس با ۹۹۹۹ دالر موافقه می کنیم».

عیناً همانطوریکه شمار معاملات خسرید و فروش موثر به آن موافقت مینماید».

آگدن به پارچه های کوچک شیشه چراغ روی میز دیده سعی نمود، بر اعصابش مسلط گردد. او حاضر بود به هر شرطی تن در دهد تا آن دیوانه از منزلش بیرون رود و له شد».

پرسید:

آگدن پرسید: «چگونه فرمودید؟»

«چگونه فرمودید؟»

«چگونه فرمودید؟»

«چگونه فرمودید؟»

«چگونه فرمودید؟»

«چگونه فرمودید؟»

«چگونه فرمودید؟»

«چگونه فرمودید؟»

«چگونه فرمودید؟»

«چگونه فرمودید؟»

«چگونه فرمودید؟»

«چگونه فرمودید؟»

«چگونه فرمودید؟»

«چگونه پول را باید به شما بپردازم؟»

«در یک پاکت لسواری رنگ گنداشته سرش را بندید و به بی، ام انتر بپرایز پست بکن ۱۹ بفرستید. و اگر برای شما ممکن باشد باید نهایت تأشیه آینه پول در آنجا باشد».

آگدن جواب داد:

«این کار ممکن است».

«اومی هر اسید که بپا مرد دیوانه حرفش را غلط تعبیر کند».

مرد کوچک اندام از جایش برخاسته، خط پتلونش را راست کرده گفت:

«ظاهراً شما به این فکر هستید که زودتر از اینجا بروم تا بتوانید موضوع رایه پولیس اطلاع داده و از تمام آنچه بین ما گفته شده پولیس را با خبر سازید».

شما تصور مینمایید که توسط پولیس خواهید توانست مرا بساز داشت کنید، درست در لحظه ای که من برای گرفتن پاکت محتوی پول به سراغ پست بکن بروم».

مرد کوچک اندام لبخند موزیانه زده به حرفش ادامه داد: «من هم اکنون میتوانم بشما اطمینان دهم که محاسبه شما کاملاً درست نیست».

شما ممکن است بتوانید ثابت کنید که بمن پول فرستاده آید».

البته این کارنا وقتی برای شما میسر نمی باشد که شما تحت فشار قرار داده باشید».

اما موضوع ملاقات و مراجعه مرا نزد خود به هیچصورت نمی توانید ثابت بسازید».

او کاج بالای کرسی اش را دکمه کرد و به صحبتش ادامه داد: «و آنوقت که وضع کمی آرام شد نوبت بمن میرسد و شما را بازم به قتل می رسانم».

خدا حافظ نان!»

آگدن از عقب مرد کوچک اندام خیره نگر بست و وقتی او به دهن دروازه رسید چرخش زده برگشت و قلم را دوباره در جیب گنداشته، تعظیم غرایبی بعمل آورد».

و گفت: «آقای آگدن شما می الواقع عمارت قشنگی دارید».

پس ازین تذکر از عمارت بیرون رفت».

آگدن برای چند دقیقه در جایش میخکوب شده بود و نمی توانست از آرام چوکی حرکتی بکند».

او باور نمی کرد که واقعا چنین ملاقات وحشتناکی صورت گرفته باشد».

آگدن که آن مرد کوچک اندام رفته بود، چه کاری باید میکرد؟ اصلاً چه اقدامی میتوانست بکند».

اول کاری که کرد یک مشروب قوی برایش ریخت و به روی پرند نشسته بصورت اساسی به تحلیل آنچه اتفاق افتاده بود، پرداخت».

ناممکن بود برای آن دیوانه ده هزار دالر را بهمین سادگی بپردازد! این نه تنها یک مشت پول قابل توجه بود، بلکه هیچ نوعی تضمین نداشت که آن دیوانه بازم از او به تهدید مطالبه اشرا تکرار نکند و پسول بیشتر تستانه».

آگدن سعی نمود خودش را قانع سازد که بهتر است هیچکاری نکند».

اما وقتی تبدیل شدن چراغ سر میزی را به هزاران پارچه خرد پیاورد و آزمودگی آن دیوانه را در هدف گیری بغافل آورد، دیگر حاضر نبود آن مرد را یک دیوانه تلقی کند و تصمیم اورا تصمیم یک آدمی بداند که به خلل دماغ مواجه باشد».

بهر حال - او یک هفته دیگر وقت داشت تا تمام موضوعات را بدورستی بسنجد».

او گیلاس مشروبش را به روی میز نکلی مقابلش گذاشته، به کاراج رفت تا خودش را به بستکاری ماشین موثرش مشغول سازد».

تورین و کار بقیه در صفحه ۵۶

هنرمندان خارجی سانس

استاد بیسند و کار جدید هنری او

خبر تازای از شترو گن سینها

شترو گن سینها هنر مند محبوب هندی که بعد از ختم تحصیل در رشته تمثيل در انستیتوت پونه و اردجهان سینما گردید بعد از اندک مدتی چنان شهرتی بهم رسانید که کمتر هنرمندان اینطور سریع به شهرت و افتخار را طی کرده اند.

شترو گن سینها او لا در نقش های منفی و پساتر در نقش های دیگری ظاهر شد. اخیراً فلمی را که خود او تهیه کرده است سینما های هند به معرض نمایش قرار داد و این نشان میدهد که شترو گن سینها میزان دستمزد خود را بالا برده و ثروتی بدست آورده است که خودش فلم تهیه میکند.



شترو گن سینها

این هنر مند محبوب اخیراً بصورت ناگهانی دست بکار دیگری زده که باعث تعجب همگان شده است. او آهنگی را همراه با آتش بوسلی خواننده معروف بصورت دو گانه اجرا کرده است.

گفته شده که شترو گن سینها آواز گیرانی دارد و ممکن است درین رشته هنری هم به موفقیت های چشمگیری نایل آید.

شایعه دیگری که در مورد شترو گن سینها بسر زبانه افتاده حاکی از اینست که او شاید بزودی با ستاره زیبا و طنز هندی زینت امان ازدواج نماید شاید این شایعه درست باشد و بزودی آنها با هم ازدواج کنند.

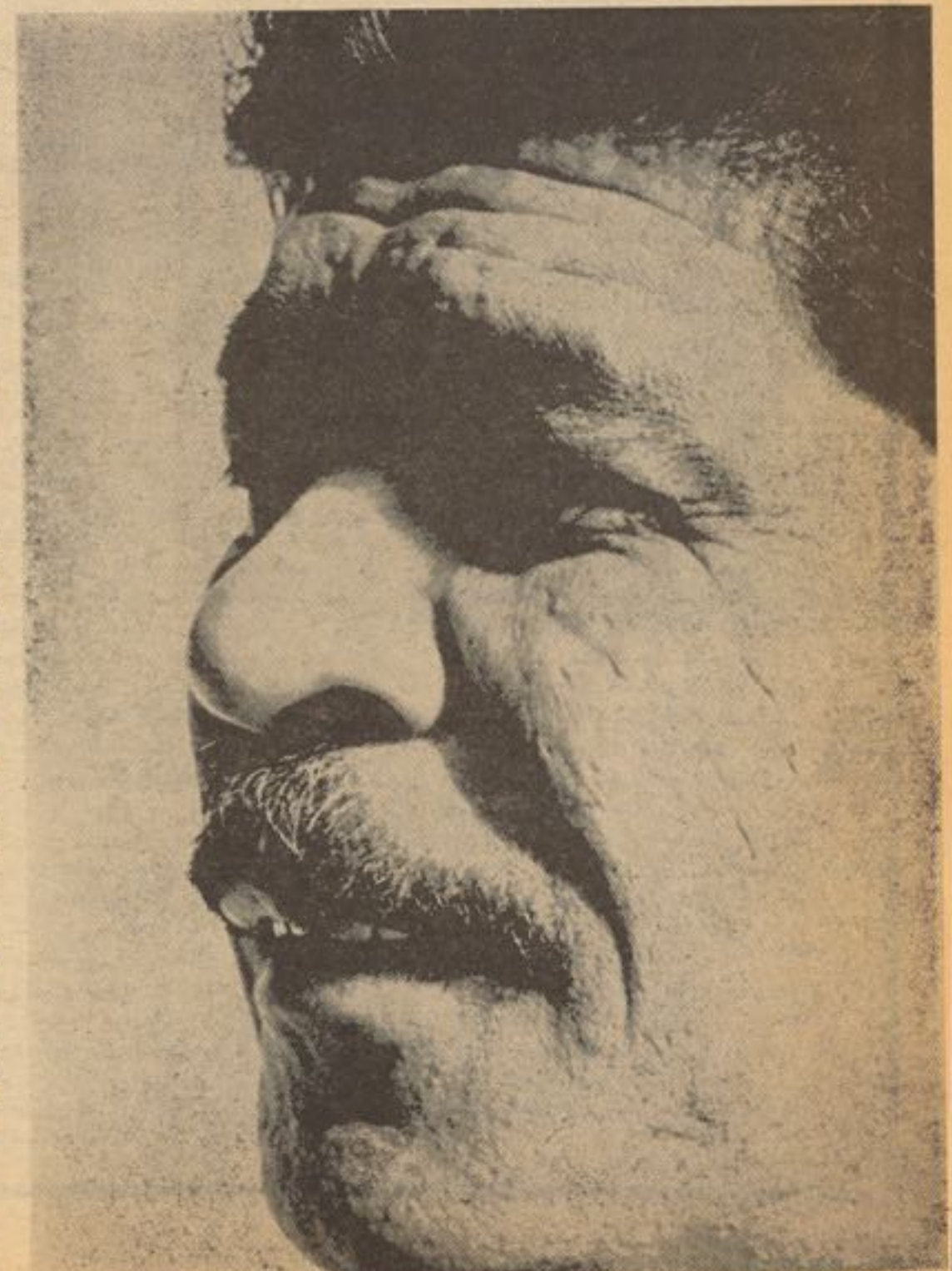
های هنری به ممالک خارجی سفر نموده است که هنر شی در خارج کشور نیز مورد تمجید فراوان قرار گرفته است.

در درامی که درین روزها در کابل ننداری نمایش داده میشود باز هم بیسند نقشی را بعهده دارد. بهترین نقشی را که استاد بیسند در سالهای اخیر بازی کرده نقش حاکم در درام مفتش بود که از جمله آثار برجسته گو گول نو پسند و شپیر شو روی می باشد.

گرچه بیسند مرد نهایت گو شه گیر و متواضع است و کمتر خود را بسر زبانها می اندازد و مصاحبه با وی دشواری می نماید، باز هم در يك فرصت مقتضی در صورتی که موافقت اورا جلب کنیم مصاحبه ای با او بعمل آورده تقدیم خوانندگان گرامی ژوندون خواهیم کرد.

استاد بیسند هنر مند محبوب کشور که در درامه های متعددی بازی کرده و سالهای طولانی در کار تیاتر بوده است، اخیراً بحیث دایر کتر در افغان ننداری مقرر شده است. بیسند در فلم روزگار را هم نقشی داشت و بهترین درام هائی که بیسند در آن نقش های حساس داشته عبارت است از «بالا پوش» اثر گو گول «او پدرم نیست» اثر مرحوم لطیفی، «خرس» اثر چخوف، «آتش زیر خاکستر»، «پرنده مجروح»، «وقت پول است» و «بسی درام های دیگر».

بیسند علاوه از بازی در روی سنج بحیث دایر کتر اکثر درام هارا ریوی کرده است و تا حال چندین نمایش نامه نوشته است که به نمایش گذارده شده است. بیسند بارها همراه با گرو و



فلم های متعدد از روی سه تفنگدار الکساندر دوم

در عکس شما سه تفنگدار انتخا بیو نیل را مشاهده میکنید يك گروه دیگر نیز غیر از گروه های مذکره در فرانس در نظر دارند. فلم سه تفنگدار را بروی پرده سینما بیاورند.



با وجود یکبارها از روی «سه تفنگدار» اثر الکساندر دوم فلم هایی ساخته شده با زحمات اخیر سال جاری چهار فلم دیگر از روی این رومان ساخته خواهد شد. ریچارد لستر باتروپ بزودی هنری و هنرمندان خود در اسپانیه و سر جو کور بوچی فلمی از روی رسم های متعددی ازین رومان فلم میسازند.

همچنان اندره یو نیل هفتاد و هفت ساله که بیست سال قبل سه تفنگدار را با جورج مار شال و بو ویل ساخته بود مجدداً فلم مذکور را بصورت جدید تهیه خواهد کرد.

ای شعر!...

ای شعر، ای شکوفه گلزار های عشق
عطر تو، هم نشه می در دلم شگفت
باتک تو، از گرانه خویشید ها رسید
موش تو از زبان دلم دازها شگفت

ای شعر، ای طلایه افسانه های دور
من قصه های گنگ تو تفسیر میکنم
چون اختری که برکه آتش ببر کشد
در آسمان چشم توشبگیر میکنم

ای شعر، ای سپیده مهتابهای دور
دامن بکش بسایه تاریک خا طرم
هر شب چو دختران پر زار رود ها
عریان بیا به جنگل خاموش دلترم

پرواز کن! ز شاخه جان، چون کبوتران
بر هم بکوب صفحه سنگین بالها
در چشمه سار خاطره ام، گرد ره بشوی
ای شعر، ای مسافر شهر خیالها
در معبد سکوت من افسانه ها بریز

ای شمع نیم مرده لرزان یاد ها
چون ناله ها بیج به دهلیز ساز من
ای شعر، ای ترانه مرموز یاد ها

ای شعر ای نسیم نوازشگر غروب
افشان شو از دیار افق ها بدوش من
از بیج و تاب گردنه راز ها بیج
تا چون طنین زنگ بیایی بگوش من

گهواره امید

در نگاه غبار آلودم
چشم شبهای ترا می بینم
شاخه خشک تمنای مرا
نفس مرم تو می لرزاند
باز مبادره امید مرا
بنجه مهر تو می چنبد

خش خش بال پرستوی هوس
شنوم باز زیرامن دل
یک میگویم آهسته ترک
ندهم مفت ز کف دامن دل
«رهگذر»

شیخ یک عشق فراموش شده
می خزد در پس دیوار دلم
شرفه پای سیک سیر خیال
می شود مایه آزار دلم

پرتو زرد مه با نیزی
می نوازد تن عریانش را
می زند جنگ نسیم پندار
بر جهت زلف پریشانش را

باز در آینه روشن دل
عکس زیبای ترا می بینم

برخیز

برخیز که مرغ سحرآواز برآورد
شبهات طلانی فلک بازمین را

در زیر پر آورد
برخیز که هر ذره سباهی
شد شبیره کوچک و از روزنه بگریخت
بر جرح روان شد
با اختر شبگرد برقص آمد و آنگاه
از دیده نپان شد

با خاطره ای تلخ و حزین خفتی اگر دوش
برخیز و کن آن خاطره تلخ فراموش
کامروز بکام تو بود چشمه خورشید
جوشنده و لبریز
از شادی و امید

گرمی تو از گردش ایام سپید است
برخیز

حیف است که این سال و مه باز پسین را
غافل دهی از دست

برخیز تو هم ای که جوانی و پیرامی
بشکفته پیران

برخیز که آینده تو منتظر تست
پر شور و شتابان

ای خفته شبهای سیه صبح برآمد
بیدار شو بیدار

بسیاری گوش من و تو شعبده بازان
خوانند لالایی

دادند به ما و دهه یک خواب طلایی
گفتند بسی قصه شیرین

تا آنکه بخوابیم

خوابی

مرگ آور و سنگین

خورشید ولی سرزد و روز دگر آمد
آن خواب پرید از سروان قصه سرآمد

برخیز که امروز جهانی شده بیدار
از: شعله



زیر نظر گل محمد ادیب

نغمه

بانوهای قاصدان سحر
باز گلشن نو برو تابان شد

چشم نورس سرشک جام شکوه
شبم تر بدیده لغزان شد

...

ابر سرکش نقاب شیشه نور
انجم را به سینه گریان شد

آب رحمت فروغ گونه گل
چهره یاسمن شکوفان شد

...

تار سیمین نوا و سوژن زر

مهر از لای پرده ریزان شد

از در رشته های شعله فشان

رخ آینه رو نما یان شد

...

از سر نغمه بلبلان هزار

عندلیب سخن به جولان شد

باز شوریده دخت شاعر دی

محلل آرای هر د بستان شد

از «شریقه دانش ادیب»

غروب ساحل

افتاده ام و بخوانم از دور
بر شاخ شکسته یاد ماری

باین بکنار تخته سنگی
اندر دل آبهای روشن
دوماهی مست عشق بازند
غافل زنگاه خیره من

از راز و نیاز این دو عاشق
شد زنده به مغز من دگر بار
آن خاطره های رفته از یاد
لرزان شیخ گذشته تار

آن شب که کنار او دینجا
بربستر شن افتاده بودم
در پرده راز پوش ظلمت
لب بر لب او نهاده بودم

و آنروز که در میان قایق
زین ساحل پر فسانه شد دور
یک قطره سرشک مرم زد برق
در سایه آن نگاه مخمور

«محمود فلزانی»

خورشید پریده رنگ دیماه
از رخته راه های خونین
چون اختر روشنی درخشند
اندر بر شعله های زردین

افتاده فروغ نیمه نکش
بر جنگل برف پوش زیبا
بر بیکر صخره های ساحل
بر سینه موج های دریا

یکدسته پرندگان وحشی
مستانه همی دهند آواز
در پهنه آسمان رنگین
نزدیک افق کنند پرواز

آنجا به کنار آخرین جزیره
بنشسته جوان ما هیگری
در بیلوی او بخواب رفته
یک طفل برهنه بر حصیری

من نیز درین غروب غمگین
در پای یکی کهن چناری

سایه ها

ماه می پائیدمان از روی بام
عشق، میجوشید در دلمهای ما

سایه ها مان، مهربانتر بی دریغ
یک دگر را تنگ در بر داشتند
تأمین کوچه ای - با صد ملال
دست از آغوش هم پر داشتند!

باز هنگام جدایی در رسید
سینه ها لرزان شدو دلها شکست
خنده ها در لرزش لبها گریخت
اشک ها بر روی رویاها نشست

چشم جان من، بناگامی مریست
برق اشکی در نگاه او دوید
نسترن ها سر بزم انداختند
ماه را ابری بکام خود کشید

تشنه، تشنه، خسته جان، آشفته حال
در دل شب می سپردم راه خویش
تا بگریم در غمش دیوانه وار
خلوتی میخواستم دلخواه خویش!
(فریدون)

در سکوت دلنشین نیمه شب
می گذشتم از میان کوچه ها
رازگویمان و هردو غمگین، هردو شاد
هردو بودیم از همه عالم جدا

تکیه بر بازوی من میداد گرم
شعله ور از سوز خواهش ها تنش
لرزشی بر جان من می ریخت نرم
تا زان بازو ببازو رفتنش!

در نگاهش، با همه پرهیز و شرم
برق می زد آرزوی دلنشین
در دل من: با همه سردگی
موج میزد اشتیاقی آتشین

زیر نور ماه دور از چشم غیر
چشم ها بر یکدگر می دوختیم
هر نفس صد راز می گفتیم و باز
در تب ناگفته ها می سوختیم

نسترن ها از سر دیوار ها
سر کشیدند از صدای پای ما

به سوی

نویسنده: باباکوهی

شبیه بهروزه بود اما موتر د و ر شد و توقف نکرد پسرک مایوسانه بطرف مادرش نگر بست و بعد سر جایش چنك نشست. دقایق دیگری نیز گذشتند. تا باز آواز موتری شنید. شد پسر و زن هر دو ایستادند، موتر نیز دیک شد پسرک دست بلند کرد.

موتر لاری بار داری بود و قتی نزدیک شد از سر عتش کا بست و توقف کرد. شاگرد راننده سرش را از کلکین بیرون کرده گفت: چی؟ کجا می رین؟ پسرک گفت: شا ر به می ریم... شایبه. مادرش با او همراهی کرد و گفت: ماره ده شمار بر... گرای تبه میدیم.

شاگرد رانند از مو تر پا یین آمد و آنها را در بارگیر موتر بالای بارها جا داد و موتر ذوباره پراه افتاد پسر و مادر بالای بو جی های زغر که موتر را انباشته بودند نشستند. حرکت موتر باد رانند تر بسرو صورت آنها میگوشت پسرک کنار مادرش خزیده و کپینك فر سو ده اش را بخود فشار میداد. زن چا در چرکینش را گرد کله اش پیچید و به فکر فرو رفت. زن در اندیشه شهر بود. شهر مفهوم گنگ و ترسناک برایش داشت. او هرگز شهر را ندیده بود زن می اندیشید که شهر چگونه جای است؟ چگونه آنجا زندگی میکنند در شهر کسی رانی شناخت بکجا میتوا نست پناه ببرد؟ در دهکده اقلا دو سه دهقانی رامی شناخت که هر گاه محتاج میشد به آنها رجوع میکرد. اما در شهر چگونه خواهد کرد؟ بکجا رود یکی مراجعه کند؟ آیا می تواند کاری گیر بیاورد و...

پسرک در لای کپینك فر سو ده اش خزیده و از کنار میله های بادی موتر، به اطراف مینگریست. مزارع و میدانهای که از پهلوی موتر رد میشدند، ذرختهای دهکده که از دورانبوه و مانند جنگل بنظر میامد و خیلی زاغان که در فضای دهکده پرواز میکردند، نگاه پسرک

بود بیش از ده سال بنظر نمی آمد. دیگری زن میانه سال و سیاه چرده، با جسم نحیف اندام کوچک و چشمان فرورفته که مادر پسرک بود. پسرک گردن فرو رفته داشت و نشانه زخم های التیام یافته در گردن و صورتش دیده میشد که قواره اش رابه بدشکلی در آورده بود. رخسارها یش از قسط لاغری درون رفته و لب ها یشی دوراز هم قرار داشت. زن و پسر باهم نیروی که در وجودشان بود عجله داشتند تا زودتر به شاهراه برسند. پسرک با گامهای سریع قدم بر میداشت و نقش چار و قهای که در بایش بود روی جاده خاکی گل آلود بجا می ماند. پسرک نفس نفس میزد و عرق سردی روی پیشانی اش نشسته بود.

آنها وقتی به شاهراه رسیدند باران دیگر بند آمده بود اما باد سرد گزنده میوزید. پسر و مادر در عقب دیوار چه بل شا هراه نشستند تا خود شا را از جریان باد پنا عده کنند. نیم ساعتی گذشت شاهراه خا موش و خلوت بود. در آن صبح زود هیچ موتری سراغ نمیشد. پسر و مادر منتظرانه سرما را تحمل میکردند و چشم شان شاهراه را می پایید. انتظار شان خیلی طول کشید تا غرشی موتری بگو ش رسید. پسرک از جایش برخواست مو تر که نزدیک میشد و نگاه جدیدی بود که با سرعت جلوه می آمد. مو تر و قتی از جلو پسرک میگذشت او دست بالا کرد و فریاد برآورد. فریادش

صبح ملا آذان بود. هو انیمه تاریك و دودی جلوه میکرد. آسمان را ابر های بارانی پوشید و باد سردی میوزید. باد دانه های ریزه باران را روی زمین می پراگند. ابرهای خاکستری رنگ کنار ه های غربی آسمان - امتداد یکنواخت خود را تا دور دست ها می کشاند. در کرانه های شرقی آسمان ابر های تیره لاجو ردی بشکل قله های کوه ته و بالا ایستاده بودند. کوجه باغی های دهکده آرام و خلوت بود. فقط صدای باد در کوجه ها طنین می انداخت قطرات باران از روی شاخ و شاخچه های عریان در ختان بز مین می چکید. سگی از فاصله دوری عوعو میکرد. گاوی بانك زنان از رخنه دیوار باغی بیرون شد و - شروع بدویدن کرد. از دنبال گاوزنك پیری از رخنه بیرون آمد. بسوی گاو بیج بیج کرد. گاو ایستاد، سرش را بر گرداند و لحظه مکث کرد و باز به راه رفتنش ادامه داد. اما این بار نمی دوید بلکه آهسته راه میرفت و هر چند لحظه بعد بعقب مینگریست. در جاده خاکی که دهکده را به شاهراه میوست دو موجود ضعیف و لاغری که کوله بارهای بر دوش داشتند در حرکت بودند. از سر مامی لوز بدند و عجولانه تلاش داشتند تا هر چه زود تر خود شان را به شاهراه برسانند.

این دو موجود یکی پسرک لاغر و مردنی که اضافه از پانزده سال داشت. اما از بس ضعیف و لاغر



اش بشمار میرفت. پسرک در خیال دهکده را مجسم میکرد: زمانیکه پدرش زنده بود و او را که پسر بچه خردسال بود با خود به مزرعه میبرد و برایش از مزرعه جواری، زردک و... میداد. او پدر خوبی برایش بود و او را دوست داشت گرچه هیچ گاه تقاضاهای او را برآورده ننموده بود.

در روزهای عید که بچه های قشلاق کالا های نو می پوشیدند کلاه های قرص دوزی، پیراهن های زری، و واسکت های چرمه دوزی و کلا باتون دوزی به تن میکردند او هیچ چیز نداشت تا به یو شد از این جهت روزهای عید برایش ماتم میگشت روز تمام روز می گریست و غری می زد تا اینکه پدرش تسلی اش میداد و برایش وعده میکرد که در عید آینده حتما برایش کالای نو می خرد اما پسرک آن عید را هرگز در -

شهر

خرمن جمع میشد ارباب می آمد و گندم ها را می برد . پسرک بارها از پدرش پرسیده بود: آ ته چرا ارباب گندم های ماره میبرد؟ پدرش بالحن تاثیر آوری میگفت: بجایم ازای سبب که زمین ها از اوست.. آخه او ارباب است دگه ..

اما پسرک هیچ گاه نتوانست این رابه فهمد که چرا زمین ها از ارباب است و از خودشان نیست درحالیکه همه تکا لیف زمین بدوش پدرش بود. مو ترجلو می رفت و آواز یکنواخت ماشینی خاطرات گذشته را در ذهن پسرک زنده می ساخت: پسر دورا بن کودکی اش را بیاد آورد و قتیکه پسرخورد سالی بود و پدرش شب ها برایش قصه میگفت (افسانه سی سانه چهل مرغلک در یک خانه..) این قصه را بارها برایش گفته بود او هر وقت از پدرش میخواست که برایش قصه بگوید پدر باز همان افسانه را شروع می کرد و قتی پسر نمی خواست که دیگر آن قصه را بشنود آن وقت پدر قصه درخت چنار بزرگ را که

در مسجد قشلاق قرار داشت برایش میگفت: این چنار هزارسال عمر دارد پسرک نمیدانست که هزار سال چقدر وقت است اما میدانست که سالیهای زیاد نیست که آدم ها نمیتوانند آنقدر سالها زنده بمانند. این چنار را رستم با دست خود غرس کرده.. و بعد هم از قهرمانی های رستم برایش حکایه می کرد.

بعضی اوقات که پدرش او را می بوسید ریش پسر و درازش را بر خستار او می بالید و در این حال میگفت:

بچه جان ، جان پدر

توبیل بگیر مه تبر

میر ویم جنگ خبیر

میکنیم عزم سفر

می خوریم شیر و شکر

میرویم گرپ گرپ

میر ویم به جنگ شب

سر مادر کیپنک قلی راه یافته و دستها وانگشت های پایش را کرخت نمود. قلی از دنیای خیالاتش



زندگی ندید.

پسرک دنباله خاطرات خود را تعقیب کرد: پدر، آن پیر مرد میانه قد با جثه بزرگ، ریش سفید مثل برف که او را قلی صدا میزد در حالیکه مادرش او را رحمن قلی یا رحمن گفت. قلی پدرش را با آن بیل پهن و دسته دراز جلو چشمش محسوس داشت که برای ارباب دهقانی می کرد و در مقابل چند سیر گندم، سال تمام سال زحمت میکشید و جان میکند. اما این مقدار گندم کفایت خوراک یکسالش را نمی نمود و پدرش مجبور میگردید تا از ارباب گندم قرض بگیرد و در عوض سال آینده برایش دهقانی کند و این عمل متناوب با ادامه داشت. حتی و قتیکه مردنی قرضدار ارباب بود در حالیکه تمام زحمات گشت را او بدوش داشت: زمین را شخم میزد، تخم میباشید آبیاری میکرد و در ترقی گرمای تابستان درو می نمود. و قتی

بیرون آمده سرش را بلند کرد و پدرش نگرینست. زن با تیزی باخیالات خود کلنجار میرفت چشمهاش دریک نقطه نامعلوم میخکوب شده بود. نگاهش مات و گنگ بنظر میآمد شاید به آینده مبهمی که بسویش روان بود می اندیشید و یا شاید هم به گذشته های رنج بارش فکر می کرد بیست سالی که با شوهرش زندگی کرد اما هیچ وقت درین بیست سال روز خوش را ندیده بود سه فرزند زایید. فرزند اولش دخترکی سبزینه رو، با چشمان سیاه و درشت که روی همرفته زیبا بود اما طفلک در هفت سالگی در محرقه مرد. هر قدر

برایش خاکشیری که در آن گرم جوی را کوفته و مخلوط نموده بودند بخوردش دادند فایده نکرد فرزند دومی اش را چیچک گشت. در سالهای اخیر - شوهرش دیگر بکلی با سالهای اول زندگی مشترکشان فرق کرده بود چه دیگر مرد پیر شده از کار رفته و نمیتوانست درست کار کند چون نیروی در با زوا نش سر اغ نمی شده رچه انرژی و شیمه که در وجود داشت کار سالها نمتدای به تحلیل برده بود مرد چون نمی توانست بهتر کار کند ارباب نیز اجرت دهقانی اش را نمی پرداخت. پیرمرد از این ناحیه رنج فراوان می برد و شاید هم بهمین سبب بود که در آواخر زندگی بدین شده و برنش فحش و ناسزا میگفت. گویی رنجهای متراکم شده درونش رابه شکل فحش بیرون میریخت. اما سر نوشت زیاده از این

نخواست که پیر مرد رنج ببرد. بالاخره دریک شب سرد و برفی که قشلاق در زیر لحاف سپید برف آرام غنوده بود پیر مرد تمام کرد و مرد.

صبحگاه قریه دار با چند دهقانی آمدند، پیر مرد را شستند کفن کردند و بسوی گورستان بردند. گور تنگی برایش کنده بودند و پیر مرد را با فشار بداخل گور تکاندند و با لایش خاک ریختند وقتی دهقان ها از گورستان باز می گشتند برف باز به باریدن آغاز کرده بود. گویا آسمان آخرین هدیه اش را برای پیر مرد دهقان میفرستاد.

ز مستان گذشت بهار آمد دیگر خوراک برای زن پیر مرد دهقان نمانده بود. زن حیران مانده و راه چاره می جست نزد ارباب رفت از او طلب کمک کرد. ارباب بی رحمانه او را راند. ارباب گفته بود همین قدر که قرض شوهرت را نمیگیرم کم است که باز هم طلب داری؟ زن مجبور شد کار کند، روزها بزم اربع میرفت و دو شاد وشی دهقانان کار میکردو آنها در پایان روز برایش یکی دو قرص نان می دادند. زن برای دهقانها آب می کشید علف های هرزه را از زمین های قلبه شده می چید. فصل دور رسید زن خوشه چینی کرد تابستان به پایان رسید موسم چیدن پنبه شد، پنبه چینی کرد. بخران شد و باد های تیرمایی آمدن ز مستان را اعلام داشت. یکر و ز ارباب بخانه زن سرزد زن فکر کرد که چون زمستان جنبید

بقیه در صفحه ۶۳

ديار وصال

هر تگار چه بې وفا وی تگار نه دی
په تلخی دمیو مست انسان می خوښ دی
دینداری دنیا داری دی سره لیرې
که روزگار دی په دنیا کېنې عاشقی ده
چه تصدیق یې بخیل زده کېنې محکم نه دی
په هر زده چه دخپل یار دغم غبار وی
معشوقه وفا هیچا سره نه کړی
دخپل یار وصال دخدای په داد موندنه شی
په رحمن باندی منت دمعشوقو دی
په گلزار کېنې چه گل نوی گلزار نه دی
ما لیدلی هیڅ دیندار دنیا دار نه دی
ددی نور عالم روزگار څه روزگار نه دی
دغه ابر درحمت دی غبار نه دی
کته کوم یوددی رخت خریدار نه دی
دغه کار دهیڅ بنده په اختیار نه دی
دې حسنه معشوقو منت بار نه دی

نادان زړه

لیدوته می دیار داسی سوداښی کله کله
زړگمی می په گومل کېنې په زړاښی کله کله
نادان زړه می یې وخته تل دښکلی دین غواړی
دین دغه یار راته عنقاښی کله کله
سویوینی می تر سترگوپسې ځاځی نه صبر یزی
رایادی هغه سترگمی چه شپلاښی کله کله
صادق نه وی په عشق کېنې چه کوی دصبر خواست
لیکن دیار له خوا لږ تسلاښی کله کله
ارمان چه مدام ناست وی دزلفانو وسای ته
هم زلفی دآشنا راته بلاښی کله کله
دخدای دپاره تیرمی کړو په هجر کېنې کلونه
داتوره شپه د هجر بهرناښی کله کله
داستاکل دمینی فریادی په قلم کاپی
دیر سوژو درد وغم چه راپیداښی کله کله
(فریادی)

دعشق غم

چه د عشق په گراڼه لار کېنې دیر خطر دی
هر قسم پکېنې اخلم دار دسردی
ستا دهر باران نه اوری چه شین شر
ما به زده کړلی ستادمینی کړدی
زه له عشقه خبر نه یم چه عشق څه دی
هومره اورم چه حسنه یی اثر دی
صبر مه غواړه له ماعشق په کار کېنې
جودانه صبر په ما باندی لوی غر دی
خو زما طالع ښی نه دی یار چا کا
کمی کوم یو په وفاترما به تړدی
دعشق غم له خلکو پټ لره خوشحاله
چې یی پټ کړم چه جهان ځنی خبر دی
(خوشحال خټک)



عالی همت

په ساحل کېنې نه مرجان نه مرواری شته
دنبنگ خولی نه ځان ورکړه مرجان غواړه
کوره ټپنډی حوادث دجهان تگری
که غبار شوی تگ په لور دآسمان غواړه
که بهار او که خزان دربانندی راشی
طراوت مدام دسروی په شان غواړه
که دغزم په پیری باندی سپور اوسی
مات په مخ کېنې تلاطم او طوفان غواړه
چه بخیل عزم دغرو زېږونه برمه کا
ځان نه هسی باهمنه انسان غواړه
په عالی همت مشکل واده آسان شی
همه لور کړه بیا مشکل ټول آسان غواړه
(ارشاد)

په زلفو قسم

راوی کتل په ناز او پښیمانه غونډی شوه
دنيا می دزړگی ترینه قر بانه غونډی شوه
چوایی ږولی زلفی دسپین مخته په ورو ورو
دزړه تیاو بونگره می رو ښانه غونډی شوه
په زړونو یی دچاکوالی لوی حدای خبری
را پاشیده له خوبه او مستومانه غونډی شوه
چه راللو تصور یی د هجران په توره شپه
داسخته دقیامت نه خو آسانه غونډی شوه
چه وکې لوقسم سایې په زلفو دودفا
حسکی شوه په ورو ورو خو پریشانه غونډی شوه
چوهره چه راوی کتل پیاپه یو انداز
دنسیامی د زړو شمونو خوانه غونډی شوه

(جوهر)

خوږی لیلی

دجلی خوی دغرخنی دی
غرخه چه خلی پر بکوی وطن حادینه
دگودر غاړه ورته نیسه
دجلی خوی دمرغابی دی رابه شینه

مینه دی پته پاتی مه شه
خدای دی رسوا که چه تاوان دربانندی شه

خدای به دی زلفی لاسکی را کړی
ماته دکلی ماشومان دعا گوینه

زما له یاره ښایسته نه یی
گلاره څله به جرگه بانگ سپری کلونه

زړه می دمینی خزانه ده
پکېنې پراته دی دخواړه آشنا غمونه

دمینی راز

کوره راته گراڼی چه خور پیرمه
څار دی شم ۱ له سترگو دی څار پیرمه
نازکی لویه شوی ناز ولی یی
ښکلی دی کاته دی پری پوه پیرمه
ستادمینی راز چه په زړه کړمه
هر څه رانه هیرشی رسوا کیرمه
نه پوه پیرم ته کومو خیالو کېنې یی
زه خوله دین خورنه کیرمه
گراڼی له حیا درنه کتی نه شم
سترگی دی خوږی دی تری شرم پیرمه
روغوم لیولی کړم ستانازونو زه
ستایه خوښه شوی پری خو شپیرمه
ته دوصال دی راسره ده تل
ستا له گرمی میس نه تیر پیرمه
مړه مړه دی کاته خودی بیمار کړمه
پرله تانه ښکلی نه جوړ پیرمه

(محمد کاظم بیمار)

دمجال جلوه

نړدی بیا حسن جلوه کا لاس په توره
گوره بیا به کاپه چاباندی مور بوره
څه دی خلک په دا مراؤ کتوغوخ کړل
گرځوی سسته لیندی په شست مغروره
چدا ستا نکه دانی ته نظر وکړی
افلاطون شی حیران پاته یی شعوره
له حجاب دی جمال هسی جلوه کا
لکه سره لمبه چه خیزی له تنوره
په ضرور دما دمینی وآزمایه شی
چمی هسی یی پروایی له ضروره
زه دشمی په خیر اوریه تندی بل کړم
ته دصبح په خیر خاندی له غروره
که هر خومی دحیا په حجاب نقبته
عاقبت می عاشقی شوله مشهوره
هر ساعت پکېنې ناحق خونونه کړی
دخاطر کشور می دک شوله فتوره
هر چه کړی خود کرده په حمید کړی
چه جز و د خوبانو له دستوره

(حمید)



بو تان و تکت های

پوستی

کشور کو چکی بنام بو تان که در شمال هند واقع است بعضا تکت های پوستی جا لیبی طبع میکند که توجه کلکسیونر های تکت پوست را بخود جلب می نماید اهمیت این تکت ها در نقاشی و دیوارین آن است. در عکس شما یک تکت پوستی بو تان را مشاهده میکنید که علاوه از اینکه تکت پوستی است و یکا رد گرا مافون نیز می باشد و در آن یکی از تکرار نه های ملی بو تان ثبت شده است.



کارکنان ترا فیک فنلند برای جلوگیری از حوادث ترا فیکی غیر از فعالیت های معمول به ابتکار جالبی دست زده اند. به اساس احصائیه ها چنین فهمیده شده که بیست فیصد واقعات ترا فیکی بعلمت ضعف دید را نندگان بو قوع می یابند لذا آنها آله ساخته اند که توسط آن قوه دید را ننده آژمایش میشود. در صورتیکه چشم راننده ضعیف باشد قبل از دادن لایسنس بوی او را نزد دکتور چشم می فرستند.

در عکس شما هده میکنید که یکی از افراد ترافیک با آله مذکور چشم را ننده ایرا معاینه میکند.

نقاشی و نقاشان شوقی

درین اواخر میتروی نیو رک بیک نما یشگاه رسامی متحرک مبدل شده است. در ابتدا بروی میترو ها بعضی نام ها و آدرس ها رامی نوشتند، تد ریجا بروی در و دیوار مترو ها نوشتن نام ها با رنگ و بعداً یگان رسم و تصاویر هم کشیده شد. پو لیس امریکا بر ای جلوگیری ازینکار ده ملیون دالر راجهت توقیف و مجازات اشخاصی



که بروی میترورسم میکنند اختصاص داده ولی موفق نشده است ازین عمل بصورت کلی جلوگیری کند. تقریباً سه بر چهار حصه واگون ها بر از رسم و نقاشی است که بعضی آن خیلی جالب است و از طرف متخصصین رسم قدر شده است و حتی اعلان کرده اند که رسامان مذکور تابلو های خود را بروی کاغذ رسم کنند و برای نما یشگاه بیاورند. معلوم گردیده است که اینکار بیشتر از طرف سیاه پوستان صورت میگردد.

کلکسیون عجیب



درین اواخر کلکسیونر های امریکا یی

علاقه عجیبی به جمع آوری لباس ها و اسلحه عساکر فاشیست آلمان نازی داده اند. آنها در حدود دویملیون دالر را برای خرید و مدال ها اسلحه و لباس های فاشیست اختصاص دادند. طبعاً لباس های اشخاص مهم نازی را به قیمت گزافی خریداری نمودند.

در عکس یکی از میلیونرین امریکایی دمن دگلاس برتون را در میان کلکسیون آلات و لباس های نازی مشاهده میکنید که در اردوی مارشال رومل بهریت آورده است.

سبازره با بیسوادی

بغاطر تجلیل مجادله موفقیت آمیز در کوبا میتنگ بزرگی در جاده ((انقلاب)) هاوانا تشکیل شد. میتنگ کنندگان قلم های بزرگ پنبه را بعنوان سمبول مبارزه با بیسوادی باخود حمل میکردند. در سال ۱۹۶۱ و قتیکه اولین اجتماع بر علیه بیسوادی بر پا شد ۹۸۰ هزار نفر (۲۳ فیصد مردم) بیسواد بودند. تعداد سی و پنج هزار مهندس انجینیر و معلم و صد هزار معصل و سیزده هزار کارگر دست اتفاق بهم داده در ظرف یک سال هفتصد هزار نفر بیسواد را باسواد ساختند.



بخطاخر حمایه نژاد اسپ های و حشی



به اساس نظریات باستان شناسان ساردنیای ایتالیا یک نوع اسپ و حشی مخصوصی که در

ارتفاعات ساردنیا وجود دارد از بقایای نژاد اسپ هائی است که در اعصار قدیم نیز در همین منطقه

وجود داشته است. گوشت این اسپ ها که خیلی لذیذ است بشدت مورد استفاده قرار گرفته و زیاد شکار میشود.

آنها شکایت کرده اند که اگر جلوشکار این نوع اسپ ها گرفته نشود تا چند ماه دیگر نسل آن بکلی از بین میرود.

در عکس شما هده میکنید که چگونه یک کره است و حشی مذکور شکار شده است.

تهیه، ترجمه و تلخیص: زلمی نورانی

سگی از جنس

ترانگ:

نوشته: عزیز نسین

شوهرش سعی کرده بود این بلاها را
بتوئی دفع کند مثلاً یکبار همه آنها را
بوسیله یک موتر کرایه بجای دوری
برده رها کرده بود و در عین حال از
تصور حال آینده آنها چشمانش
اشک آلود گردیده دلش آب شده
بود. شب سگی یله گرد و چوچه هایش
را در خواب دیده مکر را نسبت
به ظلمی که در حق آنان روا داشته
بود، دچار کابوس گردید ولی صبح
همینکه از جا بلند شده نظری
به حویلی افکند، سگ یله گرد و چوچه
هایش آنجا گردش میکردند. حال
چه باید بکند؟ مگر میتواندست دیده
و دانسته آن حیوانات بیچاره و بی پناه
را بکشد؟

در انجام خطاب بمن گفت:
- از شما يك خواهش بزرگ
دارم.

- استغفر الله امر بفر ما نید.
او هم مثل شوهرش ابراز داشت
که فقط من میتوانم يك راه حل خوب
برای این ها پیدا کنم. گفتم:

- از کجا اطمینان دارید که این
کار از عهده من ساخته است؟ من
تا هنوز در زندگی مواجه به اموری که
بارف و جوع سگها ارتباط بگیرد،
نشده ام.

معذلك چاره را که بخاطر من رسیده
بود باوی در میان نهادم:

- شما در اینجا در اجتماع
بزرگی بسر می برید. در میان اشخاص
معروف و بعضی خارجی هائی که
باشما رفت و آمد دارند، دوستان
زیادی هم دارید. نمیشود سگها را
بيك يك آنان تقسیم کنید.

- آه، خیال می کنید این موضوع را
فکر نکرده ام؟ از تمام دوستها
و آشنایان که داشتیم خواهش کردم
التماس نمودم ولی هیچکدام حاضر
به بردن یکی از آنها نشدند.

ناچار شدم بخاطر بهبود بخشیدن
مناسبات این زن و شوهر که خیلی
دوستان داشتم، برای گم کردن
سگها بیشتر فکر کنم تا راه حلی
پیدا شود.

فردا شب آن در نمایندگی ما
دعوت بزرگی بود و از طبقات مختلف
و برجسته اجتماع مهمانان فرا
خوانده شده بودند. وقتی مرا یکی
از تجار بزرگ معرفی میکردند به او
خیلی صمیمیت نشان دادم. ضمن
صحبت موضوع را بسوی سگها

در آنجا به بیند چه خواهد شد؟
گویا دوست من بدین ترتیب
دچار ناراحتی بیشتری گردید. ولی
زنش راه حلی به او پیشنهاد کرد
بدینمعنی که چه میشود سگ بی پناه
و چوچه هایش را بداخل محوطه
نمایند گمی بگیرند. دوست من گفت
که زچار بود باین پیشنهاد زنش
موافقت کند زیرا در داخل بودن آنها
بهر صورت بهتر از مدخل نمایندگی
بود.

بعد از گذشتن یکماه چوچه ها که
اینک راه افتاده و بامادر شان شوخی
و بازی میکردند، باغچه زیبای گلی
را که خیلی هم مورد علاقه دوست من
بود، تارومار کردند و برگی را
بی آسیب نگذاشتند. بعد گذشتن
چند ماه سگ ماده و یله گرد بار دیگر
حامله شد و اینور تبه ۹ چوچه بدنی
آورد ... در انجام نماینده بمن گفت:

- خیلی سر وقت آمدی.
برسیدم:

- یعنی چطور؟
- فقط تو میتوانی چاره این کار را
بیدا کنی. دیگر در خانه ما نور و نمکی
نمانده است و من سرسام شده ام
چه کنم؟ فعلاً در باغچه ۱۷ سگ
یله گرد زندگی میکنند. گلیم گل و سبزه
و غیره کاملاً بر چیده شده. آیا فکر
میکنی اگر این ۱۷ بین خود به زاد
و ولد آغاز کنند چه بروز من خواهد
آمد؟ حتماً دیوانه خواهم شد.

همسر او هم وقتی با او تنها شدم
این بحث را بمیان کشید. شوهرش
را حق بجانب میدانست خودش هم
از آن لطف بی حساب در مورد آن
سگ یله گرد اکنون پشیمان بود ولی
کار از کار گذشته بود. بدون اطلاع

ولی همسر او هر شام و صبح از
در نمایندگی بیرون آمده باین سگ
غذا و آب میداد و او را نوازش میکرد.
آن سگ بتیازه هم که میدانست
همسر او دل رحم دارد، صبح تا شام
در مدخل عمارت می خوابید و غذای
خوب و شکم سیر را از دست خانم
دریافت میداشت. بسیار وقتها
اتفاق می افتاد که همسر من از شدت
دلسوزی نیمه های شب از بستر
بلند شده ازین سگ یله گرد خبر
میکرفت و نان و آبی در محضر او قرار
میداد. هر گز اتفاق نمی افتاد که این
کار را به خدمتکار یا دربان محول
کند. مگر اینقدر هم حیوان دوستی
شده میتواندست؟ ولی زن او کار را
ازین هم بالاتر برده بود زیرا هر روز
دستکش پلاستیکی بوشیدم بعد اوای
سگ می برداخت و بدن کثیف
و مجروح او را با آب و صابون شستشو
میداد. سگ یله گرد در اثر این مراقبت
و خیر گیری و غذای خوب روز بروز
چاق تر و چاق تر شده
و رفت بحدی شکم
او بزرگ شد که سه وزن جنه اصلی
او را بخود گرفته بسود و وقتی راه
میرفت شکمش بزمین کشیده میشد
دوست من فکر کرد موقعی که این
سگ بچه های خود را بدنی بیاورد
شاید راهی برای نجات او پیدا
شود ولی قضیه بعد از وضع حمل
سگ که حقیقت چوچه بدنی آورده
بود تغییری نکرد و بدتر شد زیرا
سگ بعد از آن روز با چوچه هایش
در برابر مدخل نمایندگی می نشست
حال اگر ملاقات کنندگان رسمی
بیایند یا در شبهای ضیافت افراد
صاحب مقام و رتبه آمده آن گروه را

لازم بود در یکی از پایتخت های
کشوری در شرق میانه دو هفته بمانم.
آنجا برای یک هفته کار داشتم و یک هفته
را هم مهمان یکی از دوستان قدیم
که در آنجا عهده دار نمایندگی سیاسی
ما بود، بودم. در دو روز اولی که
با گرفتار بهای کنفرانس سر دچار
بودم، فرصت آنرا نیافتم که بدیدار
دوستم بروم. خانم دوستم شب روز
شوم به هتل محل اقامت من تلیفون
کشیده گفت که فردا دنبال من آمده
ما را با خود بمنزل شان خواهند برد
زن و شوهر هر دو از دوستان بسیار
قدیمی من بودند. وقتی بمنزل شان
رفتم و چند دقیقه بی گذشت چنان
بظانم آمد که روابط زن و شوهر قدری
سرد است.

البته لازم نبود من در این مورد
سوالی بکنم زیرا فکر میکردم چون
دوستم با من زیاد خود مانی است،
سر فرصت موضوع را بمن خواهد
گفت. همینطور هم شد. وی گفت:
خانم من هر نوع حیوانی را دوست
میدارد و او البته ازین حس همسرش
کاملاً باخبر بود و اعتراضی نداشت.
بعلاوه چون اطفالی نداشتند علاقه

زنش را به حیوانات اهلی خیلی
طبیعی میدانست. عمارت نمایندگی
از گربه ها، سگها و اقسام پرندگان
پر بود. دوست من خیلی بخوبی این
وضع را تحمل میکرد. اما روزها
ملفت شد که زنش به يك سگ
یله گرد که در مدخل عمارت می نشست
علاقه مند شده است. آنهم سگی که
پرستش به استخوان چسبیده،
قیرغها بیرون آمده، سراپا مجروح
و کثیف.

تامن بنام شما ازواين خواهش را بکنم .
 هر دو به سوي نماينده ماحرکت کرديم . درآنموقع نماينده ما بانماينده کشور ديگری در حال صحبت بود .
 پيش رفتم :
 - معذرت می خواهم صحبت شمارا اخلاص میکنم . می خواستم بنام جناب کونسول از شما خواهشی بکنم . ايشان به سگهایي که از نژاد ترانک باشد خیلی علاقمنداند . آیا شما ميتوانيد يکی از سگهای تانرا به ايشان واگذار کنید ؟
 کونسول افزود :
 - تنها ماده آنرا خواهش میکنم بدون نرولی کاش يك جفت می بود . دوست من جواب داد :
 بقیه در صفحه ۶۲



کشانیديم و شروع بشمردن بهترین نژاد سگها کردم . در حقیقت من راجع به سگها و نژاد بهتر یا برتر معلومات چندانی نداشتم اما مخا طب من در هر حال کمتر از من به این بحث وارد بود . گفتم :
 - البته ميدانيد که بهترین جنس سگ همان سگهایي از نژاد ترانک است .
 تاجر جواب داد :
 - آری . ولی چه حیف که اینجاها سگی از آن نژاد پیدا نمیشود .
 - گفتم درست است و این از آن جهت است که سگهای نژاد ترانک بخلاف سایر همجنسان خود کمتر زاذ و ولد دارند و نسل گیری از آنها خیلی دشوار است .
 کم کم علاقه مخاطبیم به سگ ترانک زیاد میشد و منم با استفاده از بی خبری طرف از سگهای نژاد ترانک يك کتاب توصیف کردم :
 - واو گفتم : واقعاً انسان اگر میخواهد سگی در خانه داشته باشد نباید از جنس ترانک بگذرد .
 گفتم :
 - نماينده ما يك قلابه ازین نوع سگ دارد .
 چون شما را خیلی دوست دارد اگر از او خواهش کنید آنرا بشما خواهد داد . البته نه به دیگری فقط برای شما ممکن است این خواهش را بر آورده سازد .
 بعد به پناه ای از او جدا شده بسراغ خانم نماينده رفتم و گفتم :
 - تمام شد . یکی از هفده سگ تان بمسافرت می رود .
 خانم اظهار داشت :
 - پناه برخدا . مشکل است از سر اینها باین زودی خلاص شویم زیرا باز هم حامله است و می ترسم این دفعه یازده چوچه بدنیا بیاورد .
 درینوقت تاجر معروف را دیدم که بانماينده ما صحبت میکند و از او خواهش میکند سگ نوع ترانک خود را به او بدهد . نماينده با تعجب پرسید :
 - چه گفتید ؟ سگی از نژاد ترانک ؟
 من فوراً داخل صحبت شدم :
 - هیچ پنهانش نکن . ايشان میدانند که تو ازین نوع سگ زیاد داری . یکی را به ايشان تقدیم کن ، بمن گفتند که خیلی ممنون خواهند

دردل گفتم آنچه تصادف خوبی ! برای اینکه منم هر گز پایم به اسپانیا نرسیده بود . شروع به دادن معلومات گوناگون راجع به اسپانیا کردم و به کونسول در وصف زیباییها پیداوار و غیره آن داد سخن دادم و بعد گفتم :

- در اسپانیا آنچه بیش از هر چیز دیگر مرا به حیرت افکند سگی بود از نژاد ترانک . البته شما که این نوع سگ رامی شناسید ؟
 - ندیده ام ولی نامش بگو شم آشناست .

- یقیناً شنیده اید . يك جنس مشهور سگ است اینکه آنرا ندیده اید هم بسیار طبیعی است . زیرا ترانک از جنس سگهایي است که خیلی کم چوچه می آورد و آنهم از یکی دو قلابه بیشتر نمی باشد . اسپانیا در حال حاضر از مدرک فروش این سگها عاید سرشاری دارد .
 - لیلام می کنند ؟
 - نه ، فقط به توریستها می فروشند از هر سه نفر توریستی که به اسپانیا سفر میکنند یک نفر از آنها بزرگمت موفق به خریداری یکی ازین نوع سگها می شود . این بدلیل آنست که اسپانویها ماده آنرا نمی فروشند تا در خارج کشور از آن نسلگیری نشود . يك ترانک نر بین ۲ تا پنجصد دالر قیمت دارد . البته گاهی تا یک هزار هم بالا می رود . برای جلوگیری از فروش سگهای ماده از جنس ترانک اسپانویها حتی قانون خاصی وضع کرده اند و فروشنده را به سختی مجازات میکنند .

کونسول گفت :
 - نر آن تنها بچه درد می خورد ؟
 باید حتماً ماده آنرا نیز بدست آورد .
 - نماينده ما در اینجا يك جفت ماده آنرا دارد نمیدانم اگر از او خواهش کنیم یکی را برای شما خواهد داد یا خیر ؟ بفرمائید برویم

کونسول گفت :
 - نر آن تنها بچه درد می خورد ؟
 باید حتماً ماده آنرا نیز بدست آورد .
 - نماينده ما در اینجا يك جفت ماده آنرا دارد نمیدانم اگر از او خواهش کنیم یکی را برای شما خواهد داد یا خیر ؟ بفرمائید برویم

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند در باره تقویم و تاریخ

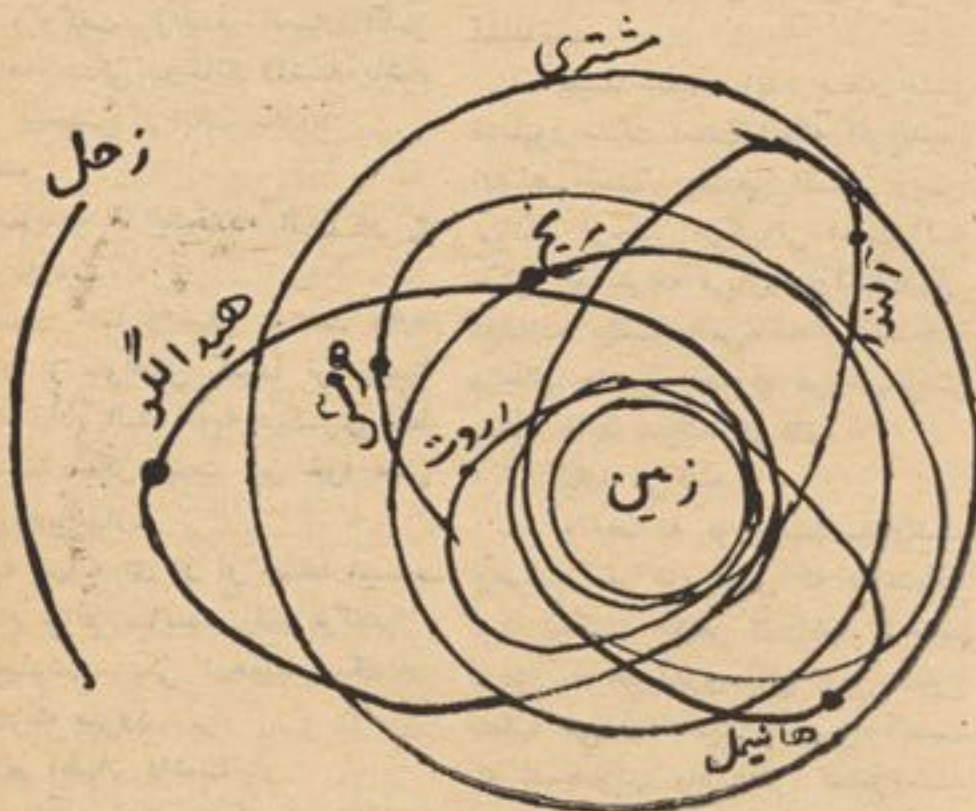
مشمتری یا آفتاب کوچک

در میان سیارات منظومه شمسی مشتری از همه بزرگتر است ، قطر آن یازده برابر قطر زمین و حجم آن ۱۲۹۵ برابر حجم زمین است . وزن آن نیز ۳۱۷ برابر وزن کره زمین میباشد فاصله متوسط آن از آفتاب در حدود ۷۷۷ میلیون کیلو متر است و در هر ۱۲ سال یا به سنجش دقیق تر در هر یازده سال و ۳۱۵ روز زمین ، یکبار به دور آفتاب گردش میکند بعبارت دیگر هر یک از بروج دوازده گانه را در مدت تقریباً یک سال ماطی مینماید ولی حرکت وضعی آن فقط مدت نه ساعت و پنجاه دقیقه را در بر میگیرد و به همین سبب در قطبین آن فرورفتگی بسیاری وجود دارد .

مشتری بعد از زهره درخشان ترین سیارات بشمار میرود و نور آن سفید و ثابت است و اگر باتلسکوپ بان نگاه کنیم در سطح آن ابرهای سفید و لکه سرخ رنگی را خواهیم دید که بقعیده حیات دانهای امروزه ابرهای مذکور از متان که چیز- یست شبیه گاز معادن ذغال و بخار امونیاک تشکیل یافته و لکه سرخ مزبور که طولش را در حدود پنجاه هزار کیلو متر تخمین زده اند ، از امونیاک در حال انجماد بوجود آمده است و عجیبتر اینکه این لکه سرخ گاهی دیده میشود و گاهی از نظر پنهان است ، مثلاً در سال



مشتری



مدار آستروئید ها در فضای بین مریخ و مشتری

اینکه از مریخ و مشتری تا اندازه ای یاد شده است ، بد نیست که از یک سلسله سیارات کوچک که در فضای وسیع بین مدار مریخ و مدار مشتری وجود دارند ، و تعداد آنها زیاد است یاد کنیم .

درین فضای وسیع که بقول قدما بین فلک مریخ و فلک مشتری می- باشد ، عده زیادی ستاره کوچک وجود دارد که همه آنها با فواصل مختلف و روی مدارهای مختلف گرداگرد آفتاب گردش میکنند و چون ستارگان موصوف کوچکند ، آنها را آستروئید یعنی شبه ستاره و یا پلانیتهو یعنی ژونون

کشف شده که جمله ۱۲ قمر می شود و باستثنای چهار قمر اول برای دیدن بقیه باید از تلسکوپ استفاده کرد . در میان این ۱۲ قمر ، چهار قمر دارای خصوصیت ممتازی هستند با این معنی که ، بخلاف هشت قمر دیگر که در جهت مستقیم و عادی حرکت می کنند ، این چهار قمر در جهت معکوس گردش مینمایند و آنها عبارتند از قمر هشتم ، قمر نهم ، قمر یازدهم و قمر دوازدهم .

سیارات کوچک

قبل از اینکه بسراغ بقیه سیارات بزرگ برویم ، بمناسبت

۱۹۱۶ بکلی نامریی بود ، در ۱۹۲۰ بوضوح دیده میشد ، در ۱۹۲۳ باز ضعیف بنظر میرسید ، در ۱۹۲۷ با وضوح کامل دیده میشد در ۱۹۳۷ نیز بخوبی دیده میشد ، اما در ۱۹۳۸ قطعاً دیده نمیشد .

درجه حرارت :

درجه حرارت در سطح مشتری را تا چندی قبل بسیار زیاد تصور می کردند ولی تحقیقات بعدی نشان داد که حرارت متوسط سطح مشتری به ۱۰۰ درجه سانتی گراد زیر صفر هم نمیرسد و ظاهراً باید چنین باشد زیرا نور و حرارتی که مشتری از آفتاب میگیرد ۲۷ بار کمتر از نور و حرارتی است که زمین از آفتاب کسب می کند .

اقمار مشتری :

مشتری ۱۲ قمر دارد که گرداگرد آن میچرخند و در حقیقت منظومه کاملی را با خود آن تشکیل میدهند چهار قمر آن که هم بزرگ و هم نورانی میباشد و با دور بین های عادی دیده میشوند و در سالهای (۱۶۰۹ - ۱۶۱۰) توسط گالیله ستاره شناس بزرگ ایتالیا یکی کشف شده اند در سال ۱۸۹۲ پنجمین قمر مشتری توسط « بار نارد » کشف شد و این قمر نزدیکترین اقمار به مشتری است و فاصله بین آن با مشتری دو و نیم برابر شعاع مشتری یعنی تقریباً ۳۵۰۰۰۰ کیلو متر در سالهای ۱۹۰۴ - ۱۹۰۵ دو قمر دیگر مشتری توسط « پر این » کشف شده و بعد از آن تا امروز پنج قمر دیگر

فرهنگ اصطلاحات نجومی

ازین پس در هر شما ره ، چند اصطلاح از جمله اصطلاحات مربوط به هیات و نجوم ، بخصوص اصطلاحاتی که در ادبیات منظوم و منثور ما آمده است ، با شرح مختصری که برای فهم معنی آن سودمند باشد (و در صورت لزوم با شواهدی از نظم و نثر) می آوریم امید است که مطالعه و یادداشت این اصطلاحات برای دوستان علم و ادب خالی از فایده نباشد .

آب:

نام ماه یازدهم از سال قدیم سریانی که نزد منجمان به رو می مشهور است و نام ماه هشتم از سال مرسوم سریانی که آن نیز به رومی شهرت یافته و فعلاً در بعضی از ممالک عربی معمول است و مطابق بامام (اگست) میباشد و تعداد ایام آن ۳۱ روز است .

اقیر الدین اخیسکتی گوید :

بسوزد به شب خر من ماه را سموم نهیب تو در ماه آب انوری گوید:

ساحت آفاق را اکتون که فراش صبا

ازخزیران فرش گستر د از تموز و آب بخ.

آب:

نام ماه یازدهم از سال قومی یهود و ماه پنجم از سال دیوانی ایشان ، این ماه را (اوب) نیز تلفظ میکنند و تعداد ایام آن ۳۰ روز است .

آباء علوی و آباء :

کنایه ادبی و فلسفی از افلاک و ستارگان است و در ادبیات ما بیشتر بمعنی سیارگان هفتگانه آمده است .

خاقانی گوید:

بمن نامشققند آباء علوی چو عیسی زان ابا کردم زآبا حکیم سنایی گوید :

مرجاه تو و قدرترا از سر معنی

آب و سطقسات غلامند و پرستار

آبان:

نام دری ماه هشتم از سال شمسی است که در عصر سامانیان و غزنویان و غوریان و سلجوقیان در افغانستان رایج بود و مطابق و برابر با برج عقرب است و تعداد ایام آن ۳۰ روز است .

حکیم سنایی غزنوی گوید:

گرم خونم چو آب در مر داد سرد آهم چو باد در آبان عنصری گوید:

زمیخ و نرم که بد روز روشن از مه تیر

چنان نمود که تازی شب از مه آبان

آبانروز:

روز دهم از ماه آبان (عقرب) مسعود سعد سلمان گوید :

آبانروز است و ماه آبان خرم گردان ز آب رزجان .

آبانگان :

همان آبانروز است .

ادامه دارد

کیلومتر و مدت گردش آنها بدور زحل از ۲۳ ساعت تا یک و نیم سال میباشد .

اورا نوس

اورانوس از جمله سیارگانی است که قدما نمی شناسید و در قرن هجدهم

بقیه در صفحه ۴۶

مسطح و نازکی احاطه شده است و این خصوصیتی است که هیچیک از سیارات ندارند .

حلقه زحل عبارتست از سه قسمت : حلقه خارجی ، حلقه وسطی و حلقه داخلی که حلقه وسطی در خشنا نترین و حلقه داخلی ضعیفترین آنها بشمار می رود ، بین حلقه خارجی و حلقه وسطی فضایی خالی وجود دارد که عرضش تا ۳۰۰۰ کیلومتر می رسد .

این حلقه ها در زمانهای مختلف بحالات مختلف دیده میشوند و گاهی اصلاً دیده نمیشوند زحل ۷۶۰ برابر حجم زمین ، حجم دارد و وزن آن ۹۵ برابر وزن زمین است فاصله اش از آفتاب تقریباً ۱۵۰۰ میلیون کیلومتر است ، حرکت آن بدور آفتاب (حرکت انتقالی) مدت

۲۹ سال و ۱۶۷ روز است و حرکت وضعی آن بدور محور خود ۱۰ ساعت و ۱۴ دقیقه و وقت را دربر میگیرد .

کره سبک وزن :

جرم مخصوص زحل یک هشتم جرم مخصوص زمین است یعنی سبکتر از آبست و بهمین سبب اگر دریایی را فرض کنیم که زحل در میان آن باشد این کره هرگز در آب فرو نمی رود و بالای آب خواهد ماند .

اقمار زحل:

زحل دارای ده قمر است ، اولین قمر آن در سال ۱۶۵۵ توسط دانشمندی بنام هو یگنس کشف شده و همین قمر در ماه دسمبر سال ۱۹۶۶ توسط ستاره شناس مشهور فرانسوی ادوین دلفوس

شبه سیاره نامیده اند و تا کنون بیشتر از دو هزار تا از آنها کشف شده است (اولین کشف آستروید در سال ۱۸۰۱ بود) .

مدار بعضی ازین ستاره ها گاهی از مرز مشتری یا مریخ تجاوز می کند و به زحل یا زمین نزدیک میشود فی المثل ستاره اروت که در سال ۱۸۹۸ توسط منجم آلمان (ویت) کشف شده است گاهی تا فاصله هفده میلیون و سه صد و پنجاه هزار کیلومتر بکره زمین نزدیک میشود که البته این فاصله در عالم ستارگان بسیار ناچیز است .

بزرگترین این ستاره ها سرس نام دارد و قطر آن از ۷۷۰ کیلومتر تجاوز نمیکند در میان آنها کرات بسیار کوچکی هم هست که قطر آنها از چند صد متر بیشتر نیست مثلاً قطر هر مس را که در سال ۱۹۳۷ کشف شده فقط ۹۰۰ متر برآورد کرده اند .

بعضی از هیات آنها ایمن ستارگان کوچک را بقایای ستارگان دنباله داری که از میان رفته اند ، میداند و برخی معتقدند که ستارگان دنباله دار از میان آنها پیدا میشوند و الله اعلم .

زحل ستاره حلقه دار

تا سال ۱۷۸۱ زحل را آخرین سیاره منظومه شمسی میدانستند ولی این پندار را در آن سال موسیقی دانی بنام ویلیام هرشل با کشف اورا نوس برهم زد زحل بعد از مشتری بزرگترین سیاره بشمار میرود . این سیاره ستاره ایست زرد رنگ که با حلقه



زحل و حلقه زیبایش

فکاهیات صفحه مقابل را همکار
ما احمد غوث زلمی فرستاده است.

گدازگاه تبسمو

فانتزی

ترجمه: ذال

دوش بانیکر کوتاه



داشت. وقتی کلاه را از سرم دور کردم فوراً احساس سردی کردم باد سردی می وزید. باز هم مصروف يك مقاله دیگر شدم از مطالعه این مقاله نیز در یافتم که دویدن بانیکر کوتاه برای صحت فوق العاده مفید است. مخصوصاً اگر تمام مقررات ورزشی در آن مراعات گردد نیز دویدن، آهسته دویدن و باز تیز و باز آهسته شدن مخصوصاً اگر در وقت دویدن دست ها را طوری قرار دهیم که مفید واقع شده و تمام امراض را از بدنم بکلی دور کردم از زیر کمی ویریا ن «ادویه راحت» ساختن اعصاب است «خوردن و لباس سپورتی ام را خواستم از بدنه دور کنم و باز ادامه دادم به مطالعه کتابی که در دستم بود و آنهم در مورد سپورت مطالبی داشت.

درین کتاب نوشته شده بود که دویدن بانیکر کوتاه بهترین راه وقایه صحت از امراض است، مخصوصاً اگر بدانم که چه چیزها در آن در درجه اول دارای اهمیت است مثلاً نبض

درست کردم. در همین لحظه مصروف قسمت دیگر يك مقاله شدم. در آن تشریح شده بود که دویدن بانیکر-کوتاه يك عملی است که تکرار لازم ندارد، مخصوصاً اگر فاصله مدت نظر نباشد و دویدن پنج دقیقه که به صورت تدریجی مدت آن زیاد شده برود و مخصوصاً باین خصوصیت

که باید دست هایم را طوری قرار دهیم که مفید واقع شده و تمام امراض را از بدنم دور کند باز با يك احساس جوانی شانه هایم را چپ و راست نمودم و شروع به يك مقاله دیگر نمودم و دانستم که دویدن بانیکر کوتاه يك کار خیلی فوق العاده است. مخصوصاً اگر آنقدر بدوم که عرق کنم، مهم نیست تا چه اندازه و فاصله. مهم عرق کردن است.

خاصیت باین خصوصیت که دست هایم را طوری به کمر قرار دهیم تا مفید واقع شده و تمام امراض را از بدنم دور سازد.

کلاه پشمی ام را از سرم دور کردم. کلاه يك پو يك قشنگ نیز

کوتاه بود و خیلی بان مصروف شدم و بعد از مطالعه آن باز هم در یافتم که دویدن بانیکر يك سپورتی است که حاجت به تکرار و ادامه نداشته و يك مرتبه هم اگر اجرا شود بالای صحت تأثیر زیادی بجا می گذارد مخصوصاً اگر در باره فاصله دوش هیچ فکر نشود و پنج دقیقه آنرا ادامه داده و با تدریج مدت و فاصله را در وقت دوش طوری بگیریم که تمام امراض را از بدنم دور کند. با غرور خاص و جوانانه شانه هایم را مانند ورزشکاران حرکت دادم و قسمت دیگر مقاله را خواندم و دانستم که دوش بانیکر يك کار خیلی مفید و فوق العاده است. مخصوصاً اگر درباره آن از همدست آن فکر نکنم و تا خوب عرق کنم باید بدوم. مهم نیست تا کدام حساب، يك دقیقه یا چندین دقیقه مهم آنست که عرق عرق شوم. مخصوصاً با این خصوصیت که باید دست هایم را طوری قرار دهیم که مفید واقع شد و تمام امراض را از بدنم دور کند در همان لحظه در حالیکه خود را خیلی با قدرت و جوان احساس می کردم و فکر می کردم من دیگر يك ورزشکار واقعی و بر خوردار از صحت کامل هستم دست هایم را به کلاه پشمی ام بردم و کلاه را بر سرم

تا بستان امسال تصمیم جدی گرفتم که از تمام رفقاء و دوستان و اهل خانه خود خود را جدا سازم. نمیخواهم ادعا کنم که تعداد این رفقاء و دوستان خیلی زیاد است، ولی هر قدر محدود هم فکر کنیم باز هم آنها همیشه زندگانی ام را مسموم ساخته اند.

بهر حال روز یکشنبه صبح وقت لباس سپورتی خود را با بوت ها و کلاه پشمی گرم و دستکش هایم پوشیده در زیر نور چراغ روی چوکی قرار گرفتم و شروع به مطالعه يك تعداد کتابهای سپورتی در باره سپورت دویدن نمودم.

من در چندین کتابی که در باره دوش مطالعه نمودم دریافتم که دوش بانیکر کوتاه خیلی عالی و مفید است. مخصوصاً اگر این دوش به فاصله پنجاه متر صورت گیرد و تدریجاً به فاصله آن افزایش داده شود. خاصیت اگر دست ها را در وقت دوش طوری بگیریم که تمام امراض را از بدنم دور کند.

بعد از مطالعه چندین جلد کتاب ضخیم و مجله های سپورتی در حالیکه باز هم کلاه پشمی ام را به سرم درست جا بجا نمودم مطلب تازه دیگری در يك کتاب یافتم که آنهم در باره سپورت دوش بانیکر-



« هم قیافه »

خانمی در خانه مصروف بافت بود که خدمه اش آمده گفت :
- يك خانمی آمده میخواهد شما را ببیند .
- چه قسم زن است ؟ زیباست ؟
- نخیر خانم عینا هم قیافه خود تان است .

« علاج »

شنیده ام پیری زن گرفت و در شب وصل فرار کرد از گرداب ازدواج و بگفت : «علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد»
نویسنده بی پول
مردی به یکی از ناشران کتب مراجعه کرد و گفت :
- يك كتاب مهم نوشته ام كه خیلی جالب است و حتما تمام نسخه های آن بفروشد خواه رسید :
ناشر پرسید :
- اسم کتابتان چیست ؟
گفت : چگونگی میتوان میلیو نر شد ؟
ناشر باز هم سوال کرد :
- پس چرا آنرا خودت چاپ نمی کنی ؟
جواب داد : از خاطر یکه پول چاپ آنرا ندارم :

آشنا بی

- مثل اینکه بنده صورت شما را يك جای دیگر هم دیده ام .
- نخیر اشتباه می کنید، صورت من همیشه همین جای بدنم بوده .



بدون شرح



بدون شرح

چتری

خیلی معتدلت میخواهم دو ست عزیز من آمدم تا همان چتری را که هفته گذشته برایت اما نت دادم برابم مسرد کنی .
اوه خیلی معتدلت میخواهم من آن چتری را به شخص دیگری امانت دادم مگر آنرا بسیار ضرورت داری ؟
خود من نه !
اما شخصی که آن چتری را برایم امانت داده بود نزد من آمده گفت :
صاحب چتری آمده تا چتری - امانتی را که برایش اما نت داده بودند به صاحبش بسپارد و لطفآ آنرا برابم بیاورید .
ارسالی فایزه فضلی

« مگر ماسنج »

مردی از بازار آهنگری گذر می کرد ، دید که آهنگری آب دهان بر سندان میریزد نزدیک رفته از آهنگری پرسید :
- چرا آب دهانت را بالای سندان میریزی .
- ازین سبب که از میزان حرارت سندان آگاه گردم .
مرد بخانه آمد و چون وقت نان بود زنش ظرفی پر از پلومقابلش گذاشت مرد بلا فاصله آب دهان بر آن افکند .
زن پرسید :
- مگر دیوانه شده ای مرد ؟ این چه کاری است که تو میکنی .
- من به سببی این کار را کردم که از میزان حرارت تش آگاه گردم .

خویش قوم

پسر جوانی در یکی از شفاخانه ها بستری بود ، یکروز دختر قشنگی که یکدسته گل در دست داشت به عیادت او رفت .
زن پیری در اطاق را بروی دختر زیبا باز کرد ، دختر که از برخورد با منم مادرش هستم .
پیر زن تکان خورده بود و از خجالت سرخ شده بود گفت :
- من خواهر او هستم .
پیرزن در حالیکه لبخند اسرار آمیزی میزد گفت :
- از آشنائی با شما خوشحالم منم مادرش هستم .

خوب ، آرامش روحی و غیره و مخصوصا اگر در وقت دویدن دست هایم را طوری در کمر قرار دهم که مفید واقع شده و تمام امراض را از بدنم دور کند .
بعد از مطالعه مقاله اول از همه تبصم را حساب کردم منظم بود ، آواز قلبم را شنیدم بصورت عموم راحت بنظر رسید ، به ساعت نگاه کردم ساعت وقت نان چاشت را نشان می داد ، آنگاه لباس سپورتی را از بدنم دور ساختم .
آن نیکر سفید اتو شده ام نمایان شد که خیلی به بدنم زیبا معلوم می شد ، بعد از آن در بسترتم رفتم و استراحت کردم و تا وقت نان شب بخواب رفتم .
شام يك دفعه احساس کردم که تمام مریضی ها بوجودم پیدا شده ، شانه هایم سو زنك می زد و تخت پشتم فقط بگوشتی سوراخ سوراخ شده و درد می کرد .
از وضع صبحی ام اینقدر برایم ثابت شد که امروز لازم نیست از این بیشتر خود را تکلیف دهم و تصمیم گرفتم که سر از روز آینده یعنی فردای همان روز حتما به صورت سیستماتیک و بدون گفتگو فکر کردن تمام چیزهایی را مطالعه کنم که در مورد دویدن بانیگر کوتاه نوشته شده است .

باید متذکر شوم که همسایه ام مرا متعجب می سازد باین معنی که از دو سال است بدون کدام آمادگی و مطالعات درباره سپورت و مخصوصا دویدن همه روزه در جاده پهلوی خانه مابدویدن می پردازد و نمیدانم که چرا مریض نمیشود در حالیکه من اینقدر آمادگی هم از نظر تنوری گرفتم و هنوز يك قدم هم ندویدم .
بودم و شدیداً مریض شدم .

مردی عصبانی

مرد مسنی که کلاه شیپو به سر ، عینك در چشم و عصا در دست داشت سوار یکی از موتر های سرویس شهری بود مرد عصبی خود را بالای شانه کلینر موتر گذاشته گفت :

- بچیم اینجا سیاه سنگ است .
- کلینر موتر سرویس خونسرد - انه جواب داد .
- نخیر ، قربان اینجا شانه نوکر تان است .

زوندون

دختر انسانو

از کتاب روانشناسی برای جوانان

رشد و یادگیری

نموی که از راه رشد حاصل میشود غیر از نموی است که از یادگیری نتیجه میشود. اگر مثالی درباره بدن آدمی بیاوریم میتوانیم بگوییم داشتن عضله و بازو امریست که به رشد مربوط است اما کوچکی یا بزرگی این عضله، که در نتیجه ورزش حاصل میشود به رشد مربوط نیست. داشتن مغز آماده و رسیدن را رشد مغز میخوانیم اما

تغییراتی که در اثر اکتسابات مادر مغز حاصل میشود به رشد مربوط نیست بلکه مربوط به عواقل موثر در مغز است. از آنچه گفته شد نباید چنین نتیجه گرفت که رشد برای یادگیری عامل موثر و مهمی نیست.

برعکس عامل بسیار مهمی است زیرا قبل از اینکه مغز و سلسله

اعصاب بتواند اثری را از خارج بپذیرند و در مقابل آن عکس العمل نمایند، باید به مرحله معینی از رشد رسیده باشند. در هفته های اول عمر خود چیزهای کمی می آموزیم و علت این امر اینست که هنوز رشد کافی نیافته ایم. هرچه کوشش کنید نمی توانید به کودک نو زاد راه رفتن یاد دهید ولی میتوانید به او یاد دهید که پستانک شیر را بجای پستانک بگذارد. به کودک یکساله هر چند باهوش باشد یاد دادن جدول ضرب امکان ندارد زیرا دستگاه عصبی او آمادگی لازم یعنی رشد کافی پیدا نکرده است.



مرد و زن جوانان

متصدی صفحه جوانان سلام!

امیدوارم که نامه یک جوان در ستون درد دلها نشر گردد. جوانیکه تازه ازدواج نموده و صرف ششماه از این ازدواج میگذرد در این مدت فضای آرام خانواده ام را هیچ چیزی بر هم نزده بود مگر از یکماه به اینطرف یکی از خواهرخوانده های همسر که در این روزها زیاده رفت و آمد میکند این آرامش را بر هم زده و بدترین چیزیکه برای زن و

شوهر محسوب میگردد و آنهم زن و شوهر هر یک صرف ششماه از ازدواج شان میگذرد حسادت بیجای همسر است. نمیدانم که آن دوست همسر چه چیزها در گوش خانم میگوید که این همه بی اعتماد شده است من بحیث یک شوهر کوشش میکنم که تمام وظایف انسانی خود را در رفت و آمد میگذرانم آرامش را بر هم زده و بدترین چیزیکه برای زن و

نامه های

دارید که شاید دیگر خواننده گان به آن علاقه و دلچسپی نشان دهند. امید داریم در آینده اشعاری انتخابی شما طوری باشد که به ذوق و علاقه خوانندگان دیگرما باشد به امید موفقیت شما.

پیغله فیهه از کارته چهار!

نامه شما که عنوانی مجله تحریر یافته بود به اداره مجله رسید از احساسات شما که در قسمت مجله دارید نهایت تشکریم. به امید همکاری های بیشتر شما.

میر من نفیسه از کارته پروان!

نامه شما که عنوانی مجله تحریر یافته بود به ما رسید. احساس شما واقعا قابل قدر است امید داریم که همه مادران این احساس را داشته باشند و فعلا تر بیه فرزندان

بنامی عبدالسمیع «شمیم»! نامه شما که تحت عنوان «جمهوریت یا روزنه امید» بود به ما رسید. این هم قسمتی از نامه شما: برقراری نظام جمهوری در کشور امید واری قوی برای برآورده شدن آرزو های دیرین کافه ملت افغان میسر گردیده و روز بروز این آرزو ها جنبه عملی پیدا میکند.

دریم جمهوری از همان بدو تشکیل تاکنون با متانت و عزم راسخ برای احیای پسمانی های کشور مجدداً مبارزه نموده و در این مورد به موفقیت های چشمگیری نایل آمده است.

بنامی امین الله!

شعر انتخابی شما به اداره مجله رسید. برادر عزیز باید خدمت شما بگویم که شما در قسمت انتخاب شعر ذوق بخصوص



هم تفریح و هم استراحت

کار کردن مداوم با لا خرم انسان
راخته ساخته و اگر استراحت و
تفریح نداشته باشد ممکن برای
انسان مریضی های عصبی و غیره
پیدا شود. از یترولا زم است که
هفته یکبار به استراحت و
پر برف زمستان به ورزش امکی
میباشد که شاید برای شما خالی
از دلچسپی نباشد. چنانچه در
مملکت یوگوسلاویا و دیگر ممالک
جوانان ازین ورزش که هم
استراحت و هم تفریح و در عین



تفریح به ردا زید تا ازیک طرف
باعث رفع خستگی شما گردیده و
ازجانبی هم برای شما یک نوع
استراحت محسوب گردد. پس
برای اینکه هم استراحت و
داشته باشید و هم تفریح
کنید باید ورزش را انتخاب نماید
که هر دو جنبه را در بر داشته
باشد. توصیه ما در این روزهای
زمان ورزش محسوب میگردد -
استفاده می نمایند. ممکن بعضی ها
اصلا به این ورزش آشنایی نداشته
باشند اما دیدن این ورزش یک
نوع لذت برای انسان دست میدهد
که خالی از فایده نخواهد بود.
در عکس شما علاقمندان این
ورزش را در مملکت یوگوسلاویا می
بینید که با دلچسپی یک روز
رخصتی خود را سپری می نمایند.

شاگردان ممتاز



نام: سید عبدالکریم
سن: ۱۵ ساله
صنف: نهم
درجه: اول نمبر
علاقه مند: به ورزش فوتبال
آرزو: میخواهم در آینده داکتر
طب شوم

معلومات تازه برای
جوانان



تلفون جدیدی برای
مکالمات دسته جمعی در مملکت
سوئیس بکار افتاده است. این
تلفون با هشت دکمه و یک دستگاه
که دارد میتواند در یک دقیقه
(۱۰۱) عمل گفت و شنود را اجرا
نماید بدون آنکه در کار آن سکتگی
وارد گردد.

بیجای همسر م زندگی رابه کام
من و خود تلخ ساخته و خود را -
بازیچه دست یک دوست نادان
خویش ساخته است.

از شما میخواهم که آیا برای
یک زن جوان و تحصیل کرده لازم
است که این همه حسود باشد در
حالی که جای برای حسادت هم باقی
نیست و میداند که من همیشه
برای او پاک بوده و هستم و لی کجا
آن گوش که بشنود. خلاصه در
این آواخرو زندگانی ما آنقدر تلخ
و بی مزه شده که برای شما چه عرض
کنم خواهش من بحیث یک جوان
اینست که این نامه من نشر گردد
تا خدا بخواند که همسر م ازین
لجاجت و حسادت دست بردارد.

(م.ن)

با احترام

رسیده

مهمترین وظیفه برای یک مدیر خانه محسوب
میکردد.

به امید موفقیت شما.

شباغلی محمد اکبر!

شعر شما که برای مجله فرستاده بودید
به اداره مجله رسید.

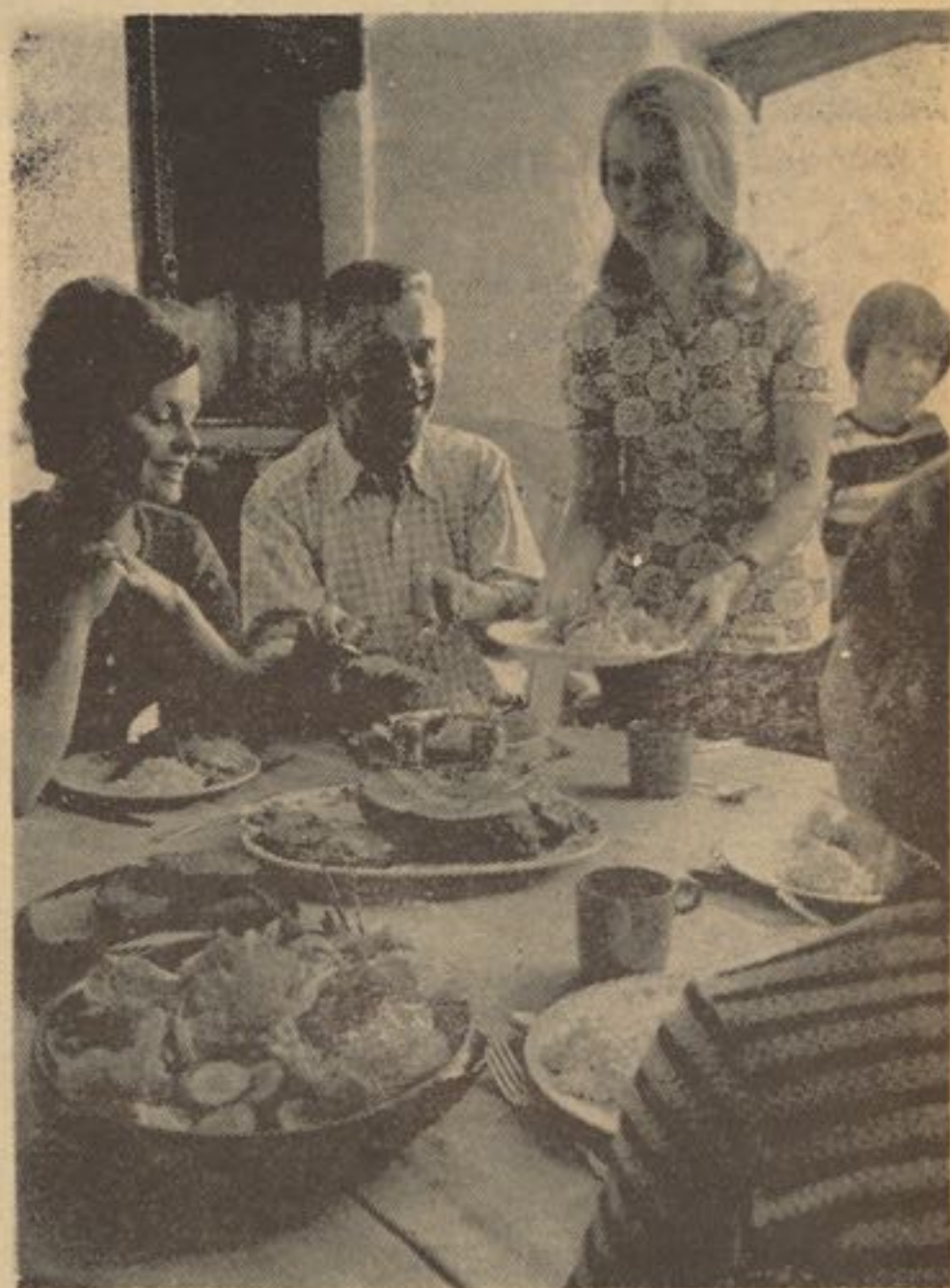
شما در نامه خود خواسته بودید که شعر
شما در صفحه گل برگها نشر شود. ما شعر
شمارا به متصدی آن سپردیم اطمینان داشته
باشید.

شباغلی محمد نسیم از ولایت لوگر!

وجیزه های انتخابی شما به اداره مجله
ژوندون رسید در وقت آن چاپ میگردد.
اطمینان داشته باشید.



نقش غذا در صحت



میگویند: «پدر مرض هر چه باشد، مادرش حتما غذای بد است». اینکه چقدر غذا در تندرستی تأثیر میکند امری است آشکار، پس در انتخاب غذا نباید فریب رنگ و بو و مزه را خورد. بلکه باید دید غذایی را که میخوردیم چه خواصی دارد و چه تأثیری در تندرستی ما میکند. زیرا بسیاری از غذاهای خوش مزه علاوه بر اینکه ماده غذا بیست ندارد، به تن زیان میرساند و چه بسا غذاهای پدمزه‌ای که سود فراوان می‌رساند، برای اینکه از لحاظ غذا بیست خوراک‌های غنی است، باید آنچه در آشپزخانه‌ها تهیه میشود با احتیاط به مصرف برسانیم. هر روز ما مقداری انرژی مصرف می‌کنیم و هر روز چندین هزار سلول از دست میدهیم برای جبران این تلفات باید غذای خوب و به اندازه‌ای که لازم است بخوریم و اگر نه تعادل وجود بهم می‌خورد و مریض می‌گردیم. حتی ممکن است سرمایه زندگی را از دست بدهیم.

باید هر روز مواظب باشیم چیزهایی را که میخوریم مضر نبوده شامل مواد لازمه باشد تا نسوج از مواد لازم بی بهره نماند و با یست بقیه در صفحه ۵۸

باهمسرتان همگام باشید

آیا شوهرتان شرایط لازم برای ارتقا را در خود بوجود آورده است؟ اگر برای ارتقا بمقام بالاتر آماده نیست پس چه راهی را برای آما- دگی خود انتخاب کرده است؟ و شما که همسر او هستید در این مورد چه تصمیمی دارید؟

عده مردانی که معلومات و دانش و شغل و مقام ۱۵ تا ۱۰ یا ۱۵ سال بعد شان را در ابتدای کار داشته باشند بسیار کم است. افراد باید معلومات لازمه را به تدریج که مراحل ترقی را می‌پیمایند هم از راه تجربه و هم از طریق شرکت در دوره‌های آموزشی مخصوص کورس‌های بعد از وقت فرا گیرند.

اگر مردان بزرگ و مختار عیس و عالیقدر هنگامیکه نانی بدست می‌آوردند و آسوده کنجی نشسته و می‌گفتند «ما را همین بس است» و در حین کار به تحصیل دانش و معلوماتی بیش از آنچه برای کار و حرفه روزانه شان لازم بود، همت نمی‌گمازند چه وقفه و رکود و زیانهای را تمدن بشری می‌با یستی تحمل کند؟



باید دید يك همسر مرد برای کمک به شوهرش در راه ادامه به تحصیل و علم و دانش وظیفه‌ای را می‌تواند انجام دهد. اصل مسلم این است که طرز رفتار زن تأثیر کثیری در کوششهای شوهرش، برای وصول بهر گونه ترقیات مورد نظر دارد.

مثلا موضوع تحصیل در کورس‌های بعد از وقت را بنظر آورید. مردی که چند روز بعد از وقت رسمی را در طی هفته صرف رفتن به کورس‌های بعد از وقت میکند بدون شک آرزو مند ترقی و تعالی فکری بقیه در صفحه ۵۸



زندگی خانوادگی اتحاد نفع‌سانی و روحی است

زن دا نشمندی معتقد است که زندگی خانوادگی يك اتحاد مادی نیست بلکه ادتحای است نفسانی و روحی. او میگوید:

که بی چنین موقعیتی می گشت به این هنر تشویق کنم. او بعد ها بقدری در این هنر ورزیده شد که خود را به مر حله در یافت جایزه های متعدد دنیز رساند. حال آنکه اگر ما به آن جا منتقل نشده بودیم چنین فرصتی در جای دیگر بدست نمی آوردیم.

بقیه در صفحه ۵۹



«من می توانم بیک طرفه العینسی اسباب سفر را ببندم و بگویم بفر مایید پسر کجا که میخواهید برویم زندگی کنیم من حاضریم افراد فامیل ما استنباط کرده اند که هیچ نقطه‌ای در دنیا وجود ندارد که به انسان مجال و فرصت فرا گرفتن تجربه و درسی راند هد، خوشی و سعادت را همه جا می توان یافت مشروط بر اینکه چشم ببیند و ذهن ادراک کند، مثلاً هنگامیکه در یکی از ولایات زندگی می کردیم اطلاع یافتیم که يك استاد آرت در آنجا درس نقاشی میدهد. برای ما فرصتی بود که همسر جوان خود را



زن مادامی که شوهر نکرده دارای پنج حس است ولی بمجرد اینکه شوهر کرد دارای حس ششم می شود.

(۱)

• • •

انتقام شیرین تر است، مخصوصاً برای زنان!

«لر دبا پرون»

• • •

زنان بوسیله قلب استدلال می کنند، نه بوسیله مغز.

«ماتیو آناند»

دو نمونه کورتی و بطلون از بهترین مود های امسال



تیم فوتبال اتحاد شوروی

بازی فوتبال در تمام نقاط دنیا میشود ولی هنوز این بازی در زیاد دارد ولی در کشور شوروی این بازی آنقدر پیشرفت نموده که تعداد تیم ها و میدان های این بازی بیشتر بوده و ورزشکاران زیادی در آن دسترسی دارند .



کشور شوروی ، در بازی های جهانی و مسابقات کشور های اروپایی موفقیت های نصیب شده است ولی به اثر حاضر نشدن در مسابقه با تیم چیلی از جمله تیم های اشتراک کنندگان جام جهانی خارج شده است



طلسم کوچک و تیم ملی فوتبال پیرو

تیم ملی فوتبال پیرو هر دفعه که در مسابقات بین المللی شرکت می کنند ، همراهشان ، يك طفل كوچك نیز در شروع مسابقه ، می باشند و این طفل كوچك بنام طلسم كوچك مسمی است كه درعكس بالا بایکی از پلیس های معروف پیرو در قبل از شروع یکی از مسابقات بزرگ دیده میشود .

تورنمنت باسکتبال در جمنازيوم پوهنتون کابل آغاز یافته است

تورنمنت باسکتبالی که چند روز قبل افتتاح گردید به منظور مشق و تمرین بیشتر و شناسائی هرچه بیشتر ورزشکاران ما به تکنیک های



جدید ورزشی بوده که در آن تیم های کلب های پوهنتون (فمک) ، ستور ، اباسین ، لیسه غازی و تیم های پیسکور و شوروی های مقیم کابل اشتراک دارند .

تورنمنت مذکور تا بتاریخ هفتم حمل سال آینده دوام داشته و همه روزه در جمنازيوم پوهنتون کابل جریان دارد .

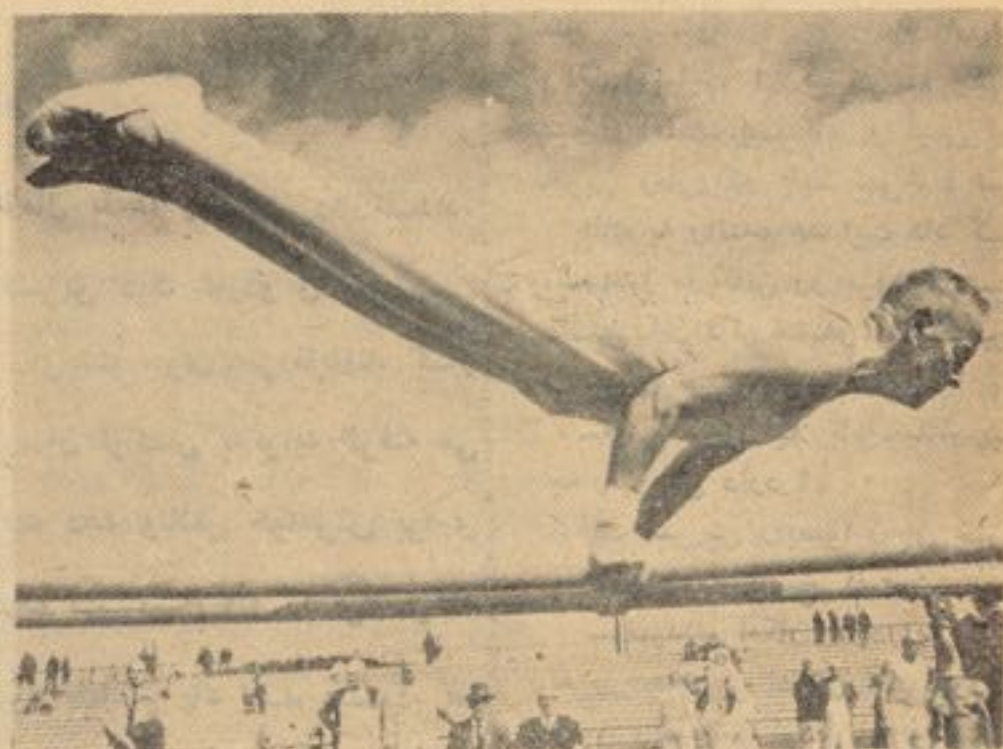
چهره ورزشی



کاپیتان تیم والیبال لیسه انصاری یکی از درخشان ترین چهره ورزش در لیسه انصاری بوده که به ورزش های مختلف علاقه زیاد دارد اما ورزش والیبال ، بیشتر مورد توجه وی بوده و در مسابقات والیبال مکتب شرکت می کند . وی که متعلم صنف «۱۲» دال آن لیسه است ، کپتان تیم والیبال مکتب خود بوده و عقیده دارد که ورزشکاران بایست دارای اخلاق ورزشی باشند .

اُلتلیک.

امروز ورزشکاران زیادی به ورزش اُلتلیک علاقه مند بوده در تورنمنت ها و بازیهای جهانی مسابقاتی درین رشته انجام میدهند.



در بازی اُلتلیک، پرتاب دسک، نیزه دویدن های مختلفه، جمناستیک، و خیز های دور و بلند و غیره میباشد که درین بازیها نه تنها جوانان بلکه اشخاص مسن علاقه داشته و بمشق و تمرین آن میپردازند، در عکس ورزشکار پیری دیده میشود که باعلاقمندی زیاد مانند دو ران جوانی دنبال ورزش را رها نکرده و شاید تادم مرگ به آن باوفا باقی بماند.

پنگ پانگ:

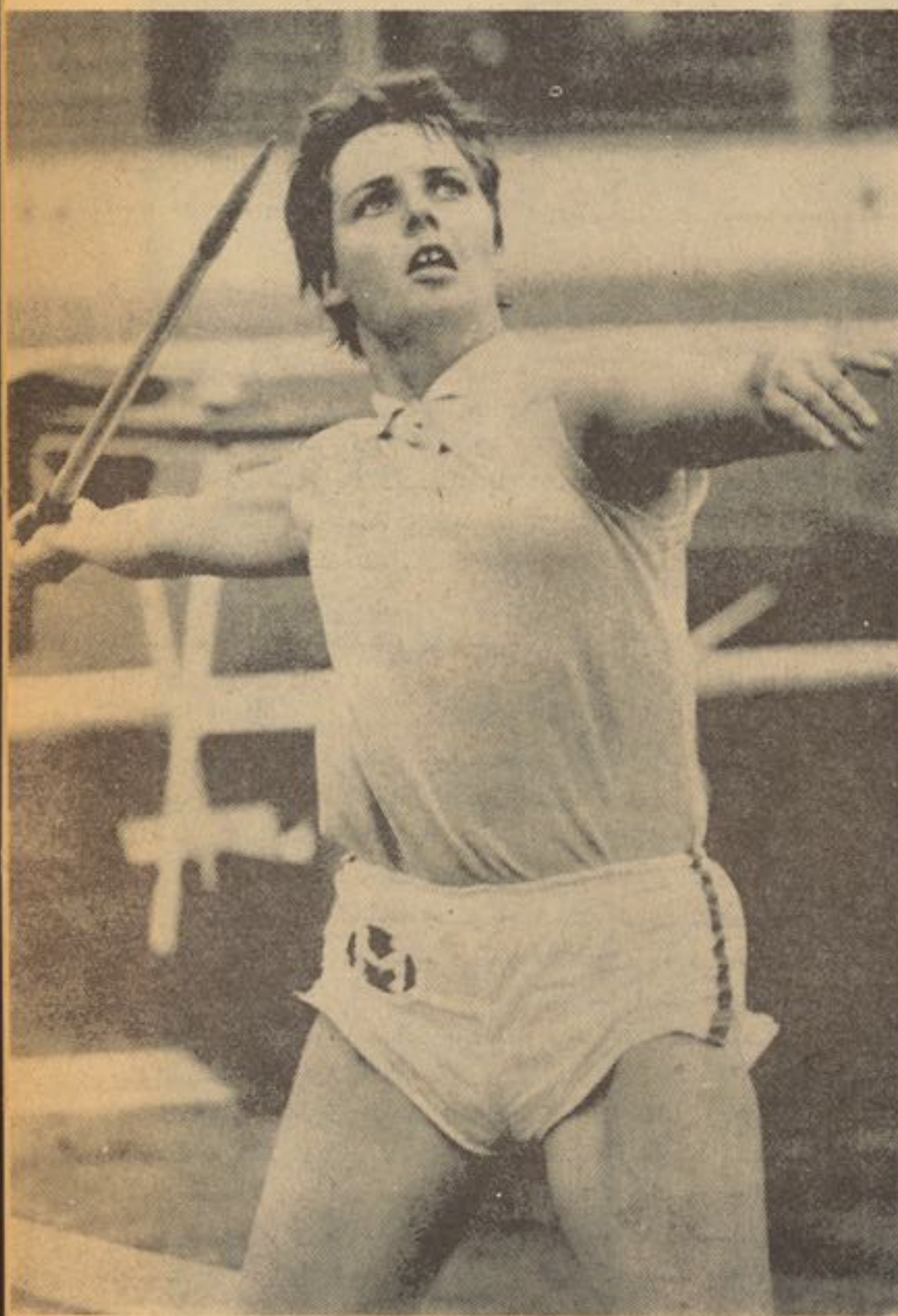
بازی پنگ پانگ که زنان و مردان به آن دلچسپی خاصی داشته و روز به روز به تعداد ورزشکاران آن افزوده ده میشود ولی هنوز این بازی در المپیک جهانی راه ندارد ولی با همین پیشرفت زیاد آن در این اواخر مخصوصا مسابقاتی که سال گذشته در کشور چین برگزار شده بود همه را بخود جلب نموده و شاید در آینده در جمله دیگر بازی های المپیک جهانی اشتراک کند.



نیزه

بازی نیزه نیز از جمله بازیهای اُلتلیک میباشد که از پیدایش آن آن دیرزمانی میگذرد، بازی نیزه وقتی بوجود آمده که آدم های اولیه بخاطر حفظ حیات به شکار پرداخته و از آن غذا برای خود تهیه میکردند و برای این منظور وسیله آن پرتاب نیزه بوده که تا امروز به صفت ورزش باقی مانده است.

ورزشکاران نیرومند این بازی پرتاب نیزه به فاصله های دور ریکارد های درین رشته قایم نموده و محافل ورزش را داغتر میسازند.



مردی با نقاب بقه

تاینگای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقه ها زندگی اش را از کف داد.
 الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب
 مایتلند پیر که مرد موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار
 میکند، به اثر تشویق لولا بسا نساوارتمان لوکس به کرایه گرفته می
 خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای
 ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترلا میکند
 دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما
 اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود

بیرون رفته وارد جنگل میشود !
 او سکوت کرده سرش را بعنوان
 شنیدن آوازی بیک سمت دور می
 دهد.
 صدای حرکت یک موتور بگوش
 میرسد این صدا نزد دیک و نزدیکتر
 شده بالاخره رویترو قسمت جلوی
 آنها نزدیک آمد و بسرعت خود
 افزود.
 یک لحظه بعد بسرعت برق از جلو
 آنها زد شد و آندو توانستند یگانه
 سر نشین آنها بشناسند.
 الک اظهار داشت : لعنت بسا
 شیطان خدام را بزند . الک کمتر
 به خود یادگری نفرین میفرستاد در
 همین لحظه دیک در ذهن تحلیل و
 فیصله نمود: شخصی که دیشب
 ایلا بنت با او در حاشیه جنگل دیده
 کسی جز ارسا مایتلند نبوده است.
 آنها نیم ساعت بعد تر در سکوت
 کامل از مقابل ویلای خالی که جسد
 گنتر از آنجا پیدا شده بود عبور
 کردند. دیک در حالیکه از تعاشی
 درو جو دش احساس مینمود دباخاطر
 آورد که جسد بیجان گنتر را از
 حوالی مورسپام بدست آورده -

الک سرش را شور داده گفت :
 «موضوع ریش ساختگی چطور ؟»
 تصور میکنم تازمانی با لدر اعتراف
 نکرده مشکل خواهد بود که بتوا نیم
 شهودی برای اثبات مجرمیت او
 در محکمه حاضر کنیم . الک پس
 از مکث مختصر در نهایت به حرفش را از
 سر گرفت «آنچه بمن مربوط میشود
 حاضریم که یک شب تمام را با بالدر

نگاه التماس آمیز وی با نگاه
 گاردون میواجه شد و گاردون با
 سر اشاره بی نمود .
 الک با خشم فراوان زنج خود را
 خاریده اظهار داشت :
 من طبیعتی دارم ماد موازل بنت
 که حرفهای شما را بطور قطع وبدون
 هیچگونه تردیدی می پذیرم .
 عینا همانگونه که بخود اعتماد
 دارم بشما هم اطمینان میکنم سپس
 به ساعت بند دستی اش دیده
 گفت :

«اما فکر میکنم بهتر است که ما
 حرکت کنیم و با لدر بیچاره را از
 آن دخمه معصیت بیرون آوریم .»
 جان بنت آنها را برای صرف
 ناشتای صبح دعوت کرد. دیک
 بصورت الک دید و در نگاهش حالت
 تمنا موجود بود.

الک هم دعوت پیر مرد را پذیرفت
 و اظهار داشت :
 « خوب برای بالدر آزاد شدن
 یک ساعت زود تر چندان ارزشی
 بخصوص ندارد .»
 در حالیکه ایلا سرگرم تهیه و
 تر تیب جای صبح بود دیک با
 گاردون در خیابان مقابل منزل
 بنت به قدم زدن پرداختند .
 دیک با حالت مجز و بی اظهار
 داشت : « من به صداقت و راستی
 ایلا بنت ایمان دارم .
 الک زیر لب غمغم کرد : «اطمینان
 کردن به دیگران یک صفت خوبست
 و گذشته ازین همه ماد موازل بنت از
 جمله خردترین اجزای این بازی
 اعصاب بشمار میرود و شاید از
 جمله پیچهای کو چنگ یک جرخ
 بزرگ باشد که بقه در تنظیم آن
 دست دارد :»

از محلی که آندو ایستاده بودند
 میتوانستند شروع راه وسط جنگل را
 که از شورهام به طرف الزهام امتداد
 مییافت به خوبی دید.

الک دوباره زیر لب غمغم کرد :
 «آنچه بیشتر برای من معما بی شده
 اینست که چرا ایلا نیمه شب دفعتا
 به بهانه گردش از اتاق خود ایش

لعنتی در سلولش بگذرانم تا از شر
 اونجات بیایم. او دست کم یک
 شیطان است. دستگاه پو لیس او را
 بخوبی و طوریکه باید نمی شناسد.
 الک به راننده هدایت داد که
 مستقیما به کائن رو برود ذهن
 دیک با افکار دگر مشغول بود
 و دفعتا پرسید :

«بنام خدا، لیلا با ما تیلند پیر
 چه ارتباطی دارد ؟»

الک سرش را بعنوان بی خبری
 تکان داد و در پاسخ گفت :

«نمیدانم امکان دارد ایلا بخاطر
 تقرر مجدد بر ادرش اصرار ورزیده
 باشد و تقاضا کرده تا رای بنت
 دوباره سرگوش برگردانده شود
 اما این مایتلند پیر کسی نیست که
 گرایش به این تقاضاها باشد و هم
 آنگنان ماجرا جویی نمیباشد که
 در نیمه شب برای مذاکره پیرامون
 بازگرداندن رای از بستر بیرون
 رود و یا اصلاح حاضر باشد او را
 دوباره در شرکت خود بپذیرد. اگر
 او جوانتر می بود، در انصورت این
 امکان وجود میداشت اما او که
 راستی عمرش را خورد و کافیه
 پیر شده است. و او چنان خشن بد
 طبیعت است که هرگز ارزشی برای رای
 قایل نبوده اچنانا اگر رای در حبس
 با مشقت محکوم شده به سنگ شکنی
 مشغول باشد یا پست یک میز نشسته
 کار شایسته ای انجام دهد این هر
 دو حالت او برای مایتلند پیر یک
 سان بشمار می رود .

موتور جلو دروازه ورودی دفتر
 پولیس توقف کرد و آنها از آن فرود
 آمدند . وقتی دیک و الک وارد دفتر
 شدند کاتب از جایش بر خاسته
 با تعجب به آنها نظر انداخت الک
 تو ضیح داد ما میخواهیم صرف بالدار
 را از سلول بیرون آوریم.

آن مرد با حیرت فراوان گفت بالدار
 من قطعا نمی دانستم که او نزد ما
 است !

من او را با هاگن در یک سلول
 انداخته ایم در قیافه مامور پو لیس



به اثر شنیدن این مطلب آثارگر فتکی پیدا شد و نگاه تندى به الك افكند بسیار عجیب است امن هیچ اطلاعى نداشتم كه او با لدا است يك خود ضابط گفت كه يك يله گرد دگر را هم در سلول هاكن مجبو س کرده است.

اینست كسى كه با لدر را در سلول هاكن انداخته است .
این مامور پو ليس هم ما ننند خردضابط د چار حيرت شده بود. او اظهار داشت: «كو چكتر ين اطلاعى نداشتم كه او با لدر است. از همین سبب آنها دير با هم صحبت كردند تا حدود ساعت يك حرفهای شان ادامه پیدا کرد.»

الك بارضایت خاطر پرسید: و صحبت شان تا حال ادا مـه دارد؟

— نی آقای انسپکتر، من يك لحظه پیش به سلول آنها نظر انداختم و حال آنها خوا بیده اند. شما بمن هدایت داده بودید كه آنها را آرام بگذ ارم.

دك و همراها نشی بد تبال زندانبان از دهلیز طولانی كه با كاشی سفید كارشده بود بیرون رفتند این د هلیز بطرف دروازه های بسیار تاریك و سیاه رنگ امتداد می یافت آنها تا دروازه رفتند كه در انتهای بیرون د هلیز قرار داشت. زندانبان دروازه سلول را باز كرد و الك داخل شد او به طرف بستر او لی رفته، روکش را پس زد.

ناكسى را كه زیر آن خوا بیده بود، ببیند .

بالدر را دید كه به پشت روی چپركت خوابیده بود و دهانش را با يك دستمال ابریشمی بسته بودند دستهای او را هم مثل پا هایش علاوه از دستبند با ریشمه یی محكم بسته بودند .
الك باعجله به بستر دو می نزدیک شده روکش را كنا رزد، چیزى جز بالش وجود نداشت و هاكن فرار کرده بود!

وقتى او بالدر را به اتاق د يك آوردند شراب كهنه به نوشش دادند تا اینکه رمقى تازه گرفت و آنگاه ماجرای خودش را بیان كرد (تصور میکنم در حوالی ساعت دو بود كه این اتفاق رخداد. من تمام

شب را با هاكن حرف زده بودم. اما فوراً متوجه شدم كه او مرا از همان لحظه اول ورو دبه سلولش شناخته بود كه پو ليس هستم او تمام ساعات سرشب را با من گرم گرفت اما آقای انسپکتر این من بودم كه بر خلاف از او فاصله می گرفتم و — محتاط رفتار كردم!

وقتى او دفعتاً در باره سا زمان بقیه هاشروع به حرف زدن كرد تصور نمودم كه شاید سو ظنش نسبت به من رفع شده باشد او به من قصه كرد كه در همین ا مشب یعنی شبى كه گذشت يك پیام را د یوى به تمام سران سا زمان بقیه بخش میشود و نگاه از من پرسید كه چرا میلز را ترور كردند اما من مطمئنم كه آن حرامزاده از همه جریا ن بدقت و شوق كامل اطلاع داشت . پس از ساعت يك شب با هم چندان حرف نزدیم و در ساعت ۱۵ كم دوشب در بستر افتیدم و به یقین فوراً بخواب رفتم و وقتى دوباره از خواب برخاستم متوجه شدم كه پارچه ایراجلوده انم بستند هر چند سعی نمودم كه از خودم دفاع كنم اما آنها مانع شدند) الك پرسید: آنها؟ چند نفر بودند؟

بالدر جواب داد:

دقیقا نفهمیدم اما تصور میکنم دوتاسه نفر بودند اگر دو نفر میبوزند حساب شانرا میرسیدم، زیرا آنقدر هم ضعیف نیستم كه در برابر دوتن از خودم دفاع نتوانم آه (تعداد شان به یقین بیشتر از دوف نفر بود! غیر ازهاكن بطور قطع دوف نفر دگر را دیدم.

الك مجددا پرسید: دروازه سلول باز بود؟

بالدر پس از اندكى تفكر پاسخ داد: (آرى دروازه كاملاً باز بود.

— (آنها چگو نه بنظر آمدند؟)

— (آنها بالا پو شهای دراز و سیاه رنگ به تن داشتند و هیچ سعی برای پوشا نیدن صورت شان نکردند اگر آنها را دو باره

ببینیم، فوراً خوا هم شناخت آنها جوان بودند لااقل يك نفر شان جوانتر معلوم میشد . اما آنچه بعد از آن رخداد، نمى توانم بخاطر بقیه در صفحه ۶۲

لابراتوار کیهان

حجره زیست‌دارای دو ستر ارتفاع بوده و بصورت عمومی در چهار قسمت منقسم گردیده است.

قسمت اول برای خواب، قسمت دوم برای امور طبی (حفظ الصحه وی) قسمت سوم برای استراحت شبانه و قسمت چهارم برای تهیه و صرف غذا و تمرینات سپورتی.

در پهلوی آلات علمی تحقیقاتی در حجره لابراتوار ذخایر آب نوشیدنی و غذا نیز محافظت می گردد.

کیهان نوردان بتاریخ

بیست و هفت می

با استفاده از اتاق

دریچه دار بیرون

بسوی فضا عپریده

و بیگ حالت مخصوص

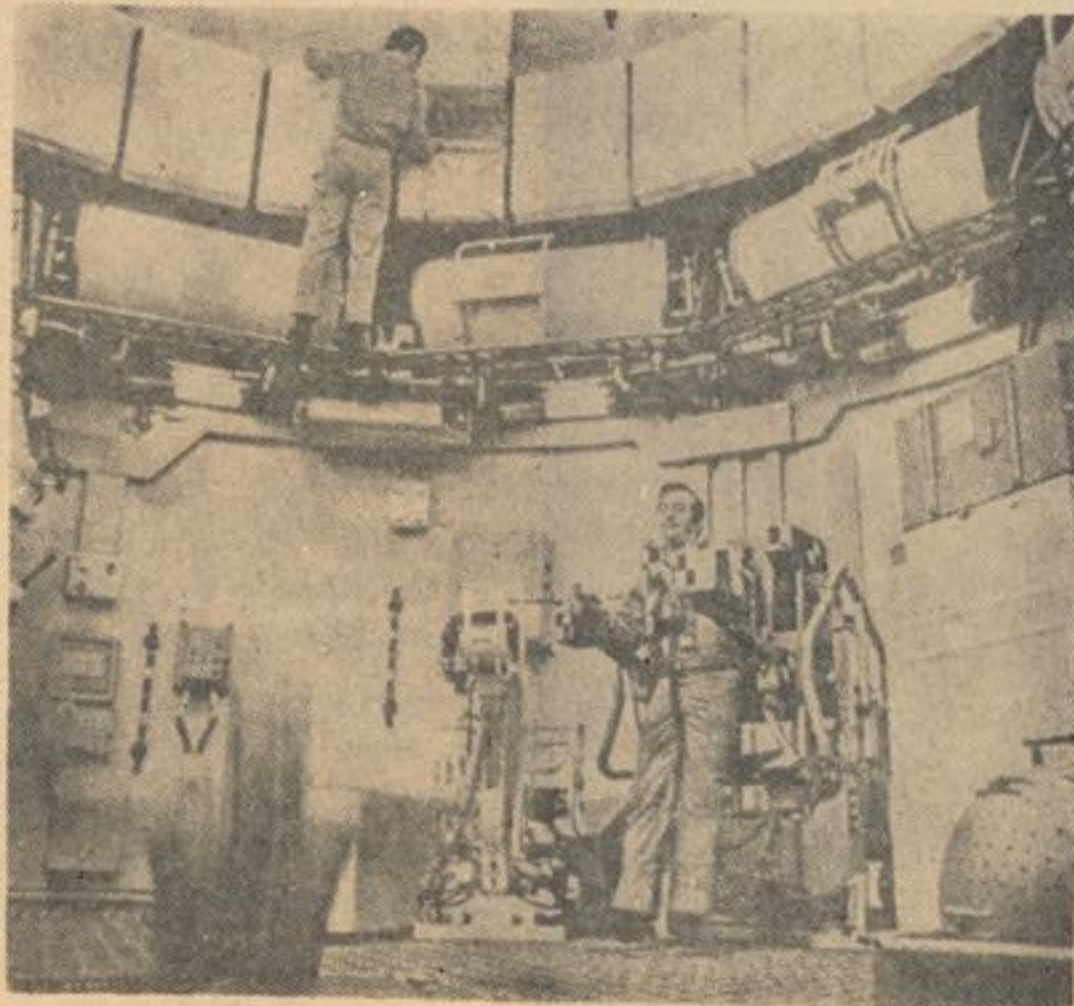
قرار گرفتند.

روز ۱۴ می ۱۹۷۳ اولین دستگاه علمی مداری امریکا بنام سکایلا ب در مدار زمین بکار آغاز نمود. این کار به منظور مطالعه و پیمایش پروگرام های علمی کیهانی بمنظور توسعه و انکشاف تجارت علمی و تکنیکی و طبیی صورت گرفته است انجام پروگرام های علمی توسط سکایلا ب و بدست آوردن نتایج این آزمایشات به منظور پروگرام های علمی و تکنیکی که توسط دستگاه کیهانی اتحاد شوروی بنام سالیوت (ایرسل) اکتبر سال ۱۹۷۱ انجام گردیده خیلی نزدیک است.

منظور اصلی از این پروگرام های کیهانی بیشتر از همه مطالعات طبیی و بیولوژیکی بوده است مطالعه تطابق یا فتن انسان با شرایط پرواز های طولی مدت کیهانی مداری بوده و نیز آزمایش مستقیم بودن انسان و قرار داشتن آنها در شرایط بی وزنی و پرواز های طولی مدت کیهانی و تطابق یا فتن آنها در تشکیل ثقل کشتی های فضا بی در حال پرواز مطالعه و بررسی میگرد و همچنین فرسایش های تعیین معیار برای مفید بودن توان کشتی ها و پرواز آن و به وجود آوردن وسایل خودکار در حل قضای مختلف در امور مطالعاتی و استفاده مناسب و وسیع فضا بی در نظر است.

پلان های آزمایشات نجومی بمنظور مطالعه استلانت طبیعی زمین و مطالعه آزمایشی استعمال آلات تکنیکی بمنظور سیستم کار علمی شوی برای انکشاف و توسعه استیشن های مداری طولی مدت میباشد.

در پروگرام سکایلا ب در دستگاه مختلط مرکزی سیستم پروگرام (ایو لون) تغییراتی بوجود آمده است در این دستگاه از راکت های (سه تورن - سه) و (سه تورن - اب) -



استفاده شده و همچنین بلاک اصلی کشتی (ایو لون) به پروگرام (ایو لون) ترمیم گردیده.

استیشن سکایلا ب دو قرارگاه راکت های (ت - ۳ ب) ساخته شده که به جهت حمل مرحله دوم می (سه تورن - اب) و حامل مرحله سوم می (سه تورن - سه) خدمت میکند ایستگاه از عناصر اساسی ذیل تشکیل گردیده:

۱- بلاک ایستگاه با شرایط زندگی و لابراتوار و همچنین دارای ظرفیت برای مواد اضافی مجهز است. مخزن اکسیژن راکت های مرحله اخیر یا ظرفیت (دو صد و هشتاد متر مکعب) ساخته شده.

برای اینکه محققین در بین آن برای مدت زیادی برای مطالعات علمی باقی می ماندند. مخزن در دو قسمت یکی قسمت زیست و دیگر حجره لابراتوار تقسیم شده.

حجره زیست دارای دو متر ارتفاع بوده و بصورت عمومی در چهار قسمت منقسم گردیده است قسمت اول برای خواب

قسمت دوم برای امور بهداشتی، قسمت سوم برای گذراندن شبانه روزی و قسمت چهارم برای تهیه غذا و غذا و همچنین برای تمرینات و مطالعات آزمایشی.

حجره لابراتواری دارای تقریباً شش متر ارتفاع بوده و اضافی از دو پر سه حجره

مخزن اکسیژن را احتوا میکند. در حجره دریچه برای گذشتن به سه دریچه دار نیز به جهت تکیه گاه (لاز) بلند برای گذشتن در حجره زیست و دو حجره مقابل آن برای گذاشتن ابزار آلات در فضای باز موجود است.

سه های دریچه دار کیهان نوردان کابین ناگزیر نمیشد که در فضای باز فلم را آماده عکس برداری سازد. بلکه ادا تمام آلات را و فعالیت آنها را میگردانند در پهلوی آلات علمی تحقیقاتی در حجره لابراتوار ذخایر آب نوشیدنی و غذا نیز محافظت میگردد.

قسمت خارجی حجره زیست و حجره لابراتوار با آلات ضد میکروبها که بشکلی سلیندرها میباشند مجهز گردیده است. آلات ضد میکروب برای دفع ایستگاه محافظت آن از اسباب میکروبیست ها انرژی های که از بیرون بان فشار می آید آورده شده و همچنان از کم شدن مقدار معین حرارت که برای دستگاه ضروری است جلوگیری میکند.

مخزن اکسیژن که با ظرفیت هشتاد متر مکعب در دستگاه گردش دارد محل سگور حساب نمیشود. این مخزن تنها برای ذخیره مصرف میباشد جدا شدن مصرف از محیط زیست از طریق دستگاه مخصوص صورت میگیرد. که در هر حجره زیست محکم شده و دارای محفظه کوچک دریچه دار میباشد.

۲- حجره تجهیزات راکت ساتورن که سکایلا ب را در مدار رها می کند. این حجره یک عنصر حمل و نقل محسوب می گردد. اما در اساس بنا ختمان دستگاه شامل می باشد. حجره دارای ساختار گرماتیکی که در آن آلات سیستم مقدما ترم و رها می پرواز جا داده شده مثلاً دستگاه تبلی متر یک منبع انرژی، دستگاه سر

فنی در مدار

کانر ادوکیروین باخارج شدن به فضای سرکشاده کیهانی و مجهز ساختن داخلی بدنه ایستگاه بصورت موقتی و مکمل هر سه قسمت باقی ماند لا حصره بطری آفتابی را باز کردند.



چارلز دو مرتبه در سپو تیک (جی می نی) و یک مرتبه در کشتی کیهانی (ایپولون ۱۲) با فرود آمدن بسطح مهبتاب از زمین پرواز کرده بود.

طیپ کیهان نور دان چو زیف کیروین ۴۰ سال داشته و در پرواز های فضا پی سابقه و تجربه نداشت پیلوت کیهانی نیسول و تیس ۴۱ سال داشته و او نیز اولین پروازش بود.

کیهان نور دان از شرایط مدار ایستگاه های شانرا تایکنیم متر بهم در فضا نزدیک ساختند. بر روی ایستگاه ها نشان دار که صفحه ضد میتو ریکو یکی از دهلین های بطری های آفتابی کا ملا شکسته و صفحه دهلین دو می قطع گردیده بود. کوشش او لی اینبود که قسمت باقیمانده صفحه با عناصر آفتابی بازگرد و موفقیانه انجام نشد علاوه بر آن در وقت اتصال کشتی کیهانی با ایستگاه یک عدم مطابقت مشاهده نمودن بود وجود آمد تمام اینها کیهان نوردان را از گراف کارهای

پلانگزاره شده خارج ساخته و سوا لی رادر مورد کو تاه ساختن مدت باقی ماندن او لین کیهان نوردان در عرشه ایستگاه تولید نمود.

تنها آزمایشات محاسباتی و سیستم عر شوی در روی زمین که کیهان نوردان دوبله میگردید که از همه اولتر

مردانگی وقوت قلب کیهان نوردان کار خود را کرد.

کیهان نوردان بتاریخ بیست و هفتم می با استفاده از اتاق دریچه دار بیرون بسوی فضا پریده و بیک حالت مخصوص قرار گرفتند این حالت پاییین آوردن حرارت رادر اتاق زیست فاکتور می ساخت هر چند محاسبه شده نمیتوانست بتاریخ هفتم می کار نرود و کیروین با خارج شدن به فضای سی کشاده کیهان و مجهز ساختن داخلی بدنه ایستگاه بصورت موقتی بصورت مکمل هر سه قسمت باقی مانده حجره بطری آفتابی را باز کرد.

این کار آنها قدرت مصرف ایستگاه لورا به سه کیلووات بلند برد ایستگاه مصرف کار عادی و نور مال خود بود.

کیهان نوردان اول در عرشه کشتی کیهانی باساز پروگرام قبلی بیست و هشت شبانه روز در ایستگاه باقی ماند و در طرف این بیست و هشت روز تقریباً تمام پروگرام خود را که عبارت از هفتاد و هشت آزمایش و طیفی بود انجام نمود.

برای مطابقت و سازگاری و چو د با شرایط پرواز های طویل الیدت کیهانی

ارز یابی گردد، کیهان نوردان السوا ع مختلف تمرینات سپورتی را انجام نموده و ضمناً مطالعات متعدد طبی بالای آنها اجرا

گردیده و عکس العمل آن را در حالت بی وزنی مطالعه نمودند.

بقیه در صفحه ۵۷

صفحه ۵۱

آزمایش یا محفظه فشار در قسمت پائین بدن این آزمایش نشان میدهد که چطور حالت بی وزنی بالای سیستم قلبی و عاکی تاثیر می اندازد.

با اینچه در چه خمیدگی که این ارتفاع و خمیدگی برای فعالیت های هوا پیما سی امریکا بیان در شرایط آزمونهای و مطالعات طبیعی در داخل مساحت امریکا غیرعادی و خیلی بلند بود.

بررسی ایستگاه بعد از خارج شدن به مدار نشان داد که از بهم خوردن محفظه ضد میتویتی در مرحله مقدمه تا تسو فعالیت بطری های آفتابی حرارت داخل حجره های ایستگاه تا اندازه قابل ملاحظه توجی زیاد شده (در مرحله های دیگر تا پنجاه درجه سانتی گراد میرسد) و امکانیت انرژی ایستگاه دو چندان پایین آمد.

بلند ترین درجه حرارت در حجره سر بسته ایستگاه میتواند یکی از علل فضای گاز آلود حجره و هایش باشد که در اثر ذخیره مواد غذائی و بعضی مواد صنعتی بوجود می آید بطور استثنائی تمام این شرایط امکانیت آنرا میدهد که در ایستگاه فضای شخصی پیدا شود و باین اساس تاریخ پرواز آن در ۱۵ می تعیین شده بود که برای ده شبانه روز در نظر گرفته شده بود.

درین مدت در روی زمین چند یمن ترمیمات دیگر در قسمت رفع نوا قهرس صفحه و بطری آفتابی و همچنین در مورد دوباره گرم شدن ذخایر غذایی و آلات تجدیدنظر گردید.

ساعت شانزده بعد از ظهر ۲۵ می راکت حامل ایستگاه (ساتورن ۱) با

کشتی کیهانی اپولون با سه کیهان

نوردان در مدار قرار می فتنند اولین کیهان نوردان سکا یلاب قو ماندانی کشتی عبارت از چارلز کانراد بود که ۴۲ سال داشته

و بسوی چهارمین مسافرت فضا پیسی روانه شد.

رادر قسمت خار جی دستگاه دریک محور جابجا میکند. اما بعد از خارج شدن به مدار آنها به نود درجه بر میگردند. وزن بلاک ایستگاه در حدود سی و پنج تن بوده قطر آن شش عشاریه شش متر و طول آن چهار ده عشاریه شش متر می باشد. ظرفیت آن در وقت بسته شدن سه صد و شصت متر مکعب است.



وزن تمام دستگاه با تمام ملحقات آن (شامل کشتی ترانسپورت) در حدود هشتاد تن با طول عمو می سی و شش متر و ظرفیت بسته شدن کی تمام گمبلکس ها اضافه از چهار صد متر مکعب است.

خالی از دلچسپی نیست اگر تذکره داده شود که ایستگاه سکا یلاب اولین دستگاه

پرواز کننده امریکایی که در آن نه تنها اکسیجن مورد استفاده قرار میگیرد بلکه دارای اتمو سفر آژوت دار اکسیجن (هفتاد و چهار فیصد اکسیجن و بیست و شش فیصد آژوت) با فشار صفر عشاریه سی و پنج اتموسفر نیز میباشد. از نظر اینکه تنفس متداول اکسیجن برای وجود کیهان نوردان ضرر میباید تا بیست شده.

باساس پروگرام آزمایشی تاریخ ۱۴ می سال ۱۹۷۳ ایستگاه سکا یلاب در نزدیک مدار زمین با ارتفاع ۴۳۵ کیلو متر

کننده را کت حمل کنند. در محور حجره یک تونل وجود دارد که از بلاک دستگاه در محفظه سد دریچه دار امتداد یافته.

۳- محفظه سد دریچه دار که در آن قسمت زیاد مواد مصرفی ذخیره شده و هم چنان افزار سیستم عر شوی فعال در آن اداره شده. محفظه متشکل از تونل متقاطع لاز که صیت آلاستیکی دارد و دارای شکل کج و معوج برای استحکام محفظه به قسمت تثبیت کننده فشار هوا میباشد.

محفظه سد لایحه دار دارای یک دریچه دیگری برای خارج شدن فضا نوردان در فضای آزاد میباشد.

۴- محفظه بندری با رو عرشه (محوری و پیلو دار) برای پذیرفتن بلاک اساسی کشتی اپولو آماده فعالیت میشود.

بند رگام محوری قسمت اساسی محسوب شده و پیلو دار آن قسمت ذخیره و حساب میروود. در حجره بندر گام بعضی سیستم های ایستگاه می جا داده شده که از آنجمله یک قسمت آن آلات و اوزات برای مطالعات علمی دستگاه رهنمایی و ذخیره و آلات نجومی بعضی آلات و سامان دستگاه جهت یابی و دستگاه مکمل تخنیک برای تحقیقات و اوضاع طبیعت و غیره آلات میباشد.

۵- آلات مکمل استروفر می که در قسمت خارجی قایم شده استخوان بندی قسمت خار جی دستگاه به قسمت های تثبیت کننده و بیرون راندن تقسیم گردیده که در اثنای فیر کردن تمام آلات



تمرین توسط وسیله های گوناگون

شماره ۴۶



جهان بینی و افکار فلسفی ابن سینا :
تحقیق دقیق و عمیق پدیده های طبیعت و استفاده از تمام جوانب مثبت میراثهای فرهنگی آن زمان، جهان بینی خاص در این سینا پدید آورد او با این جهان بینی خود در شرایط کاملاً ملوک الطوایفی قرون وسطی، در مرتفع ترین نقطه علوم نظری شرق قرار میگرفت. اوفیلسوف بزرگ یونان باستان ارسطو را بحیث استاد اساس خویش میدانست و توانست با تحقیق و آموزش همه جانبه آلاوری افکار کاملاً نوین، مرقی و اورژینال را بجلوراند. ضمن بررسی آثار ابن سینا باین نتیجه میرسیم که در جهان بینی وی عناصری از واقع بینی و پندارگرایی وجود دارد و در حل مسئله اساسی فلسفه در یک موقف «دولیستی» قرار میگیرد.

ابن سینا در جریان تحقیقات علمی خود میکوشد در عین اثبات نقش فعال خرد انسانی توانایی آنرا در درک پدیده های واقعی جهان نشان دهد. عقیده او ماده مضمون تمام علوم کانتیگیت را تشکیل میدهد و با شکال گوناگون نمایان میگردد، علت و معلول در خود آن نهفته است. او برای توضیح جهان این سه کنگوری (مقوله) را بکار میبرد :

۱- امکان، ضرورت و واقعیت
ابن سینا نیز مانند ارسطو به پرایلم ماده و صورت (شکل) اهمیت خاصی قایل است و باین عقیده ارسطو که صورت نسبت به ماده نقش فعالتری دارد، مخالفت نشان میدهد و میگوید که آنها جدا از هم دیگر وجود ندارند.

به انسان اختصاص دارد.
ابن سینا در آثار خود بنام «رساله فی تقسیم الموجودات» تمام هستی را باقسام ترکیبی متعدد تقسیم میکند و هر یک را تعریف جداگانه میدهد و مقولاتی نظیر: وجود واجب، وجود ممکن، جوهر، عرض، ماده، صورت (شکل) عقل، روح، عنصر، جسم، قوت، احساس، حیوان، نطق، لسان و غیره را بطور مختصر تعریف میکند. در توضیح مسئله معرفت نیز یک سلسله افکار علمی ابراز میدارد و ضمن تاکید خاص درباره اهمیت معرفت حسی، به

نقشی که تفکر در شناخت ماهیت قوانین اشیا و پدیده ها ایفا مینماید، ارزش بزرگی قایل میشود. خرد انسان در آنسر آموزش علوم مختلف تکامل میکند و به غنای آن افزوده میشود. درین مورد مخصوصاً به علم منطق اعتبار زیادی میدهد.

منطق در آثار ابن سینا بحیث متود معرفت جایگاه خاصی دارد و عقل بحیث وسیله سنجش هر نوع معرفت و فعالیت عملی تلقین میشود. چنانچه میگوید: «هرآن علمی که با ترازوی عقل سنجیده نشده، صحت ندارد و نمیتوان آنرا علم واقعی نامید».

طی قرون وسطی نظریه عقل در فلسفه شرق نزدیک و شرق میانه اهمیت خاص و براننده ای داشت. ابن سینا نیز مسانند فلاسفه دیگر باین مسئله ارزش بلندی قایل است. از نظری عقل انسان دارای درجات چندگانه بوده و اساساً از چهار مرحله میگذرد.

طیب و فیلسوف بزرگ

ابوعلی بن سینا

قسمت سوم

تحقیق از: شبتاب

وفن تاکید صورت میگیرد و بخاطر درک نظم و ترتیب علوم و تصنیف آنها اهتمام خاصی میندول میگردد و در راه تکمیل مسایل مربوط به تصنیف علوم که توسط متفکر بزرگ فارابی آغاز گردیده بود، توجه خاصی معطوف میشود.

ابن سینا در آن عده از آثار خود که بیانگر سیستم فلسفی او میباشد (کتاب الشفا «کتاب النجاة» و «دانشنامه» علوم فلسفی یعنی منطق، فزیک، ریاضی، متافزیک را بالترتیب ذکر میکند و از جمله درباره منطق بحیث متود معرفت و اصول علمی شناخت موجودات و تفکر در اطراف آنها چنین مینویسد: «منطق چنان قواعدی در اختیار انسان میگذارد که پیاری آن میتواند از خطا در استنتاج مصئون بماند» انسان بکمک منطق معلومات حقیقی را از معلومات غیر حقیقی جدا میسازد و با شیبای نامعلوم پی میرود.

از آنجاکه تحقیق در علم منطق از نظر وی اهمیت خاصی دارد، رساله های جداگانه ای درین زمینه تالیف میکند و در توضیح مقوله های این علم سهم فعال میگیرد.

ابن سینا علوم دیگر را بحیث علوم مربوط به طبیعت و پدیده های اجتماعی در آنر خود موسوم به «اقسام العلوم العقلیه» به تفصیل ذکر میکند و هر کدام را جداگانه معرفی مینماید. او علوم فلسفی را بدو بخش اساسی: علوم نظری و علوم عملی تقسیم میکند. هدف علوم نظری درک و شناخت حقیقت و هدف علوم عملی بانجام رساندن کارهای نیکو میباشد. از نظری وی بخش نظری فلسفه به سه قسم منقسم میگردد.

۱- علم سافل یعنی طبیعت شناس
بقیه در صفحه ۶۳

اشکال ساده و غیر قابل تجزیه ماده به اجزای کوچک عبارت از چهار عنصر: آب و خاک و هوا و آتش اند. در اثر آمیزش متنوع آنها با هم دیگر، اشیا مرکب مادی تشکیل مییابند. اشیا مرکب در نتیجه تغییر، اشکال گوناگونی بخود میگیرند، اما عناصر چهار گانه که پایه مادی آنها را تشکیل میدهند، همانطور بازم مادی آنها را تشکیل میدهند. همانطور بازم بحیث اساسی مادی آنها باقی میمانند. ماده با حرکت، زمان و مکان ارتباط ناگسستنی دارد و بدون آن حرکت و مکان نمیتواند وجود داشته باشد. دائمی بودن خصوصیت های ماده وجود طبیعت بر اساس قانونمندی آن، یکی از جوابات بس مهم و علمی فلسفه ابن سینا میباشد.

او وجود نوعی نظم - تکامل تدریجی را در جریان تحول اجسام پی میرد، اما نمیتواند قوانین و علل این تکامل را در یابد و بعضاً آنرا بر اساس تصور خود تفسیر مینماید، اما میگوید که این پروسه مربوط به خرد طبیعت است. بقیده وی نخست کوهها، سپس حیوانات نمونکننده و سرانجام انسان بحیث نتیجه تکامل بوجود آمده اند.

انسان با حیوانات دیگر از رهگذر قدرت نطق و بیان خرد و تفکر امتیاز پیدا میکند. درک عمیق حوادث و اشتغال به دانش، فقط در تمام آثار ابن سینا بر اهمیت حیاتی علم

(معلم ثانی) و «ارسطوی شرق» ملقب گردید. جهان بینی ابن سینا در تحت تأثیر آثار فارابی شکل گرفت و در حل پیچیده ترین مسایل مربوط به متافزیک، از تعلیمات وی مستفید گردید و با ستادیش اعتراف نمود. او در ساحت مسایل اجتماعی، فلسفی، کسار فارابی را دنبال کرد، جریان پیشراهنک فلسفی و با اندیشه های نوین غنابخشید و سیستماتیک ساخت.

بعقیده ابن سینا وظیفه فلسفه عبارت از مطالعه همه جانبه پیدایش و نظم موجودات، آموختن مناسبات باهمی آنها و بررسی گذار آنها از یک حالت به حالت دیگر و از یک شکل به شکل دیگر میباشد. او برای بررسی همه جانبه هستی پژوهش خود را بر اساس پرنسپ های ضرورت، امکان، علت و واقعیت استوار میسازد. تمام هستی بدو نوع منقسم میگردد: وجود ضروری (وجود واجب) و وجود امکانی (وجود ممکن). وجود واجب عبارت از افریدگار توانای با اراده بوده، اشیا دیگر همه در ساحت امکان بوجود می آیند. جسم از شکل و ماده (هیولا) تشکیل می یابد.

در نظر ابن سینا، نمای کانتیگیت اشیا و اشکال آنها دگرگون میگردد، اما پایه مادی آنها پایرجا میماند. طبیعت بر اساس قانونمندی های درونی خود تکامل میکند و عموم پدیده های طبیعی دارای ارتباط اعلی میباشدند.

ماده و صورت در تمام اشیا جهان مادی باهم پیوند ناگسستنی دارند، شکل بدون ماده و ماده بدون شکل نمیتواند وجود داشته باشد. (۱)

بر اساس نوشته های ابن سینا انسان تأثیرات خارجی اجسام واقعی و صور موجود را بپاری اعضای حواس درک مینماید و نتیجه این تأثیرات را در حافظه خود نگه میدارد.

برخورد مشخص با حوادث و پدیده های طبیعت با در نظر داشت شرایط زمانی و مکانی و موقعیت هر پدیده، خصوصیت متود علمی ابن سینا را تشکیل میدهد. (۲)

در روزگار ابن سینا در کشور های شرق میانه و شرق نزدیک، افکار اجتماعی، فلسفی دارای عنقه های مشخص، مسایل و پرایلم های معین بود. این افکار پیشرو از آموزش های پیشراهنک شرق کهن و از میراث فلسفی یونان باستان سرچشمه میگرفت.

در قرون نهم جریان فلسفی جدیدی (که پنیانگاران آن متفکر معروف عرب الکسندی و فیلسوف مشهور آسیای میانه ابونصر فارابی بودند) بوجود آمد. آنها در جهت تصفیه آموزشهای ارسطو از نیوفلاطونیزم، بپا استاده کردن مضمون اساسی و تکامل بخشیدن به جنبه های پیشروان بر اساس موفقیت های اخیر علمی زمان حرکت کردند و جریان «ارسطو تلیزم» شرق را پی ریزی کردند و مخصوصاً فارابی در راه تدوین مسایل مهم و مقولات و تثبیت متود آن و سیستماتیک ساختن آنها نقش ویزگی ایفا کرد و بنام

(۱) اساسات فلسفه... تالیف گروهی از دانشمندان ص ۵۸ تا شگند ۱۹۶۸.
(۲) ابراهیم مومنون، آثار منتخب، جلد ۳ بحث مربوط به ابن سینا، ۱۹۷۲.

در مسیر تاریخ

دودمان شهبانیه بامیان

ناخت و ناز طمع داران قرار گرفت . و این کشمکش هاتاجای دنبال پیدا کرد که منتسب به تجزیه واضمحلال سلطنت بامیان گردید . که بعد از آن بحث خواهیم کرد .

۴- سلطان جلال الدین علی بن بهاولالدین سام بامیانی :

پراکنده گی هائیکه ناشی از شهادت سلطان شهاب الدین و مرگ سلطان بهاولالدین در غزنه و غورجریان داشت، منجر به یک سلسله کشیده گی های بین امیران سرداران سپاه گردید که در نتیجه دو فرقه علم نمود . این دو دسته مخالف دو نظر متضاد راجع به جانشینی سلطان شهاب الدین داشتند . گروهیکه منسوب به غور بودند، توجه شان بجانب پسران سلطان بهاولالدین سام مینول بود و در نظر داشتند که در صورت پیروزی یک تن از ایشان را براریکه فیروز کوه بنشانند . اما ترکان که از غلامی به امارت و سرداری رسیده بودند، تلاش داشتند که سلطان غیاث الدین محمود بن سلطان غیاث الدین محمد سام را بر سرین سلطنت جلوس دهند . امرای غور که در غزنی بودند مثل : سپه سالار خروش - سلیمان شیش و امثال هم بجانب جلال الدین و علاء الدین پسران بهاولالدین مکتوبی نوشته ایشان را بجانب غزنین دعوت کردند . تا در تصاحب کردن تاج و تخت همت گمارند . برادران باین نوید و همسایر غزنین شدند . سلطان جلال الدین برادرش علاء الدین را بر تخت سلطنت غزنین نشاند و خزینه آنولار باین خود قسمت نمودند . طوری که سم جلال الدین در صندوقچه شتر زر و نقره و غیره اشیای درباری شد که آنرا به بامیان گسیل کرده خودش نیز به آنهوب عزیمت نمود .

جلال الدین مدتی در بامیان فرمان راند . لیکن غریزه آزمندانه او با انگیزه عظمت طلبی توافق کرده سبب شد که موصوف بالشکری مشتمل از افراد غوری - غزو بسوز غزنین را مورد حمله قرار دهد . این قسوه بفعل آمد اما با سارت اومنجر گردید .

عمش ازین اسارت استفاده کرده، تخت بامیان را در غیابش اشغال نمود و صاحب را که وزیر سلطان بهاولالدین سام بود، منصب وزارت داره دختی ملک شاه و خن را که زن برادر بهاولالدین سام بود در حباله نکاح خود در آورده . تخارستان را نیز طمع خود ساخت .

زمانیکه او در تلاش برای تحکیم بخشیدن سیطره خود بود که جلال الدین از اسارت غزنین رها گردیده، بالشکری آرامنه جانب بامیان حرکت کرد و در آغاز سپیده دم صبح به عم خود حمله ور شده او را اسیر کسوده فوراً بقتل رسانید و متعاقب آن صاحب بامیانی را که وزیر عمش بود زنده پوست کرد و تخت بامیان را دوباره بدست آورده مدت هفت سال به فرمانروایی مشغول شد . او مردی بود شجاع و دلیر، یک سیرت و پاک نفس، هرگز به مسکرات دهن آلوده نکرد و بزنا تقرب نجست . در تیراندازی آیتی محسوب میگردد که بالاتر از آن تصور نیست زیرا هرگز تیرش خطا نرفته بود و اگر دو تیر را از یک شست هم رها میکرد . جلالت و مناعت او در مصاف شاهشاه مردانگی او بود .

زمانیکه جلال الدین در بامیان به فرمانروایی خود ادامه میداد که سلطان محمد خوارزم شاه به غور حمله کرده آنولار تصرف نمود و هنوز جلال الدین در صدد تعبیه سپاه بود که بامیان را مورد حمله قرار داد سلطان بامیان را در سال ۶۱۲ هـ اسیر نموده بقتل رسانید . بامیان و غزنین را برای پسرش سلطان جلال الدین متکبری تفویض نمود . چیرم شدن خوارزم شاه بر غور و بامیان و قتل جلال الدین بساط سیطره و قدرت آن شهنشپه را از صفحه هستی برچیده و فرمانروایی آنها بر امیران غوری بزرگی خاتمه داد و باوقوع این حادثه سلطنت دودمان غوری در بامیان و غور به پایان رسید .

۳- سلطان بهاولالدین سام بن سلطان شمس الدین محمد :

بعد از فوت سلطان شمس الدین محمد پسرش سلطان بهاولالدین سام به مقام سلطنت نایل آمد . این پادشاه نسبت به همه سلاطین بامیان همت خود را متوجه علما و ادبا کرد . او همیشه با علما و دانشمندان چید صحبت داشت . و در بارش از وجود راد مردان علم و دانش پیرایه کاملی پیدا کرده بود . وی از پدر و مادر شش بانی بود . این پادشاه همانطوریکه توجه خود را به اعتلای علمی مملکت بامیان مینول کرده در بسط و گسترش مملکت خویش سعی بلیغ بخرج داد . طوری که ساحه نفوذ خود را نسبت به آنچه که پدر و جدش داشتند ، وسعت داد . زیر تخارستان و مغانسات آنرا در تحت سلطه خود آورد و ملکش از شرق تا کشمیر و از غرب تا غورو غرجستان و از شمال تا قزوین و بلخ و حدود کاشغر و از جنوب تا غزنین، انکشاف یافت . در ساحه متذکره خطبه و سکه بنام او مسلم بود و نسبت جلال و جبروت چشمگیری که در سلطنت نصیب او شده بود امر بعد از سلطانان غور، چشم امید بر این پادشاه داشتند .

منهاج السراج جوز جانی درطبقات ناصری (ص ۳۸۸ ج ۱ طبع کابل) در مورد علم پروری و عالم دوستی این پادشاه شرح مبسوطی دارد . قرار نظریه او این پادشاه در عالم پروری چیره دستی کاملی داشت، و عهد او اتفاق علمای بود . قاضی تاج الدین زوزنی که ملک الکلام عصر خود بود در میان سرای او عهد تدکیر کرد . امام فخرالدین محمد رازی رساله بهائیه را با رسم او تالیف نمود . شیخ السلام ملک العلماء جلال الدین و رسم در عهد او بمنصب شیخ الاسلام مرخه بلخ رسید . مولانا سراج الدین منهاج پسر منهاج السراج را از قزوین کوه به بامیان دعوت کرده از او اعزاز و اکرام بسیار نمود .

بهاولالدین سام مدت ۱۴ سال در بامیان فرمان راند . بعد از شهادت سلطان شهاب الدین در سال ۶۰۲ هـ ، برای تصاحب تاج و تخت فیروز کوه و غزنین از بامیان به آنصوب حرکت کرد و در خطه کیلان (ناحیه ای از غزنی) بهر شکم مبتلا گردیده داعی اجل زالبیک گفت . از آنجائیکه شهادت سلطان شهاب الدین اسباب متلاشی شدن شیروازه سلطنت فیروز کوه را مهیا نمود . مرگ بهاولالدین سام نیز نوعی اختناق را در امور بامیان موجب گردید . زیر مردان با کفایت و صاحب نبوغ استعدادیکه بتواند امیران غوری بزرگی را با همه پنهانوری و وسعتش اداره کند ، وجود نداشت . در بامیان پس از مرگ بهاولالدین امور سلطنت محال

ملک شمس الدین بعد از تأمین امنیت داخلی و ایجاد انسجام در کارها، به تسخیر بلاد ماورای هندو سلطنت خود میاورد و وزیده و در آنکه مدت به فتح بلخ - جفاتیان - و خن و تمام ولایت بدخشان نایل گردیده و پیروزی های رادین زمینه حاصل کرد .

زمانیکه ملک شمس الدین محمد در حیطه قدرت خویش قوس صعودی خود را می پیمود، سلطان شاه خوارزم بر سلطان غور حمله کرد . سلطان غیاث الدین تورم با امرای غزنین جهت قلع و قمع این حمله به مروالرو لشرک کشیدند و ملک شمس الدین نیز با سپاه بامیان درین لشکر کشی سهم فعال گرفت . این نبرد منجر به انزمام و قرار سلطان شاهشد و ملک بهاولالدین طغزل که از غلامان سلطان سنجر بوده و امور ولایت هرات را بدوش داشته و درین نبرد از جانب داران سلطان شاه بود، اسیر دست سپاهیان بامیان گردید . ملک شمس الدین سراین اسیر متمر در اجدا کرده به نزد سلطان غیاث الدین فرستاد . سلطان غور ازین رشادت و شهنشپه سپاه بامیان خیلی خرسند گردیده به شمس الدین لقب سلطان را اعطا کرده لوی را نیز بوی تفویض نمود . این واقعه از یک طرف شمس الدین را به لقب سلطان معروف کرد و از جانب دیگر صاحب رایتی که پدرش تا این روزها داشتن چنین لوایی محروم بود، گردانید، رشادت و ایثار جسورانه ملک شمس الدین مقام رفیعی را در نزد عمزادگان او، بوی بخشید ازین ناحیه اعزاز و اکرام مزیدی و نصیب گردیده مورد تقدیر و تمجید ایشان قرار گرفت .

سلطان شمس الدین بناتوق صاحب طبقات ناصری (ص ۳۸۷ ج ۱) از سلاطین علم دوست و نیک سیرت بامیان بود . وی علمای بزرگ را تربیت کرده ایشانرا از عطا یا وصلات شاهانه خود برخوردار ساخت . حتی بر کسانی که پایه و مرتبه علمی شان بر وی ثابت و روشن بود، منصب وزارت خود را تفویض کرد . بناتوق عوفی در باب الالیاب (ص ۱۱۰ ج ۱ طبع ادوار دیراوان چاپ لیدن سال ۱۳۲۴ هـ ق) صاحب لاجل الکرم فخرالملك مولانا دوله والدین ابوبکر عمر ترمذی، در ایام سلطنت سلطان شمس الدین محمد منصب وزارت او را داشت .

تاریخ فوت این سلطان معلوم نیست ولی آنچه محقق است، این است که موصوف تا سنه ۵۸۶ هـ که سال نبرد سلطان غیاث الدین با سلطان شاه است حیات داشت . از آنرو فوت این سلطان بعد ازین سال واقع شده است .

ملك فخرالدین مسعود مدت مدیدی در بامیان فرمان راند . و اینکه چه وقت چشم از جهان پوشیده معلوم نیست . منهاج السراج جوزجانی و سایر مورخان در تعیین تاریخ فوت مزبور تارسایی دارند از آنرو سال وفات مذکور مجهول و نامعلوم است . (علامه قزوینی) در تعلیقات چهارمقاله (ص ۹۱ طبع لیدن) راجع به تاریخ فوت او اظهار میدارد که چون ملک فخرالدین در ایامی جلوس سلطان غیاث الدین که در سال ۵۵۸ هـ صورت گرفت، در قید حیات بود . لذا فوت او بعد ازین تاریخ بوقع پیوسته است .

ملك فخرالدین را پسران زیادی بود که یکی از آنجمله حسام الدین ابوالحسن علی بن فخرالدین مسعود بن عزالدین حسین است که نظامی عروضی سمرقندی کتاب چهار مقاله را بنام او تالیف نموده است . در کتب تاریخی ذکر ازین شهزاده نیست و تنها منهاج السراج در ضمن تعداد اولاد ملک فخرالدین نام او را برده است . سال وفات این شهزاده نیز معلوم است ولی در حین تالیف چهارمقاله در حیات بود . لذا وفات او بالضرور بعد از حدود سنه ۵۵۰ هـ که تاریخ تالیف این کتاب است بوقوع پیوسته است . در دیار دودمان آل شهنشپه در غور و بامیان علما و شعرا زیادی بودند که در پرستی عوامل شاعر پرورانه این دودمان زیست میکردند و از صلات آن برخوردار بودند (نظامی عروضی) از اینکه ملك الجبال در برابر پنج بیت او ۱۲ هزار من سرب را از زمین رساله صلح داده بوده، یادآور شده است که این حکایت دال بر شعر دوستی ایشان میباشد .

۲- سلطان شمس الدین محمد بن مسعود: ملك فخرالدین بامیانی طوری که در بالا تذکار یافت تا سال ۵۵۸ هـ که سال جلوس سلطان غیاث الدین غوریست ، از نعمت حیات برخوردار بود . بعد ازین سال معلوم نیست که چه وقتی چیره در تاج خاك کشید . اما بنا بر وصیتش امر او را دربار بعد از مرگ موصوف به جلوس پسر بزرگش ملک شمس الدین محمد اظهار موافقت کردند .

لهذا مزبور سریر آرای سلطنت بامیان و تخارستان شد . اما سال جلوسش در ماخذ دست داشته معین نیست . قبل از جلوس سلطنت خواهی سلطانان (غیاث الدین و معزالدین) که خرم جلالتی نامداشت ، در حباله خود داشت . سلطان غیاث الدین متعاقب از جلوس او اظهار رضایت نموده حدود و نفوذ سلطنت او را بر رسمیت شناخت.

سرگرمی مسابقه

جدول کلمات متقاطع

افقی:

۱- نام دیگر طفل- او لین کسی که جدول کلمات را به افغانستان رواج داد- ۲- از پهوا نان اساطیری یونان - چند دو لت - فیلسوف فرانسوی- ۳- کشور موطن - اولاد- موقع آفتاب- بزرگ است- ۴- ضمیری در زبان پښتو- ۵- يك ستاره ایرانی - حرف نفی عربی- حیوان سرکش این طور میکنند- ۶- گیاه موسیقی- دولت مری- میوه مناطق گرم- حاصل است و به میوه نیز میگویند- ۷- دره که منشاء در پای کا بل است - چوب را میبرد - از پسوندهای جمع- نهی از آمدن - ۸- فلز مایع - دعای زیر لب- این یکی نیز میوه ترش مناطق حاره است - ۹- فیلسوف و طبیعی دان انگلیسی در اوایل قرن هفدهم- چیزیکه نو و جالب باشد.

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

طرح کننده: خالد نورانی

عمودی:

۱- نام ستاره دنباله داری که چند روز قبل ظهور کرد - اندوه سخت - ۲- در موقعیت هلاک کننده - روشن شده - ۳- منطقه است در هند - نمایشگاه فلم - ۴- کجای عالمیانه - یکی از اسرار - نام کوچک نویسنده سری جیمز باند - ۵- شهری در پاکستان - سرویس شهری - ۶- کشوری در آفریقا - ۷- دیوار و بند - نصف نام معشوقه مجنون - امر از رو فتن - نام فلمی که حمله جا پان را به جزیره پرل هار بور در جنگ دوم جهانی نشان میداد - شاه عرعرات که لیسه نیز در آن شهر بنام او است - ۹- موقع تلفن کردن میگویند همان پسوند جمع - بزبان پښتو معنی پر را میدهد - ۱۰- از بلاهای طبیعی - ۱۱- خوب نیست - گازی مرکب از کاربن و هایدروجن - ۱۲- معکوس آن حیل میشود - عددی که نفی را هم میرساند - مایع اولیه - ۱۳- زنی که شعر میگوید - همسر زن است - ۱۴- اگر مرتب شود جای دیدنی میشود - عضوی در صورت - ۱۵- میشکند و از آن اندر زی فوق العاده بدست می آورند - به چند مرجع گفته میشود.

آیا میدانید؟

تصویری را که در اینجا مشاهده میکنید اولین قایق نجات را نشان



میدهد که در قرن ۱۸ تکمیل و بدریا انداخته شده است اگر در باره صنعت کشتی سازی اندک معلوماتی داشته باشید حتما در باره این قایق نیز اطلاعاتی خواهید داشت در آن صورت تاریخ دقیق ساختمان آنرا برای ما بنویسید!

دو هنرمند

در این عکس، چهره دو تن از بزرگترین موسیقی دانهای غرب در قرن هجدهم میلادی دیده میشود که یکی از آنها در بین سالهای ۱۷۵۶-۱۷۹۱ و دیگری بین سالهای ۱۷۷۰-۱۸۲۷ زندگی میکردند. اولی اثر یحیی و دومی آلمانی بود و این عکس کا نسر تی در شهر وین را نشان میدهد. آیا نام این دو موسیقی دان معروف را میدانید؟





هشت اختلاف

بادقت به این دو تصویری نگاه کنید، حتما در نگاه اول فکرمیکنید که هر دو کاملاً همشکل اند اما اگر قدری بیشتر توجه نماید به این نتیجه خواهید رسید که اختلافاتی در بین آنها وجود دارد، این اختلافات را که به هشت مورد میرسد پیدا کنید!



HORSE BRAND SOCKS.

با پوشیدن جورابهای زیبا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.



شرکت پلاستیک شوی وطن

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت، زیبایی و دوام بر بوتهای خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید.

برای دو نفر کسانیکه موفقیتهای دول میشود بهکم قرعه یک سیت جراب اسپ نشان و پنج جوره بوت پلاستیکی وطن جایزه داده میشود.

صفحه (۵۵)

از سینمای هند چه یادانید؟

به این کلیشه که فقط قسمتی از چهره های شش نفر را نشان میدهد توجه نماید! این اشخاص هنرپیشه های معروف هندی اند که برای آزمون مقدار معلومات شما درباره سینمای هند به اینصورت چاپ کرده ایم برای شرکت در قرعه کشی جوایز این شماره کافی است که نام چهار نفر از آن جمله را برای ما بنویسید!



مساله شطرنج

در مساله شطرنج که طرح آنرا در کلیشه ملاحظه میفرمایید سفید بازی را شروع میکند و بعد از دو حرکت سیاه را مات مینماید اولین حرکت سفید باید چگونه باشد که تحت این شرایط سیاه مات شود؟



حل کنندگان

و برندگان جوایز

کسانیکه جواب صحیح سوالات را فرستاده اند عبارت اند از:
محمد معصوم ناصری، عبدالواحد خیام، سید ابوالقاسم از لیس، حبیبیه، نجیب الله نامق، ماه گل مهدی زاده از هرات، عبدالرحیم نزهت، خیرالله غمخور، سپهلا محمد یاسین نایاس، سیمین سعادتمند، عبدالحق محصل پوهنچی ساینس، محمد نعیم عزیزی، فریده احمدی، محمد آصف عزیزی، تاج محمد آریا فیضی، روزیبا محصل ساینس، عبدالحق شاه هدی فضیلت ساعد، سید منصور میهنیار، شاه محمد معصومی، رفیع الله مسحور، خیرالله غمخور، نثار احمد میهنیار، سید فضل احمد عبدالحق محصل انجنیری، محمد شفیع خیری، ناصر ناصری، محمودالله باغستانی، فریده معصومی احمد ستار روفی، محبوب از مکتب مخا برات، فریده و نسیمه از عایشه درانی.

به اساس قرعه کشی اشخاص ذیل هر کدام برنده یک سیت جراب اسپ نشان شدند.

- ۱- سید منصور میهنیار
- ۲- ناصر ناصری
- ۳- محبوب از مکتب مخا برات.
- ۴- فضیلت ساعد.

واشخاصی ذیل هر کدام برنده پنج جوره بوت پلاستیکی شدند:

- ۱- محمد شفیع خیری
- ۲- محمد نعیم عزیزی
- ۳- سیمین سعادتمند
- ۴- نجیب الله نامق

از برندگان محترم جوایز خواشمندیم تا بد فتر مجله ژوندون بایک قطعه فوتوی خود تشریف آورده جایزه خود را اخذ نمایند.

شعر خوانی يك هنر است

عشقی ای برایش میدهد که بخواند در خانه اش هم همین کار را میکند ، من شخصا خیلی کم ، شعر صرفا عاشقانه میخوانم .

سازم به عنوان يك شنونده رادیو از شما پرسیده شود که کدام يك از پروگرامهای رادیو را بیشتر میشنوید ، جواب شما چیست ؟

پروگرام جالب «رادیوی ننداره» را بخاطر روش طنز آمیزی که دارد دوست دارم ، «ترازوی طلایی» را بخاطر نقد هنرمندانه آن میشنوم و پروگرامهای «زمزمه های شب هنگام» و «از هر چمن سمنی» را نیز برای اینکه ذوقی و ادبی میباشد گوش میدهم . ولی نظر من درباره این دو پروگرام اخیر این است که اگر در خلال پروگرام پیرامون زندگی ، روش و شیوه ادبی و پهلوی های فلسفی شا عسرا

که شعر شان خوانده میشود معلوما تی ارائه گردد ، پروگرامها جنبه معلوما تی بخود گرفته و شنونده را راضی تر نگه میدارد ، گرچه در پروگرام زمزمه های شب هنگام از مد تی است که نو آوری های صوت گرفته و با معرفی نشر کتب در متن پروگرام و گنجاندن تبصره های پیرامون شعر در آغاز آن گوش میگرد به شنونده آگاهی لازم هنری و ادبی داده شود .

«وحال در آخرین بخش مصاحبه بسراغ عشق میرویم ، عشق از نظر شما چیست ، چه مفهومی دارد و شما چگونه و با چه شرا یطی باین حالت خاص عاطفی آشنا شدید ؟

رنگ چهره اش تغییر میکند ، حالت نگاهش عوض میگردد ، کمی خود را با کاغذ پاره های روی میز مقابلش مشغول میسازد ، د ها نش برای گفتن مطلبی باز میگردد و حرفی نگفته باز بسته میشود ، مثل اینکه چیزی برای گفتن دارد و مردد است ، نگاهها بهم بر خورد میکنند و او که میبیند انتظار جوابش را میکش

بشکل کشاله داری که گاهی هم تکیه کلام و پیش او نه جمله است که می خواهد بگوید بحرف می آید و پاسخ میدهد :

«والله چی ؟
والله چی ؟

عشق يك احساس است ، يك احساس مقدس ، اما ...
« حرف بزنید ، اما چی ؟
بشرط آنکه این کلمه این حالت ، حا لت

خوب و مقدس باهوس ها و تمایلات و خواسته های صرفا تنی باشد بهانه گرفته نشود و هر هوس زود گذر ، کثیف بلجن کشیده شده ای نام عشق بخود نگیرد ، میدانی ، نمیخواهم از عشق های صوفیانه و صوفیزم شرق سخنی بمان آورم و یا اینکه آن را کاملا از جو کات فزینی آن بیرون کنم ، و لسی عشق را در تعبیر متداول آن هم قبول ندارم

عشق واقعی نباید با خود خواهی و اطمالی غرور های کاذب باشد بهانه گرفته شود و باید زیبایی های صورت و اشکال ظاهری و بدنی محصور و بماند ، آنکه ادعا میکند عشق را می شناسد باید خصوصیت های این حالت را اولتر بشناسد .

این خصوصیت از نظر شما بحث يك جوان امروز چیست ؟

عشق را بخاطر عشق و بی پیرایه و شایسته خواستن ، مجذوب شدن از خود گذشتن و «با» برداشتن «او» را بهامه وجودش نه بخاطر

استعداد هنری و دانستن تکنیک های خاص این هنری لازم است تکنیک هایی که در مجموع اتفاق ذهنیت شاعر و انتقال تاثیر او را به شنونده با انجام میرساند ، يك خبر خوان فقط مفاهیم خبر و باطنی را انتقال میدهد ، اما يك شعر خوان در پهلوی منا هم تاثیرات عاطفی را نیز باز دهی میکند که همین اتفاق و بازدهی نوعی هنر است .

بلاین استدلال فقط شعر خوانی هنر مند است که اتفاق ذهنیت را انجام داده بتواند ، میتوانی بگوید کدام يك از نطقان شعر خوان رادیو از چنین خصوصیتی برخوردارند که بتوانیم هنرمند خطابشان نماییم ؟ مسعود خلیلی ، فریده انصاری ، عبد الله شادان ، دکتر عثمان و انیسه لطیف بنظر من شعرا هنر مندانه دکلمه مینمایند .

«واقلیها مغفی ؟
سقاوتش به عهده شنو گان و دوستداران دکلمه ی شعر .

عده یی این طور قضاوت مینمایند که نطقان شعر خوان رادیو بدلیل سر کار داشتن با ادبیات عاشقانه و رومانیک مردمی اند خیالباف ، رویایی و نا آشنا بواقعیت های عینی و واقعی زندگی ، نظر شما در این مورد چیست ؟

فکر نمیکنم اینطور باشد ، این عده از کجا میدانند که نطق شعر خوان ذوقی رومانیک دارد و اگر در رادیو تهیه کنند پروگرام با احترام خواسته شنو نده با رچه شعر

بقیه صفحه ۱۲

در دفتر مدیر

دکتر صاحب هافت روز موشه توموتوم یعنی «دکتر صاحب هفت روز میشود تب میکنم» (کل جانم درد مونه «تمام جانم درد میکند» و این جملات در چندین جای تکرار شده است .

صبح زود فردای همانروز یکی ازین پسران جوان بدفتر می آید و من خودم را ناگزیر ازین موضوع میدانم که از نوشته اش تعریف کنم .

نوشته شما واقعا خوب است ، باز هم بنویسد . در آینده شما همکار خوبی برای ما خواهید شد و ما در مورد این نوشته شما عرض کنم که اگر تجدید نظری بر آن صورت بگیرد بهتر خواهد شد . او بارامی به سخنان من و کارکنان مجله گوش میدهد . نوشته اش را میگیرد و با ما برای آینده وعده همکاری میدهد .

راستی باید بگویم که ما باید تمام نوشته هارا بخوانیم . ولو این نوشته از همکاران بسیار سابقه دار و خوب ما باشد ، ما وظیفه داریم نوشته هارا مجله یی بسازیم .

روزنه ای بسوی ..

برگریده الفرد ..

بطرف میز و فرش و اطراف اتاق اشاره میکند .

بناقرت میگویم :

پس تو برای چه هستی ؟

بآتمسخر میگوید :

من ؟ من برای کار های دیگر ،

این کارها کار من نیست .

خودش را راست میکند ، بنظر

می آید که الان ممکن است جاروب را

بیندازد و از اتاق بیرون برود ، اما او

اینکار را نمیکند و فقط میگوید :

باید در فکر يك خدمتگاری باشی .

فهمیدی !!

(ناتمام)

علاقه نفسی قبول داشتن و ثابت ماندن و احصار کردن چنین است احساسی ، حالتی که از نظر من عشق است .

برای شما اتفاق افتاده است که چنین وایشنا ر کردن چنین است احساس و احساس و حالتی لطافت زندگی تان را مشبوع ساخته و همراهی نموده باشد ؟

این دفعه خشم چهره اش را رنگ میزند و رخسارش تب آلود میگردد شاره ای که از چشمانش جستن میکند مرا میترساند ، سوالم را تکرار نمیکنم و پرسشهای دیگر فراموش

میگردد ، لحظاتی در انتظار «جواب احتمالی او مطرح پرسش دیگری از جانب من میگردد و چون این حالت بشکل خسته گنی بطسول می انجامد ، دزدکی بساعتش میگرد و بسا تجله از جایش برمی خیزد ، بیاله چایش که

حالا سرد شده است هنوز روی میز درجای اویش قرار دارد ، خدا حافظی میکند و از دفتر خارج میگردد ، چند لحظه بعد از دور روی

جاده پوشیده از برف با کلاه لبه دار و ماکسی تیره رنگی که تاروی پوتین هایش کشیده شده است ، خاطره تابلو ارزند «رویی جا ده سرنوشت» را در ذهن بیننده با ز سازی میکند .

پارچه شعری است زیبا و انسانی که اقلیما معتقد است ، شاعر دوتصویر لفظی عینی از زندگی اجتماعی تعهد هنری اش را تجلی داده است .

درحاشیه بزما

دوش از کاغذ بلند و باشکوه

خنده های دختران می پرست

قلقل پی در پی میثای می

باصدای ساغر مردان مست

درفضای بیگاران پیچیده بود

لیکذاتی حاصل این بزم چیست ؟

دورتر

در دامن ویرانه ها

در میان خانه های پینوا

از درون روزن ویرانه ای

بر فلک میرفت آهنگ عزا

مردگی از گشتگی جان داده بود

بیوه ای بر نقش او غون میگریست ؟

آگدن سرانجام مصمم شد که پولیس را در جریان موضوع بگذارد . يك سر جنیت پولیس خفیه به منزل او آمد تا شخصا از او سوال و جواب بعمل آورد . سر جنیت مارتیوس مرد کار آزموده و در عین حال قوی هیکل بود . موهایش به سفیدی گراییده بینی کلوله و سرخی داشت . رنگ چشمهایش آبی بود . در حدود ۶۰ سال از عمرش میگذشت و وقتی به چوکی نشست بنای شکایت را گذاشت :

«آخ ، پاهایم دردمیکند ! اصلا دگر پاهایم از کار گرفته و نمی توانم بپایستم یا فاصله نسبتا زیاد پیاده گردی کنم . این پاهایم سالیان دراز در اجرای خدمت بمن یاری کردند . سالیان دراز من از طاقت این پاهایم راضی بودم !»

سر جنیت بانشر گیلایس پیر را رد کرد ، زیرا او در حال اجرای وظیفه بود و وقتی آگدن ماجرای برخوردش را با آن مرد کوچک انعام حکایت میکرد او متفکرانه به حرفهایش گوش داده بود .

سر جنیت و قتی از صحبت باز ایستاد گفت : غیر قابل باور کردن است .

«متأسفانه انتظار داشتم که شما همین حرف را بزنید .»

«منظورم از درست نفهمیدید من حرفهای شما را باور میکنم . شما باید ازین ناحیه خوشحال باشید و شانس خود قبول کنید که مرا فرستاده اند . من در طول دوران زندگی و در دوره کارم به مسایل بسیار بغرنج تری

برخورد کرده ام . اما آن روزها سپری شده و دگر بازگشت ندارد .» سر جنیت سرش را مایوسانه تکان داده به صحبتش ادامه داد :

«دکتر کلمه غیر قابل باور دگر از نمود افتاده است . عللوتا تاشش ماه دگر من تقاعد میکنم . او پاهایم ..

آگدن اظهار کرد : «برای شما چقدر خوب است .»

«خوب ؟ بصورت قطع نی . من بکارم علاقمندم .»

«پس برای شما خوب نیست . اما شاید بتوانید بمن بگویید که شما در قضیه من در فکر چه اقدامی هستید ؟»

«چه ، چه میکنم ؟ بسیار ساده است . ما آنقدر صبر می کنیم تا او به پست یکس نزدیک شود و آنگاه این مرد ولگرد و هرزه را حین برداشتن پاکت پول گرفتار کرده به زندان می افکنیم .»

آگدن از نهاد خود نالید : «این درست همان کاریست که مرد زورگو و تهدید کننده من از شما انتظار دارد .»

«شما می گوید که اوازی اقدام ما در اندیشه است . آقای آگدن هیچ غصه نخورید . هیچکس درین شهر نمی تواند بدون مجازات بماند . مخصوصا از چنگ مانیبیتواند فرار کند .»

(باقی در شماره آینده)

نجوم و احکام

مسیحی کشف شد ویلیام هر شل در سال ۱۷۸۱ مجموع ستارگان برج جوزا را با تلسکوپی که اشیاء ۷۲۷ بار بزرگتر نشان میداد، تماشا میکرد اتفاقاً متوجه شد که یکی از آنها بشکل دایره کوچک است و با ستارگان آن مجموعه فرقهایی دارد وی مشاهدات خود را ادامه داد و با تلسکوپی که اشیاء ۹۳۲ بار بزرگتر نشان میداد به مشاهدات پرداخت و متوجه شد که قطر همان ستاره تغییر یافته است بعد از مشاهدات و تحقیقات خود را دنبال کرد و سر انجام حرکت آنرا در میان ستارگان دیگر کشف نمود، در ابتدا گمان کرد که ستاره دنباله دار است ولی بعد ها معلوم شد که سیاره است، خود هر شل آنرا جرج نامید اما ستاره شناسان بنا بر عادات قدیمی اهل نجوم نام او را نو سیرا که از نامهای افسانه ای یونان است برای سیاره مزبور انتخاب کردند.

اورا نوس با چشم غیر مسلح دیده نمیشود فاصله آن از آفتاب ۱۹ برابر فاصله زمین از آفتاب (تقریباً ۲۸۶ میلیون متر) است و سال آن یعنی حرکت انتقالی آن برابر با ۸۴ سال و ۷ روز زمین است و حرکت وضعی آن مساوی ده ساعت و ۴۹ دقیقه می باشد.

قطر اورانوس در حدود چهل و هفت هزار کیلو متر و حجم آن ۶۳ بار بزرگتر از حجم کره زمین است.

محور دوران آن با سطح مدارش زاویه دو و سه درجه بوجود می آورد یعنی در اطراف آفتاب به پهلو می چرخد و بقول پیر روسو «اگر این وضع برای کره زمین نیز برقرار میبود در مملکت فرانسه شبها و روزها هر کدام سه ماه طول میکشید».

شب و روز اورانوس هم کمتر از ۲۱ سال زمین نیست و این مطلبی است که اخیراً کشف شده است.

اورانوس خصوصیت دیگری هم دارد و آن اینست که در جهت عکس بدور محور خود میگردد. از اورانوس پنج قمر تا کنون

شناخته شده است که فاصله بین آنها و اورانوس از ۱۹۲۰۰ کیلو متر تا ۵۶۸۰۰ کیلو متر و مدت دوران آنها از دو تا ۱۳ روز است و در جهت مخالف حرکت میکنند.

نپتون

سیاره نپتون نیز نزدیک ما شناخته بود این سیاره را در سال ۱۷۶۶ منجم فرانسوی لوریه از راه محاسبه روی کاغذ و بدون مشاهده تلسکوپی کشف کرد.

فاصله نپتون از آفتاب در حدود چهار میلیارد و چهار صد و چهل میلیون کیلو متر و حرکت انتقالی آن در مدت ۱۶۴ سال و ۹ ماه و ۱۸ روز و حرکت وضعی آن در مدت پانزده ساعت و چهل و هشت دقیقه تخمین شده است.

قطر آن تقریباً ۴۴۰۰۰ کیلو متر است و از حیث بزرگی در میان ستارگان گردنده در چهارم را حایز میشود (مشتري، زحل اورانوس و نپتون سیارات بزرگ بشمار میروند) در باره نپتون اطلاع

بقیه صفحه ۲۵

جادو و جادوگری

(ستاره ها امرکنند).

این مسایل کم کم به سوی هم

راه یافته، زیرا در آنجا زنی بنام

خانم سولی (خانم آفتاب) بدین مسایل اشتغال دارد و هفته یک مرتبه در رادیو حرف میزند.

در لیون پاریس نیز بعضاً مجالس

ورد خوانی (بنام اوراد سیاه) برگزار میشود.

به اساس راپور یک ژورنالیست آلمانی بنام (هورست) در حدود

سه میلیون با شننده آلمان غرب به

اوکولیتزم یا علم مخفی متعهد هستند

قدامت تاریخی این مسایل را میتوان تا عصر بردگی حدس زد.

از چنین معابد را بدوش دارد، حتی این مجله زمینه مسافرت ها را به چنین جاها تسهیل می نماید.

مجله مذکور برای کسانیکه

میخواهند دعوت را بپذیرند و حق الاشتراک خود را می پردازند چنین

بروگرامی طرح دیده است. روز نول بازدید از دیوانه خانه، روز دوم

درستویینک هنگنر (منطقه که مراکز جادوگری قدیم را نمایش میدهد)

و بازدید از سیونس که در آنجا مجسمه اولین قربانی جادوگران

گلاسکی جرس قرار دارد و روز دیگر سایر مراکز جادوگری برای سیاحان

نشان داده میشود. روز مسافرت هر سیاح هم وقتی تعیین میشود که

زیادی بدست نیا مده است جز اینکه دارای دو قمر است که حرکت یکی از آنها در جهت معکوس است.

پلوتو

پلوتو نیز از سیاراتی است که قدماً نمی شناختند و آنرا در ۱۳ مارچ ۱۹۳۰ کلاید تومباف از همکاران رصدخانه لاول کشف کرد.

فاصله پلوتو از آفتاب پنج میلیارد و ۸۷۳ میلیون کیلو متر و حرکت انتقالی آن مدت ۲۴۸ سال و سه ماه زمین حدس زده شده و حرکت وضعی آن را نیز بطور تخمین مدت شش روز و نه ساعت گفته اند.

در باره پلوتو معلومات بشر هنوز بسیار ناچیز است و آنچه گفته شده از چهار چوب تخمین و گمان بیرون نمیروند زیرا این سیاره از ما بسیار دور افتاده است.

از جمله مطالبی که در باره آن اظهار شده یکی سردی فوق العاده آن (بعلمت دوری از آفتاب) و دیگر داشتن یک قمر است که در جهت مخالف حرکت میکند.

والله اعلم.

لطفاً بقیه را در شماره آینده بخوانید

لابراتوار کیهانی

تحقیقات میکروفلورایز در عرشه کشتی کیهانی صورت گرفته و پوست بدن کیهان نوردان برای مقایسه با شرایط زمین مطالعه گردید.

هفته یک مرتبه از بدن شان خون گرفته شد که بعد از آن در حالت انجماد در زمین بدست آمد.

با کمک دستگاه استروئومی (کرونوگراف، سیکروگراف رنگین، سیکسرو هلیومز، تیلستکوپ شعاعی، اولترافیلویت طیف سنج) مطالعات دوامداری در مورد آفتاب انجام نموده و چندین هزار عکس نیز برداشتند و بعضی قسمت های فعال نیز ثبت شد، ضمناً یک حادثه تشعشع آفتابی تقریباً از لحظه ظهور آن نیز مشاهده گردید. و نیز با کمک آلات دستگاه مطالعاتی طبیعت زمین اشکال جیولوجیکی قسمت های پوشیده از یخ و یخچال ها، اعماق بحرها و طوفان آبهای آن و کوهستانات عکسبرداری شد. و نیز منابع کثافات آنها و جریان بحری در اتلانتیک ها مطالعه گردید. و آزمایشانی در مورد زمین و همچنان مطالعات آفتاب یکجا پاراکت های بلند پرواز بعمل آمد.

در عرشه کشتی کیهانی در شرایط بی وزنی آزمایشات تکنیکی در مورد عیال با استفاده از شعاع برفی صورت گرفت.

دوب نمودن صفحانی از آهن دارای المونیوم و نیکل انجام شده و کوشش شد یوقانه هایی به قطر شش میلی متر از لیکل بدست آرند.

بتاریخ ۲۲ جولای ۱۹۷۳ پروگرام پرواز اولین کیهان نورد انجام شد و ساعت ۵

و ۵ دقیقه کشتی کیهانی در نزدیکی موضعی که قبلاً پیشبینی شده بود بروی آب نشست. کسانیکه مراجعت دو باره اولین کیهان نورد سکایلاب را در تلوویزیون دیدند عقیده داشتند که کیهان نوردان دارای وضع خارجی بدی نبودند.

کافرادی که در این روزی در وضع متحرک بصورت مستقل طوریکه خود کیهان نوردان اطلاع دادند معلوم شدند. و درین وضع برای هیچ کدام شان کدام سرچرخی و دیگر احساس وضع مزاجی رخ نداد. و شواهد حقیقی درباره وضع صحیح شان بعد از مطالعات عمیق طبی بدست خواهد آمد.

پرواز کیهان نورد دوم مطابق به پروگرام بتاریخ ۲۸ جولای انجام شد که در آن آلان بین ۴۱ ساله، هیری پوت ۴۲ ساله کارمند علمی کشتی و جیک لوسا ۳۸ ساله پیلوت پرواز نمودند. آنها ۵۹ شبانه روز در فضا بسر بردند و در اکتوبر همین سال سومین کیهان

نورد که مدت بیشتری را بقضا گذراند مطابق به پروگرام سکایلاب بقضا مسافرت نمود. باین اساس آخرین فضانورد مدت هشت ماه در فضا باقی خواهد ماند.

خدمات موفقانه اولین ایستگاه مداری که معلومات زیاد با کمک آنها بدست آمده شاهد خوبی در مورد آینده این نوع پرواز ها بوده

و رسیدن به هدف های علمی و تکنیکی برای

اجتیاجات تکنیکی بشر محسوب میشود.

دختری با تصمیم شکست ناپذیر

پدر و مادر انگلیکا و قتیکه موفقیت وی را ذرا دوری و مکتب و علاقه اش را به فرا گرفتن دانش مطالعه کردند تصمیم گرفتند که از پافشاری بیجا دست بردارند و به آینده اولادشان زیاده باز نکنند و به او اجازه دهند که دوره ثانوی مکتب را بپایان برساند انگلیکا میگوید پدر و مادر من همواره پافشاری میکردند که من مکتب را خوانده نمیتوانم و یاد گرفتن مضامین مکتب برای من طاقت فرسا میباشد ولی من هرگز نخواستم که تحت تاثیر سخنان والدینم قرار بگیرم



مادر انگلیکا در فابریکه سگرت سازی ها مبورگ در حال کنترل ماشین اتوماتیک سگرت سازی دیده میشود.

باکه کوشیدم تا عملاً بر آنها و مصنفی هایم ثابت کنم که یک دختر غریب هم میتواند با استقامت و پایداری به هدف خود برسد من هم با مشکلات ساختم و با پشتکار زیاد توانستم به هدف خود نایل آیم. و بواسطه پیروزی های نمایان به والدینم نشان دادم که میتوانم از عهده تحصیل بیرون آیم و آنها باید به سر نوشت و آینده من بدون موجب بازی نکنند. انگلیکا در مکتب یک دختر کاملاً پابند و ساعی میباشد زیرا یگانه آرزویش تحصیل و موفقیت است از اینکه در یک فامیل غریب به سر میبرد. غریبی و مشکلات اقتصادی روانش را نیز افسرده نمیکرد داند و میخواهد با اسلحه

با همسر تان همگام باشید

است، اعم از این که منظور هدفش نیل به درجات عالی تری در رشته فعلی کسب و کارش باشد یا در زمینه دیگری آرزوی کسب درآمدها تحصیل و افتخار را در سرپروراند و بخواهد خود را برای آن آماده سازد. در اینجا ست که یک زن علاقمند باید راه و رسم تنها ماندن در چنین شبهایی را یاد بگیرد و شخصاً با اشتغال با امور مفید وضع زندگی خود را با تحصیل بعد از وقت شوهرش منطبق سازد. اگر زنی نتواند بنحو مقتضی ترتیبی را برای

این اوقات بدهد و وضع خود را با موقعیت شوهر منطبق سازد، مستقیم و یا غیر مستقیم عدم رضایت نشان دهد و تا راحتی کند که چرا شوهرش او را بعد از وقت رسمی در خانه تنهای تنها میگذارد، مرد حین تحصیل در کورس مرتباً ناخوشنودی و عدم رضایت همسرش را مجسم میکند و آن تمرکز فکری را که برای تحصیل به علم و دانش لازم است از دست میدهد و حاصلی از کوشش های خود نمی برد.

نقش غذا در صحت

سهل الهضم نیست. از طرف دیگر سبزی و حتی میوه را می پزیم و این یک اشتباه بزرگ است، زیرا گذشته از اینکه نیروی حیاتی آنها از بین می رود ترکیب مواد ویتامینی شان هم تغییر میکند. باید اذعان کرد که ما غذا را از روی هوس می خوریم به منظور رفع احتیاجات تن و هرچه خوشمزه است می خوریم. چه مضر باشد و چه سودمند. خوردن را مقصد قرار داده ایم، حال آنکه خوردن وسیله ای است برای حفظ تندرستی و نیرومندی، کسیکه زیاد می خورد تا چاق شود کار خوبی نمی کند زیرا اگر جهاز هاضمه اش در ست از عهده جذب و رفع غذا بر نیاید غذا در معده اش متعفن گشته سموم گوناگون تولید میکند و این سموم زمینه امراض را فراهم می سازد.

از خوردن غذا هایی که موجب اختلاف جهاز هاضمه میگردد سخت خود داری کنیم. مواد حیاتی را فقط در میوه و سبزیجات می توان یافت. در خوردن چنین غذا ها باید متوجه بود گندیده یا خام نباشد. زیرا گندیده گی میوه بسیار اثر بدی در معده دارد. میوه های خشک در زمستان بسیار مفید اند و باید از این گونه میوه ها استفاده کرد. ما اکثراً نه فقط بوسیله پختن غذاهای طبیعی مواد حیاتی آنها را از بین می بریم بلکه گاهی حتی قبل از پختن آنها از غذا بیست محروم میداریم.

مثلاً نان سفید که از آرد بدون سبوس تهیه میشود، دارای دو نقص است: یکی اینکه چندان غذا نیست ندارد. دوم چون سبوس ندارد - مثلاً نان سفید که از آرد بدون سبوس تهیه میشود، دارای دو نقص است: یکی اینکه چندان غذا نیست ندارد. دوم چون سبوس ندارد -

است که بتواند به درس و مکتب خود رسیدگی نماید. حالا که سال اخیر تحصیلی دی میباشد نظریات کاملاً مسالوی و هماهنگ با مادرش دارد. انگلیکا در طول تحصیل کاری را مرتکب نگردیده که باعث پریشانی والدینش گردیده باشد.

ولی میگوید حالا آرزو های من تمام گردیده زیرا همانطوریکه آرزو داشتم توانستم مکتب را به پایان برسانم.

زمانیکه مادر انگلیکا برایش لباسی را خریداری مینماید نه به عنوان اینست که دختر شان مد روز را تعقیب نماید بلکه برای آن

قهرمانی به نام تارزن

دارای مادر اندر را نسبت به مادر بزرگسالان نیز به «تارزن» سخت دلبستگی نشان دادند این لاردا انگلیسی یعنی تارزن، که هرگز ریشش را نمیتراشید و به تشناب نمیرفت، احساس بزرگسالان را در مورد گریز از قیدهای اجتماعی اطفاء میکرد.

هنگامیکه مردم با «تارزن» آشنا شدند، پول مانند سیل به سوی آفریننده این قهرمان، یعنی «ادگار رایس بر» سرازیر شد. مدتی سپری نشده بود که «ادگار» در به درو تپی دست به میلیونرپر آوازه ای مبدل گشت. او تا آخر عمرش ۲۶ داستان نوشت و «تارزن» را با رویدادهای شگفتی انگیز و دلچسپ روبه روست ساخت. وقتی «تارزن» روی پرده سینما ظاهر شد، آوازه و شهرت بیشتری به دست آورد. مردم به سوی سینماها هجوم میاورند تا بار دیگر ببینند که فرزند جنگلها در چه ماجرائی پیچ میخورد این آوازه و شهرت تارزن تاجانی بلند رفت که نام ادگار رایس بر را کاملاً رنگین و خیره ساخت.

«تارزن» جوانی بود قوی و نیرومند. اندام زیبایی شبیه گلاد یا توره های رومی داشت. چالاک و هوشیار بود. شانه های فراخ و چشمهای روشن داشت.

«تارزن» جوان میشود. در همین هنگام روزی در جنگل دختری را که «جین» نام دارد، می بیند. این دختر، دختر پروفیسریست به نام «پورت». این پدر و دختر نیز به دست شورشیان در کرانه های غربی افریقا پیاده شده اند. دشورا یهای بسیاری را دیده اند، با این پدر و دختر مرد دیگری نیز همراه است. این مرد تصادفاً با پدر و مادر «تارزن» خویشاوندی دارد اگر تارزن نتواند حقوق خودش را ثابت کند، این مرد یگانه کسیست که از میراث خانوادگی تارزن بر خوردار خواهد شد. و «تارزن» دل در گرو عشق (جین) میهد.

با پدیدار شدن تارزن قرن بیستم قهرمان دیگری را صاحب شد که دلبستان بسیاری یافت.

کودکان به «تارزن» نسبت به قهرمانان کوبایی علاقه بیشتری نشان دادند، زیرا «تارزن» به اسب نیازی نداشت. پرورده شدن «تارزن» به دست یک میمون احساس کودکان

زنده گی خانوادگی

دارد در همه جا خوشحال باشید با در نظر گرفتن مراتب زیر هدف اصلی او را عملی سازید:

۱- انتظار نداشته باشید محیط جدید موقعیت محیط قدیم را دارا باشد.

۲- نکذا رید فقدان وسایلی که بدان خو گرفته اید شما را نا-

باید بگویم بهترین طریق راضی شدن به سکونت در ولایات دوردست آنست که بجای گله و شکایت از فراق و دوری چیزهای خوب و سرگرم کننده سکونت گاه اولی، از فرصت های جدیدی که بدست آمده حد اکثر استفاده را ببریم. بنا برین اگر شوهر شما انتظار



بدتر از مرگ

گریج، یک جوعه و جوعه دیگر را بی تحمل نوشید. مملویش را مشروب قوی آتش زد.

بغاطر می آورم مجلس بالاسکه ناکسوس بود. من در ترس بودم و تو میخواستی فریاد کنی...

پیا، چیزی نگفت و گریج ادا داد:

سادی تو بودی، این را خوب بغاطر دارم که ترا آنجا دیدم. آیا او را گشتند؟ پیا خواست میگویم بگو، این خیلی اهمیت دارد.

خیر، او زنده است. توبه اینجا او رده بودند.

ساده، پس خیلی شانس داشته ام. در جای خود راست شد بعد برخاست و بسوی در اتاق رفته دستگیره را گرفت. سپس از پیا پرسید:

چه کسی مرا زد؟ و چطور ناکسوس موفق شد مرا به کشتی بیاورد؟

سادی ترا نیاورد. ترا تو قیف کرده اند، گریج به بین در قفل است.

تو هم مثل من. وقتی پیا با سر خود سوال او را تصدیق کرد، گریج گفت: برای چه؟ آیا بغاطر اینکه میخواستی فریاد کنی؟

خیر، چون من آنجا نبودم. سولی من ترا دیدم. هرگز. کس دیگری را دیده بی ز سارا من دیشب اصلاً از کشتی بیرون نرفته ام.

گریج بسوی او تکیه زد و گفت: سادی، درست میگوئی حالا بغاطر می آورم. آن دختر روی شانه اش خال داشت.

سادی، آن دختر خود را بشکل و قیافه من درآورده در آن مجلس اشتراک کرده بود. بغاطر اینکه ناکسوس در مسایل تجاری و مالی مذاکره کند. قرار معلوم موافقت هم کرده اند و اینک به کشتی برگشته اند. مرد غول پیکری که خوب بود نام دژ خیم روی او گذاشت، نیز او را همراهی میکند.

سادی او مرا زده است. تصور میکنم. ولی گریج با من چه خواهد کرد و من چه خواهم شد؟

گریج در حالیکه روی بستر خود می نشست، جواب داد:

بزرودی خواهیم دانست. بسوی پیا اشاره کرد تا پهلوی او بیاید. پیا تردید نشان داد ولی وقتی گریج اصرار ورزید و بانگاه خود از او التماس نمود، زن اطاعت کرد و گریج خم شده بگوشی او گفت:

ممکن است اینجا مگرافون باشد. و شاید هم لازم به بیند سخنان من و ترا گوش بدهند و بعد خواهد فهمید که ما ترسیده ایم و باید این کار بشود.

پیا، که بشدت ناراحت بود دستها را بچهره گرفته آرام آرام بگریه پرداخت. و آهسته آهسته خف میگرد. گریج او را میان بازوان

راحت کند، این چیزها آنقدر مهم نیست.

۳- قبل از اینکه نتیجه بگیرید محیط جدید برای شما قابل تحمل نیست و باید آنرا ترک کنید، به حد کافی آزمایش نمایید و در قضاوت عجله نکنید.

۴- حد اکثر استفا ده را از فرصت های تازه ببرید و به آنچه در پشت سر گذاشته اید افسوس نخورید.

خویش گرفته بخود فشرده. اشک های پیا، اینک به آرامی و اطمینان فرو میرفت و خود را بیشتر بگریج می چسباند و بدینگو نه احساس امنیت بیشتری در وجود و ذهن او می دود. لحظه بعد هم با اشتیاق و حرارتی فراوان بچستجوی لب های گریج برآمد و هر دو جهت تشنه لبها آتش وادهم دیگر رسیدند. هر چند این هیجان باردیگر گردن گریج را بدرد آورد، اما بخود نه گرفت. یک لحظه دستهایش وجود لغزان دختر را نوازش داد و بعد آنرا دور کرد.

هرجا باشند، بزرودی بسواغ مای آیند، آیا میخواهی مارا در چنین وضعی ببینی؟

پیا، نالید: چه فرق میکند؟ مگر بالاخره کشته نخواهیم شد؟

ممکن است. ولی باین آسا نیبا هم تصورش رانکن. من به آسانی تسلیم نخواهم شد.

یک لحظه بفکر ماریسون و آندریو س افتاد. اگر آنها آزاد باشند برای کمک به او خواهند شتافت. در ضمن قطع صدایی از پشت در شنیده شد و رشته افکار او را برید. گریج بعجله از پیا جدا شده روی پای خود ایستاد و منتظر ماند.

در باز شد و محافظ قوی بنیه ناکسوس در حالیکه تفنگچه را در دست خود می رقصاند، در آستانه آن پد یدار گردید.

گفت: (خا نیبا) من گفته بودم حوادث تری رخ خواهد داد بعد به گریج اشاره کرده افزود: بیا رئیس منتظر تو است سر و صدایی باید بلند نشود. و خطاب به پیا که وحشت زده بدنبال گریج را افتاده بود، گفت:

سنگران نباش. او را چیزی نخواهد شد، اگر خودش در صدم مقاومت بر نیاید.

پیا هم حرکت کرد. او از پیش و گریج به دنبالش جانب اتاق ناکسوس راه افتاد. در مقابل در یکی دیگر از دریا نوردان مراقبت میکرد همینکه آنها را دید دروازشود و هر سه نفر جمعا داخل شدند.

داخل اتاق بشکل سالون محکم در ست شده بود. برای قضاوت در صد و مجلس میز بزرگی گذاشته شده ناکسوس در وسط، بغرف چپش داتیون بیلز و در چپ راستش هم یکزن نشسته بود. زنی تیره رنگ، سیاه مو و بغایت مغرور که البسه اش مشتمل شادخت های تورک بنظر می آمد. ناکسوس و داتیون بیلز نیز باللبه ساده و خوشبوختی که در برداشتند، دقیق و مودب، جلو می کردند. پیا و گریج آنجا در وسط سالون بالباسهای در هم ویر هم و وضع وحالشی خراب، سر پا انتظار ماندند و چشم شان بسوی قضاوت مجلس دوخته ماند، کاملاً مثل مجرمین و محکومین. ناکسوس شروع به صحبت کرد:

سارا از شما صحبت می کردیم و اینک می دانیم چه کارهایی می خواستی بکنی.

چنین نیست؟ گریج مثل اینکه نقابی از رخ بچهره زده باشد، خونسرد و ساکت باقی ماند. نه جوابی گفت، نه حرکتی کرد و نه نگاه معنی دار و پرسشگر خود را که بچهره ناکسوس دوخته بود، تغییر داد. با خود یک لحظه فکر کرد که این اشخاص هرچه بخواهند بروزگار او خواهند آورد و چنان غرق این اندیشه ها بود که گویی پیارا هم از خاطر برده است. سکوت را این دفعه داتیون بیلز شکست و به ناکسوس گفت:

اجازه بدهید من با او صحبت کنم. گریج حتی بسوی او نگاه هم نکرد. و اینطور میخواست و آرزو داشت این مرد غول پیکر به او نزدیک شود و احیاناً مرتکب خطی شود. قصد گریج این بود که بچرم کترین اشتباه داتیون، بلافاصله او را بقتل برساند.

ازین و امتی نوورمن دهنه جزء قوانین
طبیعت است من خودم بقول دوستداران ادب
مستم به نوپردازی هستم و آنرا می پسندم.

دروری از آثار سینما، شوروی



هنری بودن تهیه شده است.

هیئات داوران بین‌المللی در جولای امسال فیلم (این کلمه شیرین آزادی) را بعنوان بهترین فیلم سال شناختند.

سند یوهای جمهوری های شوروی

نیز سال گذشته آثار بارز شعی ارایه دادند از یک فیلم سیمرخ را ساخت کارگردان این فیلم حبیب فیضی اوف است که از روی حماسه حمید علی محمد شاعر معروف از یک آن را اقتباس کرده و تما را گوگوا درین فیلم بازی گم نظیری ارایه داده است اختو یوی مالداو فلم نوازندگان دوره کرد را ساخت و امیل لونی

بقیه در صفحه ۶۲

در فلم این کلمه شیرین آزادی که بدنبال فلم مستند و بزرگ کار من یکی از بهترین کارگردانهای داکو منتایست شوروی و جهان «قاره شعله ور» تهیه شده است حوادث جیلی باز گفته میشود. این فلم در شکل نو و محتوای نو ساخته شده است درین فلم ما می بینیم را می که سا لوادور آلنده و رفقای او بخاطر بدست گرفتن قدرت پیمودند چه دشوار بود و دور نمای این آزادی به دست آمده چه کوتاه است و مردم جیلی چگونه وطن پرستانه بخاطر آزادی و دیموکراسی کار میکنند فلم کاملاً بشیوه مستند در عین

شماره ۴۶

شهر مابسوی عمران

شاعلی عبدالواحد سوال دیگری را، پیرامون سیستم نامگذاری جاده‌ها، اینطور پاسخ داد:

هر منطقه که در بین چهارسره عمومی قرار می‌گیرد بیک نام مشخص یاد میگردد. سرك های عمومی که يك منطقه را احاطه کرده، بنام های تاریخی مسما شده و سرك های فرعی که بداخل این منطقه امتداد یافته، از یکطرف به سمر و از طرف دیگر، بحروف الفباء نمره گذاری شده است.

لوحه های نامگذاری فلزی و به خطوط زیبایی، به پشتو، دری و لاتین از طرف موسسه افغان اعلانات وزارت اطلاعات و کلتور تهیه گردیده که تاحال در وزیر اکبرخان مینه، غزنوی مینه و قسمت دیگری از شهر نصب شده است.

وی افزود:

بعد از تکمیل نامگذاری همه حصص شهر، نقشه عمومی آن ترتیب و بدسترس علاقمندان گذاشته میشود.

طوری که میدانید، يك قسمت عواید دولت، از راه تکیس های معینه جای داده و عمارات بدست می‌آید. در گذشته، این عمارات طوری نرخ گذاری شده بود که از اصل عاید واقعی دولت، نصف آن هم، بدست نمی‌آمد، شاعلی محمد هاشم فهیم مدیر احصایه عمرانان بنار والی باتوضیح این مطالب، افزود:

هیات های فنی مختلطی از نمایندگان وزارت مالیه، ریاست عمومی شهر سازی و خانه سازی و وزارت فواید عامه، ریاست کار توگرافی و کادستر و بناروالی برای تجدید قیمت گذاری منازل، داخل فعالیت می‌باشند. تادربهلوی تعیین قیمت هر عمارت، احصایه دقیق عمرانان شهری کابل را نیز تهیه نمایند.

وی علاوه کرد:

این احصایه گیری و قیمت گذاری از وزیر اکبرخان مینه آغاز گردیده و بسوی شهر نو، قلعه فتح الله کارته پروان و سایر نقاط شهر ادامه یافته است.

می‌برسم:

قیمت گذاری عمارات روی چه

معیار های صورت میگیرد و آیا قناعت مالک جایداد شرط است، یا تنها به نظر هیات فنی خود اکتفا می‌ورزید؟

مدیر احصایه عمرانان میگوید: در حصه معیارهای که، در قیمت گذاری استفاده می‌شود، باید گفت که نقشه های (۲۰۰۰: ۱) شهر ترتیب گردیده و هیات مطابق این نقشه با استفاده از فورمول انجینیری مهندسی، قیمت هر خانه یا عمارت را تعیین و تثبیت میکند.

این فورمول شما مل چهار جزء است.

۱- در نظر گرفتن مشخصات عمارت.

۲- سنجش و برآورد فی متر مکعب عمارت.

۳- تعیین قیمت فی متر مکعب به کتگوری مشخصات ساختمانی.

۴- در نظر داشتن قیمت زمین شهری.

وی درمورد قناعت مالک جایداد اینطور روستی انداخت:

هیات، اطلاعیه رسمی و چاپی می‌را، چند روز قبل به مالک منزل می‌سیارند، درین اطلاعیه تاریخ و ساعتی که هیات برای تثبیت قیمت

مراجعه می‌کنند ذکر گردیده و از مالک جایداد خواهش شده است تا در وقت تعیین شده حاضر باشد.

در فورمه قیمت گذاری، برای جلو گیری از سوء استفاده های احتمالی

ستونی اختصاص داده شده تا مالک عمارت در ختم کار هیات نظرش را بنویسد هر مالک خانه، اپارتمان، سرای و سایر عمارات که به قیمت گذاری

هیات، قناعت نداشته باشد، درین ستون می‌نویسد و درگانی هیات دگری، برای تجدید نظر ساختمان موظف میشود.

شاعلی فهیم در اخیر احصایه عماراتی که تاحال قیمت گذاری شده، اینطور توضیح کرد:

۵۷۰۹ عمارت، اعم از سرای، دکان اپارتمان، منزل و غیره از طرف

هیات های موظف تثبیت قیمت شده و از عمارات با قیمته شهر جریان دارد.

سگی از جنس ترانگ:

- با کمال خوشی .
آن نماینده دیگر با عجله برای-
اینکه فرصت را از دست نداده باشد
تمنا کرد :
- آه ... يك قلاده هم برای من
لطف بفرمائید .
- بسیار خوب، مضایقه ندارم .
من از آن شهر بکشورم برگشتم
زیرا هفده سگ یله گرد را خیلی
زود طور تحفه و یادگار به اشخاص
سر شناس تقسیم کردیم و دوست
من و همسرش روابط شان دگر باره
حسنه شده درد سر نگهداری از آن
حیوانات آواره پایان یافته بود .
یکروز قبل از عزیمت من از آنجا
دوستم بسراغ من آمده و در حالیکه
اندکی نگران بود گفت :

- اکنون چه کار کنیم ؟
- چه خبر شده ؟

معلوم شد همان روز صبح وقت
نماینده یکی از کشور های مهم به او
تلفون کشیده و گفته است که اگر
يك قلاده از آن نوع سگها یعنی
ترانگ به او بفرستد، خیلی ممنون
خواهد شد .

گفتم :
- خوب، بده برایش .
گفت :

- از کجا، دیگر چیزی باقی نمانده
است، حتی سگ خودم را هم دادم
ولی اکنون درمانده ام زیرا آن نماینده
قرار است فردا حرکت کند و میخواهد
سگ را با خود ببرد. اگر ندهم
خیلی بد میشود .

البته اگر نمیداد عیبی نداشت
ولی کار از آنجا خراب شده بود که
نماینده مذکور برای اینکه تحفه
قیمتی ترانگ را تلافی کرده باشد،
گردن بند پر قیمتی را قبلا به همسر
دوست من اهدا کرده بود. خانم او
گفت :

- گذشته ازینها خانم آن نماینده
دوست قدیمی من است و آنقدر
بخاطر داشتن یکی ازین سگهای
ترانگ التجا کرده که بکلی درمانده
شدم. البته سگ کوچکی را قبول
نمیکند و فقط از همان جنس اصیل
ترانگ طلبان است. حالا چه کنیم؟
گفتم :

- آسان است نگران نباش .

مردی بانقاب بقه

نشسته دید يك محبوب من که
تقاضای داکتر کرد و نو بت دوم
در ساعت یکنیم شب که باید سارق
را تسلیم میکردم این مرد سارق
در نیم شب دستگیر شده و به
زندان منتقل شده بود.

الك گفت: (طبعاً آنها با استفاده
از همین فرصت از زندان بیرون
رفته اند.)

(ناتمام)

بقیه صفحه ۶۱

مردی به آثار...

او در کار گردانی نازک خیالی های
دلپذیری ارایه داد تا جکه ها فلم
حماسی رستم و سهراب را به پایان
رسانیدند و کمیا گروف از روی
شبه نامه به همکاری دولت نظروف فلم
رنکه و عظیم هفتاد میلی را روی پرده
آوردند و شهباز فنانا پذیر فردوسی
را جان دادند. جمهوری های قفقاز نیز
پیشرفت های بزرگی داشتند فلم
گرد نبند برای عشق من که در کابل
هم نمایش داده شد یکی از بهترین
محصولات گرجستان فلم است .
که شهرت بین المللی دارد .

قرغیز هالاله های سرخ کوهستان
را موفقانه در فستوال کان نمایش
دادند و جایزه خاصی گرفتند .

در شوروی مثل گذشته توجه
خاصی به سینمای کودکان و نو
جوانان معطوف شد ستدیوی فلم-
برداری کودکان و نو جوانان به نام
گورکی به همکاری کارگردان نامی
و کلا سیک روس سرگی گراسیموف
فلم انسانی و عمیق «عشق به هم
نوع» را روی پرده آورد .

این فلم پس از ساحل دریاچه
و گارد جوان از بهترین فلمهای
سرگی گراسیموف شمرده میشود
شوروی از جمله کشور های
معدود است که شبکه تلویزیونی با
وجود وسعت فراوان نتوانسته است
سینما را ضعیف سازد همه ساله
علاقه مردم به سینما بیشتر میشود
و این علاقه و تشویق مردم هنر پرده
را شگرفتر میسازد .

ژوندون

آورم آنها پاها یم را با ر شمشه
بستند لحاف را به رویم کشیدند و
من نتوانستم چیزی را ببینم و نه
سخنی را شنیدم من تمام شب را بلا
تکلیف در بستر ماندم و یاری
حرکت نداشتم، صرف ذهنم
متوجه همسر و فرزندان عزیزو
بیچاره ام بود که ...

الك او را در جریان حکا یست
داستان ترك کرده پیشتر رفت
تا تمام سلول را به دقت بررسی
کند. در همان دهلیز يك نفر
نگهبان دريك سوراخ كو چك كه
دیوار های شیشه ای داشت و
رهنمای تمام سلول ها در آنجا
وجود داشت.

هر يك از سلول ها دارای يك
زنك بود كه در صورت بروز
حادثه مریضی مجهز بود تا شخصی
مریض مرکز را از شکایت خود
با خبر میسازد و تقاضای کمک
فوری کند. در همین دخمه كو چك
آواز زیگنا لها شنیده میشد .

وقتی از نگهبان در آن باره پرسش
بعل آمد او در جواب اظهار داشت
که او در طول مدت پهره اش و
مرتبه بدفتر تسلیم گیری فرا
خوانده شد يك بار بخاطر يك

چاره آنرا هم میکنیم .

یکی از کارکنان نمایندگی گفتم
برود و از كو چك يله گرد كه
خوب كشیف باشد گیر بیاورد. خیلی
زود این کار صورت گرفت. دوست
من به نماینده آن کشور مهم، تلفون
کشیده گفت:

- فقط يك قلاده از ترانگ ها
نزد من باقی مانده كه آنها مریض
است .

از آنسو جواب دادند: عیبی ندارد
بجائیکه میروند، سگ را تحت
نظارت خواهند گرفت .

در تمام دنیا و حداقل نیمه یسی
از دنیا- اینك جنس سگهای ترانگ
باینصورت بمیان آمده است .

از این حادثه چند ماه گذشت
و دیروز از همان نماینده دوست
خودم مکتوبی گرفتم كه در آن نوشته
بود: «من بر باد شدم. زخم میگوید
در صورتیکه سگهای ترانگ اینقدر
کمیاب است، اینقدر قیمت بهاست،
چرا آنها را از دست دادیم؟ بعد هم
رفته و ۸ سگ يله گرد را بخانه آورده
كه اکثر آن بچه بدنیا آوردند. فعلاً
نمیدانم تعداد آنها چقدر است.
اساساً از شمار بیرون شده اند.
و بزودی از هجوم این ترانگها برای ما
در این خانه جانی نخواهد ماند.»

ترجمه : راننده

دبستودانکشاف و تقوی آمريت

د گران هیواد ملی افتخار اتواو معنوی هستیود ژوندی ساتلو
اود علم او پوهی دلیو الانو دتندی ماتولو اود دوی دعلمی دخیری د
دلیا زیاتولو په مقصد دغه لاندی کتابونه ترچاپ وروسته اکتاب پلو
رنخیو ته دخرخلاو دپاره ورسپارلی دی .

۱- د علامه ابوریحان البیرونی په باب یو دروند تحقیقی او غوره
اثر د لوی محقق سید حسن برنی تالیف د ښاغلی عارض ژباړه .

۲- په کابل کښی دافغانی سترپوه او نابغه ابوریحان دزرم تلین
دبین المللی سیمینار کامل متن (د داخلی او خارجی پوهانو د مقالو
اوددوی د پیغا مونو او وروستی بریکړی یوه مجموعه) .

۳- ابدالی توره د ښاغلی غوث خیبری اثر (د احمد شاه بابا د
فتوحاتو په باب یو تاریخی ناول) .

۴- دملگرو ملتو منشور چه دملگرو ملتو دټولو څانگو اود هغوی
دوظایفو اوتاریخی گزار شاتومعرفی په کښی شویده .

پورتنی گټور کتابونه تاسو په مناسبه ایه دابن سینا کتاب پلورنځی
څخه لاسته راوړلی شئ .

(۳۳) ۲۰۰۵

حق و یاقوه

ممنوع قرار داده مر تکبیر این اعمال را از بدترین افراد انسان می شناسد .

اسلام حق فقیر، یتیم، حق کارگر حق خادم، حق زن، حق طفل، حق اشخاص مسن و مریض را مقدس دانسته در کمال احترام بران مینگرد و آن را در خور حمایت حساب کرده تعلیم و آموزش را یک حق مسلم و فریضه انسانی وانمود ساخته است .

بدین طریق برای تمام مردم، حقوق در چوکات قانون و عدالت مقرر گردیده و همه بدون اندک امتیاز، در برابر حقوق و واجبات یکسان و مساوی پنداشته میشوند و هکذا حریت و عدالت دو موهبتی است که بایستی حکمروای اسلام التزام آن را در میان مردم حفظ نموده و این دو عامل را بحیث زیر بنای پیروزی خویش در ساحت حکومت و رعیت داری پندارد و این موضوع در نظر اسلام بحدی پر ارج شایان قدر است که حکمروای عدالت شعار را در زمره اشخاصی محسوب مینماید که بر رز باز پرس مشمول رحمت الهی واقع میگرددند .

حقوق شخصی و حقوق عامه هر دو از جمله امور تضمین شده در شریعت اسلامی بوده و حفظ و حمایت آن نیز از وجایب کافه انسان ها بشمار می آید و درین راه حاکم و محکوم فرقی بهم نمیرسانند .

بر جستگی و امتیاز در منطق اسلام این است که منطق نا مطلوب زور و قوه را ابطال کرد و روشی و اعمال زور را منسوخ قرار داد و همه چیز را از آن حق و مخصوص به حق قلمداد نمود و (حق) را نامی از نامهای خداوندی خواند و اظهار داشت که شریعت (حق) است،

قرآن «حق» است، هر آنچه آفریدگار بر آن امر فرموده (حق) است، از آنچه خبر داده «حق» است، رستخیز (حق) است، حساب و اصل مکافات و مجازات «حق» بوده تردید در آن راه ندارد .

اسلام همچنانیکه برای انسان حتی میدهد در مقابل و جایب

و واجباتی را نیز بر او لازم و حتمی می پندارد و مسئولیت بزرگی را بر دوش وی میگذارد، چنانچه حضرت پیا مبر راستین اسلام (ص) این مسئولیت را خطاب بانسانها اینگونه تصریح مینماید:

«ملتفت باید بود که هر فرد از افراد شما حیثیت شبانی را داشته و هر یک در برابر این وظیفه خویش مسئولیت دارد، زما مدارد رامو ر مربوط بمردم و کشور، مرد در مسایل مربوط بخانه و فامیل، زن در مورد واری و مرا قبت از خانه و خانواده و مستخدم در حصه مال و دارایی استخدام کننده مسئولیت بس خطیر داشته چگو نگي کردار ایشان در زمینه مورد محاسبه جدی قرار خواهد گرفت .»

حق در اسلام یگانه قوه منحصر بفرد بوده، سعادت، عافیت، اما ن و قانون جوامع انسانی همه در مفهوم حق خلاصه میشود، حکمروای اسلام جز بحق و مراعات حق قیام نمیکند، هوالد هوس و اغراض خاص و شخصی را در کار خود راه نمیدهد و در برابر طرز کار همکاران و اطرافیان خویش مسئولیت تام و

بقیه صفحه ۵۲

طبیب و فیلسوف

میشد .

افکار مرقی فلسفی ابن سینا سبب میشد در ساحت مسائل سیاسی و اجتماعی نیز موقی مرقی راشت باشد، اوض من تعلیمات اخلاقی

خویش، فضایل اخلاقی رامیستاید، فساد اخلاق ویدی رابشدت محکوم مینماید .

او آن مناسبات اخلاقی را که در جریان فعالیت روزمره انسانها ضروری است و نیز خصایل عالی اخلاقی نظیر تواضع، احترام بدیگران، شجاعت و فداکاری، راستی و درستی صفای قلب و صمیمیت را ارزش جداگانه قایل میشود و در اطراف روابط باهمی اعضای خانواده و مناسبات متقابل اقشار مختلف جامعه روشنی کافی می افکند . او معتقد

است که میتوان و باید در جهان به فضایل اخلاقی حقیقی و به جامعه ایدال رسید و باید انسانها در جامعه در سایه تعاون و همکاری متقابل حیات پسر ببرند .

این اثر حاوی شعب ۲۹ علم بود، انواع مقولات فلسفی و مسائل مورد علاقه عصر مولف را در بر میگردد و از رهگذر اینکه میتوان از خلال آن به جهان بینی و مسئولیت های علمی این سینایی برد، دارای اهمیت خاصی

بسوی شهر

آید شاید ارباب بخاطر کمک کردن او آمده باشد اما حدس زن به خطا بود ارباب دستور داد که خانه را تخلیه کنند، که چون زن مستان نزدیک است و حیوانا تش جا ندارد میخواست که این خانه را برای حیوانات تخصیص بدهد. و همین یکسال که مفت و رایگان نشسته بس است. که آنهم بیاس پیر مرد شوهرش بوده. ارباب چیز دیگر نگفت رفت .

چند روز دیگر نیز گذشت اما زن جایی نداشت که برود اما ارباب دست بر دار نبود و زنی مزدورش را فرستاد و هر چه کهنه و نودر خانه بود، مز دور بیر و ن عمده دارد .

در نتیجه آنچه در مورد حق تذکار رفت باین قضاوت میرسیم که اسلام عبارت از یک آئین کامل و جامع بوده دین ارزشها و دین انسانیت در هر زمان و مکان و در هر قوم و قبیله، چه در گذشته و چه در حال و چه در فردای آن است و هیچ آئین و روشی دیگر جهان، قدرت رقابت را با آن در خود سراغ ندارد.

انلیس

ژوندون

مسؤول مدیر :

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تیلون : ۲۶۸۴۹

کورت تیلون ۳۲۷۹۸

مهتم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داستراک بیه

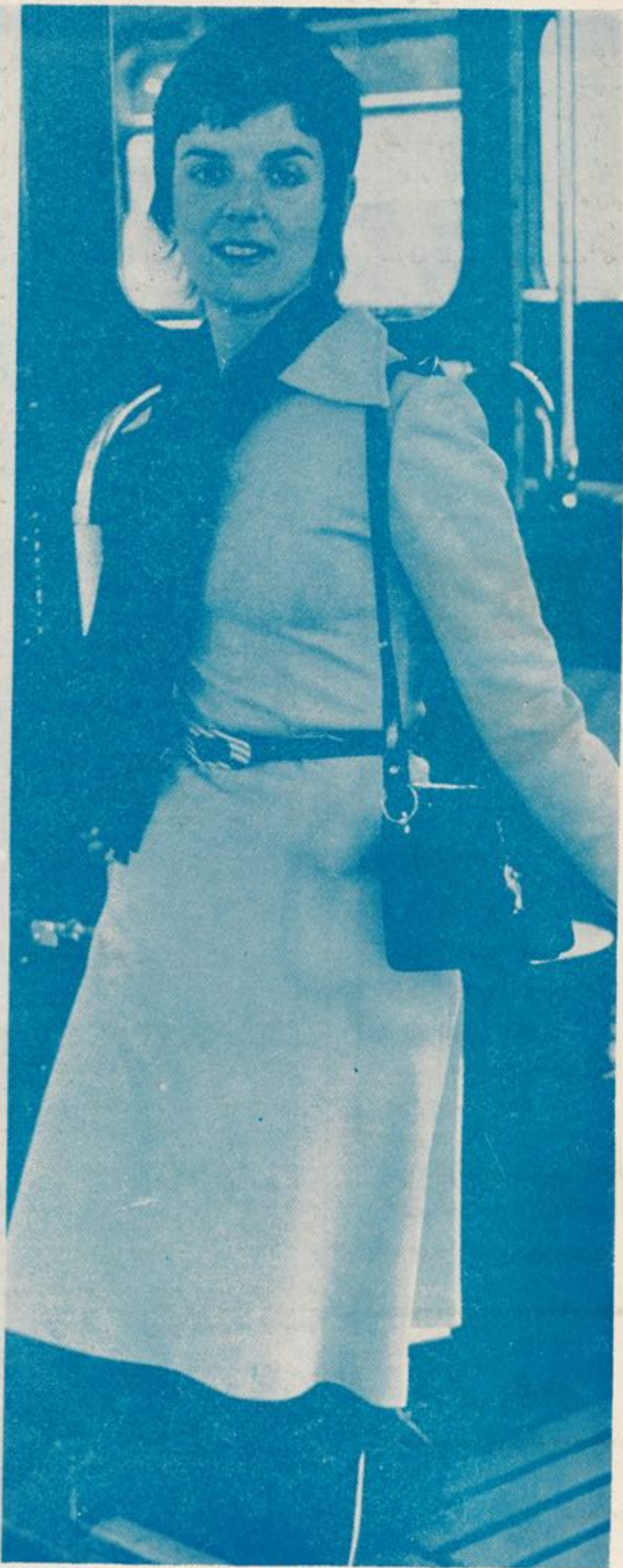
به باندنیو هیوادو کبی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کبی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

مودوفیشن



چهار نمونه از لباس های جدید که از تازه ترین مودها انتخاب شده است

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library